وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم

الحمد لله والمنة وعلی حبیبه التحیة السنیة درین زمان فرحت توامان این نسخهٔ لطیفه

مقبول خاطر هر صغیر وکبیر من تصنیف مولانا یعقوب چرخی المسمی به

تفسیر یعقوب چرخی

باهتمام ضعیف عباد الله الصمد قاضی فتح محمد تعلیم یافته جناب اخویم جناب

قاضی ابراهیم صاحب مغفور ابن قاضی نور محمد صاحب مرحوم و ملا نور الدین بن جیوا خان صاحب

در مطبع حیدری واقع بمبئی بندر محله طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا من بيده الملك وهو على كل شيئ قدير والصلوة والسلام على جميع الانبياء والمرسلين خصوصاً على سولنا وسيدنا محمد ن السراج المنير وعلى آله واصحابه وتابعيه اجمعين اما بعد فيقول العبد الفقير المحتقر الراجي يعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوي ثم الچرخي ثم السمرقندي رحمهم الله الرحمة قد التمس مني زمرة من الاحباب والاصحاب ان اكتب لهم تفسير الفاتحة وسورة الملك الى آخر الكتاب منتخباً من التفسير الكشاف والكواشي وغيرها الفارسي لتنفع به الخواص والعوام من الاناس فاجبتهم الى ذلك وان لم يكن مقامي هناك والله تعالى هو المستعان وعليه التكلان۔

قال النبي صلى الله عليه وسلم مفتاح القرآن التسمية وقال ابن عباس رضي الله عنهما اجلال القرآن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ومفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحيم بدان اي عزيز كه عبد الله بن عباس شاه مفسران ست روايت مي گويد كه اجلال القرآن يعني بزرگ داشتن قرآن اعوذ بالله گفتن وكليد قرآن بسم الله گفتن ست ودر حديث ديگر نيز وارد شده ست كه كليد قرآن نام خدائي گفتن ست يعني بسم الله گفتن اين فقير مي خواهد كه افتتاح سخن باين دو عده مزين گردانيده شود وفوائد ديگر كه در اعوذ بالله وبسم الله به بندگان خدا وامت نبي رسانيده شود اهل معرفت گفته اند كه اعوذ بالله تا آخر كلمه ايست كه متقربان باو قربت جويند وترس گاران باو عصمت يابند وگناهگاران باو پناه گيرند وگريزندگان باو بحضرت الوهيت بازگردند ومحبان باو مباسطت جويند وحضرت عزت جل ذكره مرنبي خود را فرمود فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم يعني اي محمد چون خواهي كه قرآن بخواني پس بگو اعوذ بالله الخ يعني پناه مي خواهم ونگاهداشت مي خواهم وياري مي خواهم وفريادرسي ميخواهم

از خدای عز و جل از دیو می کرد و راز رحمت خدا است اگر شیطان مشتق از شطن باشد ای بعد قال
الشاعر شعر فاصبحت بعد ما وصلت بداره شطون لا تعاد یعنی شیطان بترسا
تقدیر این بود و دیو دور از رحمت افتاد و اگر مشتق از شاط باشد یعنی هلاک یعنی او هلاک شونده بغضب
خدای تعالی در دنیا و آخرت کما قال الشاعر مصرعه و یشط علی الوجا البطن الرجیم رانده
شده یا نفرین کرده شده و روی ابن عباس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل
بسم الله الرحمن الرحیم فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله براة للصبی و براة لابویه و براة للمعلم
من النار یعنی چون استاد بگوید کودکی را که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله تا آخر حق تعالی
فرشتگان را فرماید که براتی نویسید که این کودک را آتش دوزخ کار نباشد و نیز استاد وی را و مادر و پدر
وی را بیک بار بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد الله بن مسعود رض گوید هر که خواهد که از نوزده ۱۹ فرشته
عذاب که بر دوزخ موکل اند علیها تسعة عشر نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر که نوزده حرفست با خلاص
تمام تا خلاص شود و در روایت دیگر آمده که اول چیزی که قلم در لوح محفوظ نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
بود و اول چیزی که بآدم علیه السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم امان اهل آسمانست و اهل
زمین و کلمه جوازست یعنی ببرکت او بنده مؤمن از پل صراط بسلامت بگذرد و بسم الله الرحمن الرحیم مهر قبول
حق ست مر موحدان را و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده شده ست که چون بسم الله فرود
آمد بآدم علیه السلام ابرها از روی آسمان دور شدند و طرف مشرق رفتند و بادهای سخت مخالف
بود ساکن شد و دریاها روان شد و ستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور کردند حضرت
پروردگار سوگند یاد کرد بعزت و جلال من که بر هر بیماری نام مرا با خلاص گویند شفا دهم و بهر چه نام مرا بگوید
با خلاص برکت دهم در ان چیز و هر که بسم الله را با خلاص بگوید در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند بسم الله
کلمه قدسیه ست از گنج کنز هدایت و خلعت ربوبیت ست از ضلع ولایت و وصل ست و قرب ست
بر اهل کنایت و رحمت خاص ست مر اهل حقائق را و روایت کرده شده است از امام جعفر صادق رضی الله
تعالی عنه همه کتب سماویه مودع ست در قرآن و همه قرآن مودع است در فاتحه و همه
بفاتحه مودع است در بسم الله و همه بسم الله مودع است در بای بسم الله ای بی کان ما کان
و بی یکون ما یکون یعنی هر چه بود بمن بود و هر چه باشد بمن باشد پس اشارت بود باین که و الله

بکل شیئ محیط انصرام یافت روایت کرده شده ست از رسول صلی الله علیه وسلم که در بهشت
چهار دریا باشد دریائی از شیر و دریائی از آب و دریائی از عسل و دریائی از خمر بهشتی و ازین
چهار دریا جویهار روان می شود در منازل بهشتیان کما قال الله تعالی فیها انهار من
ماء غیر اٰسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین
وانهار من عسل مصفی و روایت کرده شده ست که بر ساق عرش نوشته شده بسم الله
الرحمن الرحیم چشمه آب از میم بسم و چشمه شیر از هاء الله و چشمه خمر از میم الرحمن و چشمه عسل از
میم الرحیم نقل کرده شده ست از تفسیر تیسیر بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کنم بنام خدای نیک
مهربان و نیک بخشاینده بالوهیتش شناختند عارفان بمهربانیش روزی یافتند عالمیان و ببخشش
نجات یافتند گناهگاران آغاز کتاب حق سبحانه و تعالی باین سه اسم ست از بهر انکه بنده را
سه حالتست این جهان و گور و آنجهان چون معبود وی الله ست درین جهان کارساز وی اوست
و رحمن مهربان بروی در گور ست و رحیم بخشاینده در آنجهان و آمرزنده گناه وی اوست **بیت**
نام او را بگور خواهم برد ٭ زانکه او یار مهربان من ست ٭ و علما گفته اند که مر الله تعالی را سه
هزار نام ست و ازین جمله هزار نام ست که فرشتگان میدانند و بس و هزار دیگر را پیغمبران میدانند
و بس و سه صد نام وی در توریته ست و سه صد در انجیل و سه صد در زبور و نود و نه نام در قرآن ست
و یک نام ست که جز حضرت حق کسی آنرا نمیدانند و بازگشت معنی آن سه هزار نام باین سه نام ست ٭
بسم الله الرحمن الرحیم پس هر که این سه نام بداند و خدایتعالی را باین نام بخواند گویا که خدایتعالی را
بآن سه هزار نام یاد کرده ست بدانکه بعضی از علما گفته اند که سوره فاتحه تعلیم ست از حق تعالی مر بندگان
خود را که چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ این ست که همه سپاس و ستایش
یعنی صفت کردن تمام مر خدا را ست رَبِّ الْعَالَمِیْنَ که پروردگار جهانیان ست الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
نیک مهربان و بخشاینده ست و بعضی گفته اند که این اخبار ست از حق تعالی باینکه همه حمدها و ثناها مر
خدایتعالی را ست ٭ بدانکه سبب نزول این سوره بقول امیر المؤمنین علی و عبد الله بن عباس رضی الله
تعالی عنهم در مکه بوده ست و اول سوره که فرود آمد در مکه معظمه اینست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که چون بصحرا می رفتم آوازی می شنیدم که یا محمد اَنَا جَبْرَئِیْلُ وَاَنْتَ نَبِیُّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وادی بتخصا

نُوْرَانِیًّا عَلٰی سَرِیْرٍ مِنْ ذَهَبٍ بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ و من بگریختم تا مرا ورقه بن نوفل گفت چون
آواز بشنوی مگریز و گوش دار تا هرچه می گوید بجنان کن چون آواز آمد که یا محمد گفتم لبیک گفت بگو می که
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ باز گفت الحمد لله تا آخر سوره و آواز
کننده جبرئیل بود علیه السلام و رسول علیه السلام فرمود که اِنَّ فِیْ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ الْکِتَابِ سَبْعِیْنَ
شِفَاءً وَفِیْ رِوَایَةٍ فَاتِحَةُ الْکِتَابِ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ اِلَّا السَّامَ اَیِ الْمَوْتُ
یعنی در فاتحة الکتاب از هفتاد درد شفاست و در روایت دیگر فاتحه شفاء همه دردهاست مگر مرگ را
و در فضیلت این سوره احادیث بسیارست و رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در توریت
بودی قوم موسی علیه السلام گمراه نشدندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه الصلوة والسلام گمراه
نشدندی و اگر در زبور بودی قوم داؤد علیه الصلوة والسلام مسخ نشدندی یعنی خوک و حمدونه
و هر مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده ست و گویا که بر همه مومنان و مسلمانان
صدقه داده ست الحمد لله همه ثناها خدای را سزد که هرچه کند حکمت ست شکر وی را واجب
ست که از وی بیشمار نعمت ست ثنای او گوی ای بنده تا سنا یابی و شکر او گوی تا عطا
یابی راست شو تا دیدار وی را یابی که بخشاینده در دو جهان وی ست و مهربان در بهشت
جاودان بر دوستان وی ست مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ ۝ که پادشاه روز قیامت نوازد
دوستان را بلطف و گدازد دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا و سزا را اِیَّاكَ نَعْبُدُ
بگوئید ای بندگان که مر ترا بندگی می کنیم و بس اهل معرفت گفته اند اَلْعِبَادَةُ شُغْلُ کُلِّكَ
بِهٖ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ بِمَعْرِفَتِهٖ وَشُغْلُ الرُّوْحِ بِمُشَاهَدَتِهٖ وَشُغْلُ النَّفْسِ
بِخِدْمَتِهٖ وَشُغْلُ اللِّسَانِ بِمَدْحَتِهٖ نعبد از عبادت ست یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت
آنست که بنده همه اعضای خود را بعبادت حق تعالی مشتغل دارد و دل را بمعرفت و روح را بمشاهدت
و نفس را بخدمت و زبان را بمدحت نَعْبُدُ از عبادت ست یعنی بندگی کردن و یا از عبودت یعنی
بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و بس پس دادن مال برای
زکوة و صدقه دادن عبادت ست و رضا دادن بنده بگرفتن مال وی بظلم عبودت ست و عبودت را
درجه بسیارست و در حدیث آمده ست که یک درم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهترست از سیصد هزار

درم کہ بندہ بصدقہ بدہ عبودت بندہ بودن است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ ۝
علمای ظاہری گویند بندگی کن تا غایتی کہ ترا مرگ بیاید و علمای باطن می گویند بندگی کن تا غایتی
کہ ترا یقین شود بعد ازان بندہ باش و چون بندہ شدی ترا رضا باید داد بآنچہ مولی تعالی بتو کند

نظم

باد و قبلہ در رہ توحید نتوان بر دراہ یا رضای دوست باشد یا رضای خویشتن و قہر
و لطف محبوب حقیقی یکسان بود ؛ **بیت** عاشقم بر قہر و خلقش بمن بجد العجب
من عاشق این ہر دو ضند ؛ شیخ محقق جاوید سعید کابلی رحمۃ اللہ علیہ می گوید **نظم**
گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری گو بسوز ؛ ور مرا جنت نباشد بوستانی گو مباش ؛ من
سگ اصحاب کہفم بر در مردان مقیم گر و ہر ور می نہ کردم استخوانی گو مباش واین
مقام محبت ذاتیست اللہم ارزقنا و عبودیت مقام رضا است بقضا **بیت** اگر کمال
طلب می کنی چو کار افتاد قضای عمر کنی و رضا وہی بقضا ؛ و ترک چون و چرا کن چون شرف
بندہ بودن یافتہ شد تاج کرامت و خلعت امامت و جو گرفت سُبْحَانَ الَّذِيْ أَسْرٰى
بِعَبْدِهٖ لَيْلًا اشارت بآنست يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ
نتیجہ آنست کہ حکیم ثنائی غزنوی رحمۃ اللہ علیہ می گوید **رباعی** در گہ خلق ہمہ زرق و فسونست و
ہوس ؛ کار درگاہ خداوند جہان دارد و بس ؛ بندہ خاص ملک باش کہ باداغ ملک
روزہا ایمنی از شحنہ و شبہا ز عسس ؛ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ۝ ۵ و از تو یاری میخواہیم و بس
رد اعتقاد جبری و معتزلی ہست جبری می گوید اختیار ندارم و معتزلی می گوید اختیار تمام دارم و خود
افعال خودم سنی می گوید بندگی می کنم و توفیق از تو می جویم چنانکہ در کلام مجید دلائل عقلیہ و نقلیہ ہمہ
از تو می دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیزارم **نظم** ای بسا فکر و ذکا و لب و
فطر ۝ گشتہ رہ رو را چو غول راہزن ۝ بیشتر اصحاب جنت ابلہ اند ۝ تا ز سر فیلسوفی میرہند
خویشتن عریان کن از فضل فضول تا کند رحمت ترا ہر دم نزول زیرکی ضد شکستست و نیاز
زیرکی بگذار و کو باکی بساز زیرکی دان دام برد و طمع کار تا چہ خواہد زیرکی را پاک باز ؛
زیرکان با صنعت قانع شدہ ؛ ابلہان از صنع در صانع شدہ زانکہ طفل خرد را مادر نہار ؛

دست و پا باشد نهاده برکنار ﴿ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴾ و از تو یاری می خواهیم و بس ای
نطلب منك العون وقال بعض اهل المعرفة الاستعانة طلب العون ای نسئلك
ان تجعلنا عابدين لك كاننا نعاينك و شیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه در نماز
شام امامت می کرد و چون ﴿ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴾ گفت بیهوش شده افتاد
چون باخود آمد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت ترسیدم که مرا گویند که چون ما را بندگی می کنی و بس
و از ما یاری می خواهی و بس چرا از طبیب دارو می جوئی و از سلطان یاری می خواهی دروغ چرا
می گوئی و اهل معانی و بیان می گویند درین آیت التفات ست از غیبت بخطاب و اهل شوق می
گویند درین اشارتست مر اهل طلب را که نومید نباشد که کرم من از غیبت بخطاب ندا می کند ٭

بیت هله نومید نباشی که ترا یار براند ٭ گرت امروز براند نه که فردات بخواند ٭ عجب
حیرتست اگر عاشق رب ارنی انظر الیک گوید خطاب آید که لن ترانی و اگر نومید وار بگوشه بنشیند
گوید ای نفس چه بوالفضولی ست که تو می کنی ما للتراب و رب الارباب ندا آید که ادعونی
استجب لکم فبقیت ارواح المشتاقین بین الرد والقبول والصرف والوصل

بیت

چند روزی می برو بخت مدار کوی توام ٭	سوی خود می خواهم و چون آمدم می رانیم
من خود ندانم چون کنم درمانده کوی توام	در خم می غرقم کند گر قصد هشیاری کنم

گر دست برکاری نهم زنجیر بر دستم نهد ﴿ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ بنمائی ما را راه راست ٭
یعنی استقامت و پایداری ده ما را براهی که نموده و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال امام القشیری رحمة الله علیه اهدنا الیك واجعل اقبالنا علیك وكن
علیك دلیلنا ویسر الیك سبیلنا یعنی راه نمای ما را بمشاهده جمال خود و نگهدار توجه
ما را بجناب جلال خود و باش ما را دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علماء المعانی والبیان المراد
بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریق الاستعارة المصرحة و قال اهل المعرفة الاستقامة
علی ثلثة اقسام الاقوال والافعال والاحوال و قال سید الطائفة جنید رحمة الله علیه کن طالب
الاستقامة و لا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالی یطلب الاستقامة لقوله فاستقم کما

امورت ولنفس وطلب الکرامة استقامت ظاهره رعایت شرعیه واستقامت باطنه نفی ماسوی الله ست و درین آیت که اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ مژده عظیم ست مراهل استقامت را صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ بدل من قوله الصراط المستقیم یعنی بنمای ما را راه آنانکه نیکی کرده بر ایشان بداون ایمان وعرفان غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه راست یعنی همچو جهودان گمروان ما را که اوّل راه راست یافتند وآخر غضب کرده شد بر ایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن وبسے پیغمبران وَلَا الضَّآلِّیْنَ نه گمراهان و بیراهان یعنی ما را نگاه دار همچو ترسایان که اوّل راه راست یافتند وآخر گمراه شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن آمین فقیر می گوید والله اعلم که حاصل این دعا این ست که بنمای ما را راه راستی که در وی ترس و بیم نباشد واین راه عاشقان ودوستان حضرت باریتعالی ست اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۞ چون مقصود شان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الثری نثار ایشان کرد التفات بآن نکردند مازاغ البصر وماطغی اشارت بآنست ومولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمت الله علیه بیان حال شیخ محمّد غزنوی سرزی رحمة الله علیه مدت هشت سال در بیابانها می گشت و بسے علف می خورد واز خدای تعالی دیدار می جست

مثنوی

کنجهای خاک با هفتم طبق ۞ عرضه کردند شش بر پیش شیخ حق ۞ شیخ گفتا خالقا من عاشقم ۞ و بجویم غیر تو من فاسقم ۞ هشت جنت گر درارم در نظر ۞ ورکنم خدمت من از خوف سقر ۞ مومنی باشم سلامت جوی من ۞ زانکه این هر دو بود حظ بدان ۞ عاشقی کز عشق رحمان خورد قوت ۞ صد عدن پیشش بود یک تره توت ۞ بنده دایم خلعت و ادرار جوست ۞ خلعت عاشق همه دیدار اوست ۞ حکمت واجب بودن خواندن سورهٔ فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که دایما باید که بنده طالب وصال بود و راه عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا در طلب گوهر کانی کانی ۞ تا زنده بهوی وصل جانی جانی ۞ فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو ۞ هر چیز که در جستن آنی آنی ۞ والله اعلم الٰهی ما را از عاشقان جمال وجلال خود گردان در روایت کوفیان

آمده است که آیه از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن نیست و در مصحف نوشته
نشود و امین چنین باد توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

يا ارحم الراحمين	ثلاثون آية وهي مباركة	بسم الله الرحمن الرحيم	سورة الملك وهي	برحمتك

تبارك بزرگست و پاینده ست وبا این نیکی بسیار است و همه چیزها از وست الذی آن
خدائی که بیده بفرمان و قدرت وی ست الملك پادشاهی وبعضی می گویند که مراد از ید اینجا
صفت است از صفات خدای تعالی و از متشابهات است ایمان آریم بآن و مشغول نشویم ٭
بکیفیت آن وبعضی می گویند ید عبارتست از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست
ملک دنیا و آخرت نصیب درویش اینست که از غیر او نترسد و مر غیر او را نپرستد و از غیر او طمع
نکند ٭ ارباب ملک و ملک را مقهور او داند و در بلاها باو بگریزد و عطاها از وجوید و بندهٔ خاص
او شود تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد وحکیم سنائی غزنوی می فرماید **بیت** بندهٔ
خاص ملک باش که با داغ ملک ٭ روزها ایمنی از شحنه و شب‌ها ز عسس ٭ وهو علی کل
شیء قدیر ٥ و اوست بر همه چیزها توانا توکل باو کن ای مؤمن چونکه دانستی که معبودی
چنین داری زهد و تقوی و فتوی را بحطام دنیا مفروش و بمناصب ارباب ملک دنیا را
التفات منمای حکیم غزنوی گوید **بیت** سازید از برای نام و دام کام چون سروان ر ٭
جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی **بیت** منگر بهر گدائی که تو خاص از آن مائی مفروش
خویش ارزان که تو بس گران بهائی باز صفت دیگرش را بیان کرده گفت الذی خلق
الموت والحیوة آن خدای که بیافرید مرگ را و زندگانی را لیبلوکم تا بیازماید شما را ایکم
احسن عملا کیست از شما نیکوکارتر آفریدن مرگ و زندگانی دلیلی ست ظاهر بر هستی خدای قاهر
حکیم علیم قادر دنیا دار بلاست و گور جای بلی ست و قیامت جای جزا و سزاوارست بدانکه حضرت عزت
جل قدرته از آزمودن منزه ست پس مراد این ست که آفرید مرگ و زندگانی تا پیدا شود از شما
باختیار شما آنچه دانسته ست بعلم قدیم هر که عمل نیک کند به بهشت رسد و هر که عمل بد کند به دوزخ رسد

نصیب مؤمن این ست که مرگ را دایم در نظر دارد و استعداد آن بکند و از سرای غرور نفور
کند حضرت شیخ ابن فقیر میفرمودند که هر روز چهل بار خود را بگورستان می برم و حساب خود می کنم
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ نَسِيَ الْمَقَابِرَ وَالْبِلَى وَبِئْسَ الْعَبْدُ
عَبْدٌ نَسِيَ الْجَبَّارَ الْأَعْلَى و نکته در تقدیم موت بر حیوة شاید که این باشد والله تعالی اعلم باز
صفت دیگر خود را یاد کرد و گفت جل جلاله وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه چیز که میسر نشود
از وی گریز نصیب درویش اینست که روی بطاعت او آرد و عزت و نصرت از و جوید الْغَفُورُ
و اوست نیک پوشنده گناه مومنان بدکردار اگرچه بود بیشمار هر کرا خواهد نصیب تو این ست
که هر گناه داری از رحمت بی نهایت او نومید نباشی مثنوی الهی رحمتت دریای عام ست
از انجا قطرهٔ ما را تمام ست اگر آلایش خلق گنه گار فروشوئی ازین دریا بیک بار نگردد
تیره آن دریا ز مانی ولی روشن شود کار جهانی غیر از کرم او چه داریم باز صفت دیگر خود را
بیان کرد که الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ طِبَاقًا آن خدائی که آفرید هفت آسمان را طبقها
برزبر یکدیگر یعنی ته بته کعب الاحبار گفت آسمان دنیا از موج آب ست و دوم از در
سفید و سوم از آهن ست و چهارم از مس ست و پنجم از فضه ست و ششم از زر ست و هفتم
از یاقوت سرخ ست مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ نه بینی تو ای محمد و یا هیچ بیننده
در آفریدن خدای بخشاینده هیچ تفاوتی یعنی هیچ عیبی نه بینی در آسمان ها یا در هیچ
مخلوقی از مخلوقات خدای تعالی خللی نه بینی همه را بحکمت کامله حواله کنی اگرچه بکنه او نرسی
نصیب تو این ست که بدانی هفت آسمان را بالای یکدیگر بداشت بی ستون و بقدرت
کامله ترا نیز صنایع نماید و برحمت شامل کند امام حمزه و کسائی من تفوت خوانده اند تفاوت
الامر و تفوت دیگر گونه نشد یعنی نه بینی در مخلوقات حضرت خدای تعالی اضطرابی و اختلافی
و تناقضی هر کرا بنی آفرید یا ولی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن مختلف الالوان
صحیح الابدان و معیوب الارکان همه بموجب حکمت بود و همچنین او صناع عالم و بهشت و دوزخ و
اهل آن عارف باید که همه را بحکمت او حواله کند و بچشم انکار نظر نه کند در خلقت او

	بیت	

توزیبا بین که ما زیبا نهادیم جهان اندرهمی غوغا نهادیم	هزان نقشی که در عالم نهادیم ز زلف خود سرمویی نمودیم

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بخواند چون خبر کرد
که هیچ تفاوتی و عیبی نیابی در مخلوقات او باز فرمود فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس بازگردان چشم
در آفرینش آسمان هَلْ تَرٰى هیچ می بینی مِنْ فُطُوْرٍ از شگافها جمع فطر شگافتن ثُمَّ ارْجِعِ
الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ پس بازگردان چشم را باری پس از باری یعنی بارها تأمل کن در آسمان
اگر هرچند تأمل و نظر کنی یَنْقَلِبْ بازگردد اِلَيْكَ بسوی تو الْبَصَرُ بینائی
خَاسِئًا خوار و دور از یافتن عیبی وَّهُوَ حَسِيْرٌ و آن چشم مانده و کند شده باشد
از یافتن عیبی در دیدن آسمان و بعضی می گویند ثم ارجع البصر باز در زمین و جمله مخلوقات
نظر کن تا هیچ عیبی نیابی بلکه بر قضیهٔ حکمت و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت
وقدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات ظاهره در ملک و ملکوت و
راه یابی بعلم جبروت باشارت باستدلال بصفت دیگر کرد جل جلاله وَلَقَدْ زَيَّنَّا
وبدرستی هرآینه بیاراستیم السَّمَآءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیکتر بزمین بِمَصَابِيْحَ بستارگان
که همچون چراغهای درخشانند وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم آن ستارگان را رُجُوْمًا
انداختنیها جمع رجم بمعنی مراجم باشد آنچه بوی اندازند یعنی تیرها لِّلشَّيٰطِيْنِ مر
دیوانرا چون خواهند که بر آسمان برآیند تا سخن فرشتگان شنوند بدانکه از
اول سوره تا اینجا صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار و ملک وار قادر قهار عزیز
غفار خالق هفت آسمان بی عیب و ضرار و تزیین آسمان دنیا بستارگان بیشمار و گردانندهٔ
آن مراجم شیاطین حقار تا استدلال کرده شود و ازین صفات عظام بذات ذوالجلال
والاکرام که آسمان را بقدرت برداشته و در هوای بی ستون واشته و چندین هزار کواکب
ثواقب بنگاشته عوارف این همه را مظاهر نور دانسته

مصراع

ای تابش نور از تو وی نازش حور از تو

ای درویش زینت بام زندان اینست تا دانی که زینت دل دوستان شمس العرفان چون باشد بدانکه اهل علم هیئت و نجوم نه فلک اثبات می کنند و در قرآن هفت آسمان و عرش و کرسی مذکور هست و می گویند که کواکب سیاره هفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و هر یکی از اینها بر فلکی اند ازین بر ین ترتیب و غیر این هفت را ثابتات گویند و گمان ایشان این ست که ثابتات بر فلک هشتم ست و امام ابوالمعین نسفی صاحب تبصرة الادلة گفته ست که این گمان ایشان ظاهراً خلاف این آیه ست ۃ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وگفته اند مذهب اهل تفسیر این ست که همه در آسمان دنیاست و در بعضی تفاسیر نیز آورده ست که این آیه دلیل ست بر بطلان قول منجمان ظاهراً از بهر آنکه نجوم رجوم شیاطین ست در آسمان دنیا اگر در فلک هشتم باشند رجم ایشان میسر نمی شود و در تفسیر لسان التنزیل آورده ست که فلک چرخ آسمان که ستارگان در وی گردند و این قول حق ست قال الله تعالی كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ فاما آن سخن که می گویند که آسمان می گردد خلاف نص قرآن ست و باطل ست بدانکه بیشتر اهل تفسیر برین اند که جدا می شود از ستاره نوری همچون شعله آتش و بر شیاطین می زند فاما ستاره بر جای خود ست و امام قتاده گفت آفرید ستارگان از برای زینت آسمان و رجم شیاطین ست و شناختن راهها و شناختن قبله در بیابان ست فاما اعتقاد تنجیم و این که مختار و مؤثر در سعادة و شقاوت تکلیفی ست بی علم با آن ۃ و بدانکه علما معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا بتکلم یا برعکس صنعت التفات بگویند چنانکه درین آیت ست که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ بہ نسبت ماقبلش و ذکر مصابیح و اراوت نجوم را و مانند این را استعاره مصرحه گویند چون دلایل عظام یاد کرد بر وجود واجب الوجود طائفه منکران را از دیوان و آدمیان که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند و کفران نعمت نموده اند مخصوص کرد شان بعذاب نیران و فرمود در حق ایشان وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده کرده ایم مر ایشان را یعنی دیوان را عَذَابَ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل ست برانکه دوزخ حالیا موجود ست وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ مر آن کسانی را که کافر شدند

بخدای خود عزو جل با وجود چندین دلائل عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ ہست وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ
و بد جای بازگشتن وی که دوزخ ست المصیر ة گشتن صفت بدی اورا یاد کرد و گفت جل جلاله
اِذَآ اُلْقُوْا چون افگنده شوند کافران فِيْهَا دران دوزخ سَمِعُوْا شنوند لَهَا مر آن دوزخ را
شَهِيْقًا بانگ زشت سهمناک چون بانگ خر یعنی بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان در آمده
باشند یا از خود یا از دوزخ وَّهِيَ این دوزخ تَفُوْرُ می جوشد برین کافران ہمچون جوشیدن
دیگ سین که آتش تیز باشد و دانه دروی اندک و آب بسیار تَكَادُ نزدیک باشد این
دوزخ تَمَيَّزُ بطرقد مِنَ الْغَيْظِ از خشم یعنی از خشم خدای تعالی یا از خشم مالک دوزخ
و فرشتگان عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خدای تعالی كُلَّمَآ اُلْقِيَ ہر باری که انداخته
شود فِيْهَا در دوزخ فَوْجٌ گروہی سَاَلَهُمْ پرسند شان خَزَنَتُهَآ جمع خازن یعنی نگاہبانان
مالک و دیگر زبانیهٔ دوزخ اَلَمْ يَاْتِكُمْ آیا نیامده بود شمارا نَذِيْرٌ بیم کننده نذیر
بمعنی منذره باشد یعنی پیغامبری نیامده بود بشما تا شمارا ازین روز و ازین عذاب دوزخ
خبر کند یا خبر کردی تا شمارا ایمان بودی و عمل نیک بودی و ازین دوزخ خلاصی بودی این سؤال
برای سرزنش بود ایشان را قَالُوْا گویند دوزخیان در جواب بَلٰى قَدْ جَآءَنَا نَذِيْرٌ
بلی آمده بود بما پیغمبران بیم کننده و مارا خبر کرده بودند ازین روز و ازین عذاب فَكَذَّبْنَا
پس ما ایشان را دروغ گو داشتیم و بایشان ایمان نیاوردیم وَقُلْنَا و گفتیم ما مَا نَزَّلَ
اللّٰهُ نه فرستاده ہست خدای تعالی مِنْ شَيْءٍ ہیچ چیز از انچه شما می گویید و گفتیم پیغمبران را
اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ مگر در گمراہی كَبِيْرٍ بزرگ از برای آن مبتلا شدند
در آخرت بعذاب بزرگ ای برادر ترا نیز خواہند پرسید که ہیچ واعظ و پند دہنده بتو
نیامد و نه گفت که حرام کدام ست و حلال کدام و چه باید کرد و چه نباید کرد ہر چند وعظ بیشتر می شنوی
و عمل نمی کنی کار بتو دشوار تر می شود و علم بسیار حاصل کردی بی عمل وای بر تو باد تا چند بدرگاه
ظالمان روی و اہل دنیا را ملازمت کنی وَقَالُوْا و بگویند دوزخیان لَوْ كُنَّا اگر بودمی ما
نَسْمَعُ که بشنودمی سخن پیغامبران را و فرمان برداری کردمی علمای حقانی را و پیروی ایشان
کردمی او نَعْقِلُ یا تعقل کردمی سخن ایشان را و عقل را بکار داشتمی مَا كُنَّا نبودمی ما

فی اَصْحٰبِ السَّعِیْرِ در یاران دوزخ یعنی اہل دوزخ بنودمی اگر سخن اہل حق را شنیدمی و در دلائل وحدانیت سمعی و عقلی نظر کردمی و ایمان آوردمی و عمل نیک کردمی تا دوزخی نبودمی حق تعالی فرمود فَاعْتَرَفُوْا پس اقرار کنند دوزخیان بِذَنْۢبِهِمْ بگناهان خود و هیچ فائده نکند ایشان را فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت خدای تعالی ⁂ لِّاَصْحٰبِ السَّعِیْرِ مر دوزخیان را امام کسائی فسحقا بضم سین و حا خوانده است ای فالزمهم الله سحقا او فاسحقهم سحقا ای ابعاد اً السحیق و دور بودن یعنی دور کرد ایشان را حق تعالی دور کردنی نصیب تو اینست که ایمان آری چنانکه شرط اوست و سخن اہل حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت تأمل کنی و از خلق بخالق راه بری و دل را بنور قرآن و ذکر رحمن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار عذر بخواہی و در و سطالم بکنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی

بیت

گفتند و شنودیم و بکبر دیم به آمد	گفتیم و شنودند نکردند و بد آمد

چون از اول سوره بیان کرد دلائل عظام بر ہستی خود و قدرت خود چنانکه گذشت و طایفه کافران را که ایمان نیاوردند بآن و عذاب ایشان را یاد کرد و از بدی حال ایشان خبر کرد بعد ازان حال مؤمنان را و ترسگاران را بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّ بدرستی و راستی که اَلَّذِیْنَ آنانکه یَخْشَوْنَ می ترسند رَبَّهُمْ پروردگار شان را بِالْغَیْبِ یعنی خدا را جل جلاله نادیده می پرستند و می ترسند لَهُمْ مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزیدن گناهان وَّاَجْرٌ و مزد کَبِیْرٌ بزرگ یعنی بهشت جاودان و بعضی می گویند می ترسند از خدای تعالی باشکارا و نهان یعنی در پیش خلق و خلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالی یاد کرد و بترسیدن نه بایمان یعنی گفت اَلَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و نه گفت اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا بدانی که مقصود و مزرگ از ایمان ترس خدای است عز و جل قال النبی علیه السلام من قال لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا دخل الجنة قالوا و ما اخلاصها قال ان تحجزه عن المحارم تا معلوم شود که ایمان آوردن بی اخلاص نتیجه

نمید بدو اخلاص کلمه طیبه باز ایستادن ست از حرامها از ترس خدای تعالی نصیب تو
این ست که ترس خدای تعالی را شعار خود سازاز اول قرآن تا آخر قرآن تامل کنی تا
مرتبهٔ خدای ترسان بدانی گفته نشد که مردانشمندان را یا شیخان را یا بازرگانان
را مزد بزرگست بلگفته شد که مرخدای ترسان را مزد بزرگست باز حضرت پروردگار بیان
علم خود می کند و می فرماید جل جلاله وَأَسِرُّوا پنهان دارید ای مؤمنان و ای کافران
قَوْلَكُمْ گفتار خود را أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکار کنید گفتار خود را بهر حال که باشید
او بداند إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی عَلِيمٌ نیک داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ
بآنچه در سینها و در دلهاست پس اسرار مؤمنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و
جزای آن بدهد شان را و بعضی می گویند که اسروا امرست لفظاً و خبرست معنیً یعنی إن
اخفیتم کلامکم او اعلنتم فانه علیم و بعضی می گویند که این آیه در حق کافران قریش بود بزبان
و دل و پنهان و آشکارا رسول را صلی الله علیه وسلم دشمن می داشتند و قصد بدی می کردند
بوی بدشنام و ناسزای گفتن آهسته و پنهان گویند تا خدای محمد نشنود و نداند پس این
آیه که من خدایم پنهان و آشکارا را بدانم پس گفت جل جلاله أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند مَنْ آن
خدای که خَلَقَ بیافرید همه چیزها را چون نداند حال ایشان را یا چون نداند مخلوق خود را
و حال اینست که وَهُوَ او ست اللَّطِيفُ دانا بکارهای پنهان و رسانندهٔ نیکی ست به
بندگان و قیل اللطیف دوربین و قیل باریک بین و شرین کار الْخَبِيرُ آگاه ست
همه چیزها و خبرکننده ست ازان عارف را باید که ظاهر و باطن خود را پاک دارد و از التفات
بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد بی مکر و حسد و خدیعت
بدانکه اول اشارت بدلیلی کرد که در آفرینش آسمانها بود و گفت الذی خلق سبع
سموات تا آخر و عذاب منکران و جای ایشان را یاد کرد و حال مؤمنان را نیز یاد کرد
و علم خود را بیان کرد باز اشارت بدلیلی کرد که از زمین باشد و فرمود جل جلاله هُوَ
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ یعنی او آن خدائی ست که گردانید از برای شما الْأَرْضَ زمین را
ذَلُولًا نرم و فرمان بردار الذل رام شدن یعنی رام کرد که توان رفت بروی چون چنین است

فامشوا پس بروید في مناكبها در کنارهای وی یا در کوه های بلند وی یا در راههای وی یقال ذل البعیر ذلاً رام شد و هو ذلول یعنی کتف المنکب الغارب و فیه استعاره ممثلة و تمثیل علی ما لایخفی وكلوا و بخورید من رزقه از روزی خدای تعالی که از زمین بیرون می آرد از برای شما والیه و بآن خدا است جل جلاله النشور زنده کردن شما را و پراگنده کردن از گور در قیامت از برای جزا یعنی ولیل بر هستی من که خداوندم آنست که آسمان را بیافریدم تا نظاره کنید در وی و زمین را از برای شما رام گردانیدم تا باشید و زراعت کنید در وی و از بهر تجارت روید بر وی و بخورید از نعمتهای وی باز جمع کنم شما را چون بمیرید در وی و پراگنده کنیم از وی چونکه منم قادر حی بر بالای شما آسمان و ستارگان ولیل و در زیر قدم شما زمین ولیل و بیرون آوردن نعمتها از وی ولیل و خوردن نعمتهاء نرم آن دلیل پس زنده کردن شما آسان است بر رب جلیل ایمان آر و عرفان تا شوی عزیز و کافر و فاسق مشو تا نشوی ذلیل چون والا طعام نمود بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام و انرا قبول نه کرد بیان عذاب کرد که اگر خواهد بر زمین فرو برد شان یا بلائی از آسمان فرستد و گفت جل جلاله ءامنتم آیا امین شدید شما من في السماء ازان خدائی که در آسمان است قدرت و سلطنت او و قیل در آسمان است پادشاهی و عرش و کرسی او و یا از فرشتگان عذاب و رحمت او ان یخسف بكم که فرو برد شما را الارض بزمین فاذا هي پس انگاه زمین تمور می جنبد و فرو می برد شما را بخود و می گردد بشما چون آب که کسی را غرق کند یعنی عذابی کند شما را فرا انرا چنانکه قارون را کرد بزمین فرو برد ش ام امنتم هست که امین شدید من في السماء ازان خدائی که در آسمان قهر و قدرت او ست ان يرسل که بفرستد علیکم بر شما حاصبا سنگی یا بادی که در وی حصا باشد یعنی سنگ ریزه یا مینه از و سنگ را بر شما فستعلمون پس زود باشد که بدانید كيف چگونه است نذير ترسانیدن من و عذاب من پس یاد کرد حال منکران را و گفت جل جلاله ولقد كذب و بدرستی و راستی که دروغ گوی داشتند الذين آن کافران که

مِنْ قَبْلِهِمْ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکه این کافران ترا یا محمد فَكَيْفَ
كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ عذاب من ایشان را بسبب انکار کردن ایشان
پیغمبران مرا و قبول ناکردن ایشان حکمهای مرا و قیل نکیر ای انکار من افعال ایشانرا و گردانیدن
من احوال ایشان را بعضی را بزمین فرو بردیم و بعضی را بلای از آسمان آمد سنگها و بادهای با
سنگ و بعضی را حمدونه گردانیدیم و بعضی را خوک گردانیدیم پس شما ای کافران مکه زود باشد
که عذاب مرا در دنیا ببینید باز دلیل قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است
و گفت جل جلاله أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند یعنی بنگرید إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ
که می پرند بالای ایشان صَافَّاتٍ باسطات اجنحتهن یعنی کشایندگان پرهای شان را
وصف کنندگان پرهای شان را در هوا یعنی گاه بال بازکرده می پرند که بال را نجنبانند
وگاه بال می جنبانند و می پرند و پرها را برهم می زنند در پریدن وَيَقْبِضْنَ و قابضات و فرا
گیرندگان بالهای شان را در پریدن عطف علی الفعل الدال علیه صافات تقدیره
یصففن اجنحتهن فی الهواء ویقبضنها بعد البسط مَا يُمْسِكُهُنَّ بازنمیدارد این مرغان
را و نگاه میدارد شان در هوا در حال که پرگشاده بودند و در حال جمع کردن پرهاشان را
در هوا إِلَّا الرَّحْمَٰنُ مگر خدای بخشاینده إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی بِكُلِّ
شَيْءٍ بَصِيرٌ بیناست بهمه چیزها داناست بصلاح هر چیزی که چون حق تعالی مرغانرا در هوا
میدارد بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی که مرغ خانگی همچنین بودی و شب پره چنین
نبودی چون پر ندارد پس خداوند تعالی قادر است بر همه چیزها که خواهد از عذاب و رحمت
و برزنده کردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شما را یاری کند چنانکه فرمود جل
جلاله أَمَّنْ آیا کیست هَٰذَا الَّذِي آنکه هُوَ جُندٌ لَّكُمْ او لشکریست مر شما را
يَنصُرُكُم یاری کنندتان مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز از خدای تعالی إِنِ الْكَافِرُونَ
إِلَّا فِي غُرُورٍ نیستند کافران مگر در فریفتن نفس و شیطان و دنیا مر ایشان را باز فرمود
أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي آیا کیست آن يَرْزُقُكُمْ که روزی دهد شما را إِنْ أَمْسَكَ
رِزْقَهُ اگر باز دارد خدای تعالی روزی خود را از شما یعنی از بنان شما کدام است

که شکر باشد شما را و یاری دهد شما را اگر بلایی از خدای تعالی بیاید و کدامست از بتان شما که
روزی دهد شما را اگر حق تعالی روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شدند از جواب و حق را
گردن ننهادند حق تعالی فرمود بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ستیهیدند در گردنکشی و رمیدن
از حق و اقرار کردن بحق ای درویش حق را از اهل حق قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از
دوستان شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان شوی چنانکه حق تعالی بیان کرد حق را و
باطل را و بعضی حق را قبول کردند و بعضی نی حال ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله
أَفَمَنْ آیا پس آنکس که يَمْشِي می رود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی افتاده الا کنا
بر روی افتادن أَهْدَىٰ راه راست یافته‌ترست أَمَّنْ يَمْشِي یا آنکه می رود سَوِيًّا
راست و ایستاده بر پای یعنی آنست عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست یعنی کافر برابر
نیست در راه راست یافتن بمؤمن حال مؤمن چنانست که کسی براه راست برود بر
پای خود و نیفتد بروی و حال کافر چنانست که کسی برود در راه ناهمواری بروی افتد
و بلغزد و حال مؤمن همچون کسی بیناست که برود بر راه راست و حال کافر همچون کور
ست که در راه ناهموار می رود و می افتد بروی یا کافر در دنیا ایمان نیارد حق تعالی
وی را در قیامت بروی روان کند بدوزخ و مؤمن خرامان می رود در بهشت
و بعضی گویند ازین آیه ابوجهل مرادست و رسول صلی الله علیه وسلم یا امیر المؤمنین
حمزه و یا همه کافران و مؤمنان و فی الکلام تمثیل حال عارف و زاهد و حال اهل
هوا و اهل رضا و حال متشرع و مبتدع و حال عالم و جاهل همین وان **بیت** سیر
عارف هر دمی تا تخت شاه ۞ سیر زاهد هر مهی یک روزه راه ۞ چون عارف بمحبت
و شوق بندگی می کند و زاهد بخوف و طمع **مثنوی** چون یحبون بخواندی در
نبی ۞ با یحبهم قرین در مطلبی ۞ پس محبت وصف حق دان عشق نیز ۞ خوف نبود وصف
یزدان ای عزیز ۞ وصف حق کو وصف مشت خاک کو ۞ وصف حادث کو و وصف پاک کو
نصیب واعظ اینست که براه راست بخواند و بر منکر خود رحم کند همچون بینا که بر نابینا رحم
کند و عصاکش کند مر کوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل آن نکنند چون در آیت گذشته

گفت

گفت که کیست که لشکر و نصرت باشد مر شمارا و کیست که روزی دهد شمارا درین آیت
فرمود مر حبیب خودرا علیه الصلوة والسلام تا جواب گوید قُلْ بگو ای محمد هُوَ آن نصرت
دهنده شمارا الَّذِيٓ آن خدائیست که اَنْشَاَكُمْ بیافرید شمارا بقدرت خود الانشاء
آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن وَجَعَلَ و گردانید لَكُمُ از برای شما السَّمْعَ
گوش شنوا را وَالْاَبْصَارَ وچشمهای بینارا وَالْاَفْئِدَةَ و دلهای دانارا دلیل بر
هستی او در نفس شما هست و بعضی را کر و کور و بی عقل آفرید و بعضی را شنوا و بینا
و دانا آفرید تا شکر گوید مر خالق را بسیار پس شما قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ اندکی شکر
می گوئید یا خود هیچ شکر نمی گوئید قلت بمعنی عدم است نصیب تو آنیست که هستی خودرا
و هستی همه اعضای خودرا و همه اشیا را و علم خودرا از حضرت حق عزوجل دانی **مثنوی** از
کجا جوئیم علم از ترک علم از کجا جوئیم سلم از ترک سلم از کجا جوئیم هست از ترک هست
از کجا جوئیم دست از ترک دست ۰۰ هم توانی کرد یا نعم المعین دیدهٔ معدوم را تو هست بین
وچونکه کافر شدند و بتان را پرستیدند و خدای تعالی را هیچ شکر نگفتند باز فرمود مر حبیب
خودرا علیه الصلوة والسلام تا جواب روشن تر گوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِيْ بگو
آن نصرت دهنده شمارا در جنگها و روزی دهندهٔ شمارا در دنیا آن خدائیست که ذَرَاَكُمْ
بیافرید شمارا از عدم فِي الْاَرْضِ در زمین و آن خدائیست که وَاِلَيْهِ باو تُحْشَرُوْنَ
حشر کرده شوید از پس مردن و زنده شدن بازگشت شما برحمت او یا بعذاب او باشد
دوستان را و مؤمنان را در بهشت جای دهد و کافران و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف
آنست که شنوای و بینای و دانائی و زندگی و مردگی همه از و داند و خلایق را مظاهر شناسد
چنانکه عارف رومی می فرماید **بیت** تا چو سرنای منی دم من ناله مکن ۰۰ تا چو چنگت
نوازم زنوا هیچ مگو ۰۰ **مثنوی** ذرهٔ کان محو شد در آفتاب خنک او بیرون
شد از وصف و حساب چون ز ذره محو شد نفس و نفس خنکش اکنون خنک خورشید ست
ب ما رفت از وی جنبش طبع و سکون از چه از انا الیه راجعون ما به بحر نور خود راجع
شدیم در رضاع اصل مسترضع شدیم در فروع راه ای مانده ز غول لاف کم زن

از اصول ای بی اصول * جنگ ما و صلح ما در نور عین * نیست از ما هست بین الاصبعین
چون از اول سوره تا اینجا از عذاب کافران و راحت مؤمنان و زنده شدن ایشان در
روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد ﷺ و محمد یاران می پرسیدند ازان
نیز خبر کرد و گفت وَيَقُولُونَ و می گویند کافران مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این
وعده کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ
راست گویان نصیب عارف اینست که از انکار منکران خسته دل نشود چون ازین
پیش گذشته که بهتران از ما بدتر ازین کرده اند آنچه کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست
خطاب شد حبیب را علیه الصلوة والسلام تا بگوید جواب ایشان قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ
اللَّهِ بگوی ای محمد بدرستی و راستی که نیست دانستن آمدن روز قیامت نزدیک هیچکس
مگر نزد خدای تعالی وَإِنَّمَا أَنَا و بدرستی و راستی که نیستم من مگر نَذِيرٌ بیم دهنده و
خبر کننده از قیامت مُّبِينٌ پیدا کننده آنچه بر من فرستند و مرا فرماید تا بگویم من نمیدانم
که کی خواهد بود یا نیستم من مگر پیدا کننده تا پیدا و رسول ظاهرا با آن لازم و متعدی یعنی
ذات من در میان شما پیداست و از دروغ گفتن و خیانت کردن مبراست من امینم و رسول
امینم و چون شمع منیرم بباد انکار منکران نمیرم **بیت** چراغی را که ایزد برفروزد
هر آنکس کف زند ریشش بسوزد فَلَمَّا پس چون رَأَوْهُ بینند آن وعده را یعنی
عذاب قیامت را زُلْفَةً ای ذا الزلفة نزدیک سِيئَتْ غمگین گردد و قیل
زشت گردد شود یعنی سیاه شود والسوء والمساءة غمگین کردن وُجُوهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا رویهای آن کسانی که کافر شده باشند وَقِيلَ و گفته شود مر ایشان را هَٰذَا
الَّذِي این آن عذابی است كُنتُم بوده اید شما بِهِ تَدَّعُونَ که آرزو میبردید
او را و می گفتید که کی باشد این وعده قیامت الادعاء خواندن و دعوی کردن و آرزو
خواستن بعضی می گویند چون مؤمنان می گفتند که ما را خدای تعالی نصرت خواهد
داد در دنیا و شما را عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت بدوزخ ایشان
مسخرگی می کردند می گفتند که کی خواهد بود این عذاب حق تعالی این آیه فرستاد که

چون کافران عذاب را ببینند در دنیا چنانکه در روز بدر دیدند غمگین شوند و سیاه
روی شوند و فرشتگان که جای ایشان را بگیرند گویند این آن عذابیست که شما سخرگی
می‌کردید بر مؤمنان و می‌گفتید کی خواهد بود و حق تعالی فرمود قُلْ بگوای محمد مر این
کافران را که سخرگی می‌کنند بتو و بیاران تو و هلاک ترا و ایشان را می‌طلبند اَرَءَيْتُمْ
آیا می‌بینید اِنْ اگر اَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ هلاک کند مرا خدای تعالی وَمَنْ و هر کسی را
که مَّعِيَ با من اند از مؤمنان و نصرت و غلبه ندهد ما را بر شما اَوْ رَحِمَنَا یا رحمت کند
بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا فَمَنْ پس کیست که يُّجِيْرُ برهاند و امان
دهد الْكٰفِرِيْنَ کافران را مِنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ از عذاب دردناک در دنیا و آخرت
یعنی ما را معبود که الله ست و قادر ست و رحیم ست اگر نصرت ندهد در دنیا و عقبی شما را معبود
معبودان شما کی توانند نصرت تواند داد شما را چو که مگس را از خود دور نمی‌توانند کرد باز
فرمود که قُلْ بگوای محمد هُوَ الرَّحْمٰنُ آن معبود ما نیک بخشاینده ست اٰمَنَّا بِهٖ
ایمان آوردیم بوی وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا و بروی توکل کرده ایم و کار خود را بوی باز گذاشته
ایم امید میداریم که ما را فرونگذارد و بر دشمنان ما را غلبه و نصرت دهد چونکه مهربان
بر مؤمنان و کارگذار دوستان ست التوکل تکیه کردن یعنی پشت بکسی باز نهادن نصیب
درویش آنست که از درگاه او روی نگرداند و هیچ چیز و هیچ کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم ست
دوستان را فرونگذارد بیت نقش جفا کی کند پشت بما کی کند ✽ پشت ندارد چو شمع چون
همگی روست او ✽ فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد ای کافران مکه که بدانید که مَنْ هُوَ کیست
او فِيْ ضَلٰلٍ در گمراهی مُّبِيْنٍ پیدا یعنی زود باشد که دوستان را بر دشمنان غلبه دهیم
در دنیا و برحمت برسانیم در عقبی چنانکه کردیم بمحمد و محمدیان در روز بدر جبرائیل و میکائیل را با دیگر
فرشتگان در مدد ایشان فرستادیم و ابوجهل و یاران او را کشته و خسته کردیم نصیب درویش
اینست که صبر کند بجفای منکران تا حق تعالی نصرت او کند و همه منکران بدانند و روی براه
آورند بعضی بتحقیق و صدق و بعضی بتقلید و طمع دنیاوی و زرق و سنت الٰهی باین رفته ست و
چنانکه مشاهده کرده شده ست در وقت انبیا و اولیا باز حضرت مولی تعالی فرمود قُلْ اَرَءَيْتُمْ

بگوای محمد باین دشمنان وبیان کن بایشان نعمت مارا ودلیل هستی قدرت مارا
اِنْ اگر اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ گردد آب رودها وچشمهای وچاههای شما غَوْرًا ای
غائرا فرو در رونده بزمین وخشک گردد فَمَنْ پس کیست شمارا يَأْتِيْكُمْ بیارد
تان بِمَاءٍ مَّعِيْنٍ بآب روان وپیدا یعنی اگر آب شمارا معبود ما بزمین فرو برد کدام ست
معبود شما بیارد وآب را برای شما وآن خدای کہ شمارا با وجود کفر وکافری آبهای
شیرین از چاهها ورودها میدهد مارا کہ ایمان آورده ایم بوی وتوکل کرده ایم بروی کجا فرو گذارد
وقیل اگر آب چشمهای تا نرا ببرد کیست کہ آنرا بیارد یکی از بی باکان وناپاکان کہ طبیب بود
نادان چون این آیت را بخواند گفت ما آب را از زمین به بیلها ومتینها برآریم وچاهها کنیم در حال
کور شد وآوازی شنود کہ آب سیاه را از چشمت بردار وآب سفید پیدا کن به بیل ومتین
ودر شرح کشاف سید یمنی آورده ست کہ این طبیب محمد ابن زکریا بود ونعوذ باالله من ذالک
نصیب درویش اینست کہ قبول ورد خلق را از حق تعالی بیند وعزت در طاعت او داند وخواری
وذلت در بیفرمانی او شناسد بدانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت اِنَّ سُوْرَةً فِي الْقُرْاٰنِ
ثَلٰثُوْنَ اٰيَةً شَفَعَتْ لِرَجُلٍ حَتّٰى غُفِرَ لَهٗ وَهِيَ تَبَارَكَ الَّذِيْ بِيَدِهِ الْمُلْكُ قَالَ
النبی علیه الصلوٰة والسلام هي المانعة هي المنجية تنجيه اى القارى من عذاب
الله تعالى يعنى فى القبر وروي انه عليه الصلوٰة والسلام كان لاينام حتى يقرأ وبشكافد
وبکنند بقراء الم تنزيل وتبارك الذي هكذا فى المصابيح والله تعالى اعلم

سورة القلم مكية وهي	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	اثنان وخمسون اية

نٓ بدانکه حروفهاکه از اول سورهای قرآن ست در آن دو مذهب ست یکی آنکه از متشابهات
ست وسری ست از اسرار الهی ایمان آوردیم بوی ومشغول نشویم بکیفیت آن واین قول
امیر المؤمنین ابوبکر صدیق ست رضی الله تعالی عنه ومذهب دیگر آنست کہ تاویل این حروفها
کرده اند علما وعرفا ودر کتب نوشته اند ابن عباس رضی الله عنه گفته است کہ مراد از نون آن ماهیست
کہ زمین بر پشت وی ست ونام او یهموتست وضحاک گفت کہ دواتست وغیر این نیز گفته اند

بدانکه زمین نیز هفت ست و آسمان نیز هفت ست چنانکه حق تعالی در قرآن می فرماید اَللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ و در کشاف آورده ست که میان هر آسمانی مقدار پانصد ساله راه ست و سطبری هر آسمانی نیز مقدار پانصد ساله راه ست و زمین ها نیز چنین ست و ابن عباس رضی الله عنه گفت در زمین ها مخلوقات حق تعالی هستند و در تفسیر دیگر آورده ست که ضحاک گفت در ان زمینها هیچکس نیست مگر درین زمین که ظاهر است و در تفسیر دیگر آورده ست که این هفت بر سر فرشته ایست که یک دست وی بمشرق ست و دوم دست وی بمغرب و کرانها زمین بر دو دست وی ست و دو پای این فرشته بر پارهٔ زمرد ست و سطبری این زمرد پانصد ساله راه ست و این پاره زمرد بر پشت گاوی ست و پایهای این گاو بر سنگی ست و بزرگی آن سنگ و سطبری وی همچون آسمان و زمین ست و در قرآن و در قصهٔ لقمان مذکور ست یٰبُنَیَّ اِنَّهَآ اِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِیْ صَخْرَةٍ اَوْ فِی السَّمٰوٰتِ اَوْ فِی الْاَرْضِ یَاْتِ بِهَا اللّٰهُ یعنی ای پسرک من اگر نیکی و بدی باشد اندازهٔ سپند دانه و آن سپند دانه در صخره باشد یا در آسمانها باشد یا در زمینها باشد بیاورد و حاضر گرداند آنرا خدای تعالی از برای حساب در کشاف و در کواشی آورده ست که این صخره سنگی ست در زیر زمین هفتم که نامهای کفار و فجار دران می باشد و نام وی سجین ست و فی الحدیث اِنَّ سِجِّیْنًا اَسْفَلُ مِنْ سَبْعِ اَرْضِیْنَ و این سنگ بدین بزرگی بالای گردن ماهی ست و باقی پشت ماهی خالی ست و زیر این ماهی دریای بزرگیست ایستاده و زیر این دریا باد ست و آن باد را الله تعالی بقدرت خود نگاه میدارد تا بدانی که بناء عالم بر باد ست وَالْقَلَمِ و بحرمت آن قلم که بوی در لوح محفوظ نوشته شده ست هرچه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نور ست بالای او پانصد ساله راه ست و لوح تخته ست از یکدانه مروارید سفید و درازی او همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانهای او مرصع بجواهر و غلاف او از یاقوت سرخ سر او بعرش رسیده ست و پایان او در کنار فرشته ایست که نام وی طریونست در کشاف و کواشی آورده ست که لوح هر بالای آسمان هفتم یا بحرمت آنکه بآن نویسند مردمان وَمَا و بحرمت آنچه یَسْطُرُوْنَ می نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسندگان خیر چون قرآن و حدیث

و علوم شرعیه و فوائد دینیه سوگند یاد کرد حق تعالی و گفت بحرمت نون یعنی آن ماهی معین و بحرمت
قلم و بحرمت نوشته شده که مَآ اَنْتَ نیستی تو ای محمد ﷺ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ای بانعامه بزرگی
پروردگار تو بر تو به پیغمبری و سروری و مهتری سازی بِمَجْنُوْنٍ دیوانه نیستی بلکه برگزیده مائی
وَاِنَّ لَكَ و بدرستی که مر تراست لَاَجْرًا مزدی غَيْرَ مَمْنُوْنٍ نبریده شده و نه بپایان
رسیده یعنی ترا ثوابیست و کمالاتیست که آنرا هیچکس نداند مگر خدای تعالی ؛ وَاِنَّكَ
لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ ۵ و بدرستی که تو ای محمد ﷺ بر خوئی بزرگی هستی و خلق او بر موافقت قرآن
بود یعنی عمل کردن بقرآن خلق نیکوی محمد علیه الصلوٰة والسلام ست و همه خلقهای نیکو که
در قرآن ست از امر و نهی و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم و فهم ادریس
و شکر نوح و جود هود و خلت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه گفت لقد
ادبنی ربی فاحسن تادیبی ؛ **مصرع** آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
شیخ جنید رحمة علیه گفت که خلق عظیم این بود که همت او جز رضای خدای نبود و ابوالدردا
رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازوی بنده هیچ چیز گرانتر از خلق نیکو نباشد و
جبرئیل گفت مر رسول را علیهما الصلوٰة والسلام أتيتك مكارم الاخلاق ان تصل
من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك ولهذا الحديث فوائد
کثیره سبب نزول این سوره آن بود که چون وحی آمد و مصطفی علیه الصلوٰة والسلام اظهار کرد
دین خود را و خدیجه و ابوبکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گذاردن پیدا کردند کافران
گفتند که محمد ﷺ دیوانه شده ست حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد و سه سوگند یاد
کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده منست و مخصوص ماست بانعام عام و اخلاق کرام و اجر
تمام نصیب درویش اینست که همچو ماهی خاموش و همچو قلم مکسور القلب باشد تا مظهر
علوم مستوره و عیوب مستوره گردد **بیت** خاموش شو چو ماهی و صافی چو
آب بحر تا رو به بحر خزینه گوهر شوی امین و دیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا فرو نیاورد
بیت با خلق چون نداریم الفتی خلق پندارد که ما دیوانه ایم ؛ و جز لقای مولانا تعالی
هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله که آن تمنای نیست مزد غیر مقطوع

مر محمد و محمدیان راست که بعد سیر مدی لسیر و سلوک در صفات و ذات صمدی در آخرت مشغول
و مشتغل باشند مسکین الٰهی که از چنین حضرت باندک حطام دنیا قناعت کرده باشد و ازین
سیر و سلوک محروم مانده باشد قوله مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ أَعْمٰى
وَأَضَلُّ سَبِيلًا اللّٰهم اجعلنا من الواصلین المشاهدین فَسَتُبْصِرُ پس
بینی تو ای محمد وَيُبْصِرُونَ و بینند کسانی که ترا دیوانه می خوانند و میدانند که بِأَيِّكُمُ
کدام شما الْمَفْتُونُ دیوانه ست و کلمهٔ با زائدست یا مفتون بمعنی فتون باشد و فتون
جنون ست و معنی این باشد که زود باشد که بدانی تو و ایشان که بکدامی شما دیوانگی ست
یعنی دیوانه ایشانند نه تو ای محمد نصیب درویش این ست که در انکار منکران صبر کنند تا جزای
ایشان را حق تعالی بدهد و گفته اند که بوستان عارفان هست زآب جوی یار منکران إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بآن کسی که گمراه شده ست
عَنْ سَبِيلِهٖ از راه راست و دین حق که حق تعالی پیدا کرده ست وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست
بِالْمُهْتَدِيْنَ بکسانی که راه راست یافته اند الاهتداء راه راست یافتن یعنی بعلم قدیم دانسته
ست گمراهی را که اختیار خواهد کرد و بدوزخ که خواهد رفت و راه راست که قبول خواهد کرد و به بهشت
که خواهد رفت سخن پیر هراه است که همه کس از روز آخر ترسند و عبدالله از روز اول همه از تو ترسند
و عبدالله از خود زیرا که از تو نیکی دیده ام و از خود بدی فَلَا تُطِعِ چون کار چنین ست که شنیدی فرمان
برداری مکن الْمُكَذِّبِيْنَ دروغ گوی کنندگان را و کافران را و بمراد ایشان کار مکن چون
کافران گفتند ای محمد در دین ما در آی و بتان را سجده کن تا ترا مال بسیار بدهیم و کلان تر خود کردانیم
و عروسان صاحب جمال دهیم این آیت آمد که وَدُّوْا دوست میدارند این کافران لَوْ تُدْهِنُ
که چرب نرمی کنی و مدارا کنی با ایشان فَيُدْهِنُوْنَ پس ایشان چرب نرمی کنند و مدارا کنند
بتو مداهنت را از دهن گرفته اند یعنی چرب کردن سخن و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب
متشرع اینست که بفجار و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی صلی الله
علیه وسلم اذا لقیت الفاجر فالقه بوجه مکفهر یعنی فاسق را بروی ترش بین و در
حقائق التفسیر آورده ست که قال سهیل بن عبدالله من صح ایمانه واخلص توحیده

فانه لا یانس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یواکله ولا یشاربه ویظهر لهم من نفسه العداوة ومن داهن مبتدعا سلبه الله تعالی حلاوة السنن ومن تحبب الی مبتدع نزع نور الایمان من قلبه یعنی مؤمن باید که انس نگیرد بمبتدع و باوی ننشیند و طعام و آب نخورد و هر کس دوستی کند باوی نور ایمان واسلام را بگیرند از وی حکیم غزنوی می فرماید **بیت** گرد نعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن تا بود نور الهی با دو چشمت مقترن + شره در چشم ثنائی تیز بادا چون سنان + گر زمانی زندگی خواهد ثنائی بی سنن + چون توانگر ترین کافران ولید ابن مغیره بود و هم کلان تر ایشان بود تخصیص کرد وی را بعد از تعمیم و گفت وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری مکن ای محمد کُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خورنده را مَّهِينٍ خوار و حقیر و دروغ گوی و ضعیف در دین حق تعالی هَمَّازٍ عیب کنندهٔ مردمان و غیبت کنندهٔ ایشان مَّشَّاءٍ سخت رونده در میان خلق بِنَمِيمٍ بسخن چینی یعنی در میان خلق سخن را می برد و مردمان را در می اندازد و در حدیث ست که لا یدخل الجنة صاحب نم یعنی خبر کش را در بهشت در نمی آرند مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ سخت باز دارندهٔ نیکی یعنی سخت بخیل و باز دارندهٔ خلق از ایمان آوردن مُعْتَدٍ سخت از حد در گذرنده در ظلم و ستم أَثِيمٍ سخت گناه گار عُتُلٍّ سخت بدخوی و ناپاک بَعْدَ ذَٰلِكَ از پس این عیبها عیبی دیگر دارد که آن اینست زَنِيمٍ حرامزاده از مادر زائیده ست و وی را پدر معین نبود بعد از هژده سال مغیره او را الفرزندی قبول کرد و گفت که من با در وی زنا کرده بودم این ولید از ان متولد شده ست حق تعالی دوست خود را می گوید این دشمن مرا که عیبهای او را شنیدی فرمان برداری مکن أَن كَانَ از برای آنکه باشد وی ذَا مَالٍ با مال وَبَنِينَ و با پسران یعنی برای از توانگری وی و قوت و شوکت و پسران بقوت وی که ده پسر بود مروی را فرمان وی مبر و میل باو مکن که او دشمن ماست چونکه کتاب ما را قبول نمی کند إِذَا تُتْلَىٰ چون خوانده می شود عَلَيْهِ بر وی آيَاتُنَا آیتهای قرآن که فرستادهٔ ماست قَالَ أَسَاطِيرُ می گفت این افسانها و نوشته شده الْأَوَّلِينَ پیشینیان است و دروغ ست امام حمزه و ابو بکر که راوی امام عاصم ست ءَاَنْ كَانَ بدو همزه خوانده اند و باقی قرا بیک همزه خوانده اند تقدیره علی الاول لان کان ذا مال وبنین لا تطعه

یعنی لا تفعل ذلک وعلی الثانی تقدیره لا تطعه لان کان چون این کافر را یاد کرد و عیبهای بد او را یاد کرد جزای او را یاد کرد گفت جل جلاله سَنَسِمُهُ هر آئینه زود باشد که داغ نهیمش الوسم داغ نهادن عَلَی الْخُرْطُوْمِ بر بینی وی در قیامت یعنی روی وی را سیاه کنیم خرطوم گفت مراد همه روی ست بدانکه بیشتر مفسران بر آنند که این کافر ولید ابن مغیره ست وبعضی گویند که ابو جهل است وبعضی گویند مراد همه کافرانند نصیب درویش این ست که ازین عیبها که یاد کرده شده درین آیت دور باشد سوگند بسیار نخورد و دروغ نگوید و غیبت کسی نکند و سخن چینی نکند و بخیل نباشد و گناه گار بی پشیمانی نباشد و بدخوی نباشد و زنا کار نباشد و از فرمانهای خدا تعالی سرکشی نکند و کسی را از برای مال و قوت فرمان برداری بخلاف فرمان حق تعالی نکند و از حق گویی باز نه ایستد و باید که با دوستان حق تعالی دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و در رسوائی دنیا و آخرت شود

بیت

جمله عالم زین سبب گمراه شد — کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

بدانکه حق تعالی ببرکت مصطفی صلی الله علیه وسلم اهل مکه را عزیز گردانید در روی زمین و از بلای اصحاب فیل و غیر آن نگاه داشت و کعبه را قبله ساخت و نعمتها بر ایشان بسیار کرد چون شکر نگفتند و قدر وی ندانستند و بوی ایمان نیاوردند وی را از میان ایشان بمدینه برد و قبله را گردانید و مسجد اقصی را قبله کرد و نعمتهای ایشان را ببرد و در جنگ بدر هلاک کرد ایشان را و بعد از ان هفت سال در میان ایشان قحط شد تا غایتی که استخوانها را آرد می کردند و می خوردند و هر جا که می رفتند بی عزت و بی حرمت و ترسان می بودند و ایشان را غارت می کردند و بیماری بسیار بر ایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر می دهد و می گوید اِنَّا بدرستی و راستی که ما بَلَوْنٰهُمْ آزمودیم اهل مکه را و نعمتها دادیم و باز از ایشان گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم كَمَا بَلَوْنَا چنانکه آزمودیم اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان معین را که در ولایت یمن بود که اول ایشان را عطا دادیم چون که شکر نگفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکه را و قصهٔ آن بوستان این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن بجائی که آن را ضروان گویند از صنعای یمن بمقدار فرسنگی دور و او را باغی بود و در وی از هر نوع میوه و نعمتها بود و زراعتها بود چون وقت چیدن

آن میوه‌ها و درو کردن زراعتها شدی فقیرانرا بسیار دادی و حق خدای تعالی میدادی در
وقت درو کردن و برداشتن غله و در وقت آرد کردن و نان پختن چهار بار عشر دادی حق تعالی
ویرا برکت داده بود که تا سال دیگر وی را نعمتها بس می کرد چون وی فوت شد ازوی سه
پسر ماند گفتند ما را زن و فرزند بسیارست ما نتوانیم کرد چنانکه پدر ما می کرد برادر اوسط
یعنی نیکوتر ایشان با میانگی ایشان گفت چنین مکنید بندگی حق تعالی کنید و بر طریق پدر
بروید سخن او را نشنیدند و بعده همه اتفاق کردند برین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذْ
اَقْسَمُوْا چون سوگند خوردند که لَیَصْرِمُنَّهَا ببریم میوه‌های آن باغ را و بدرویم کشت او را
مُصْبِحِیْنَ چون بامداد کنندگان باشیم یعنی در بامداد پگاه که فقیران و گدایان ندانند پنهان
ازایشان چنین کنیم وَلَا یَسْتَثْنُوْنَ ۵ و انشاء الله نه گفتند و قصد نفع خود کردند و رضای
حق تعالی نطلبیدند فَطَافَ پس بگردگشت عَلَیْهَا بران بوستان و باغ و دهقانیهای
ایشان طَآئِفٌ گرد گردنده مِّنْ رَّبِّكَ از بلاهای پروردگار تو یعنی بلاء از خدای تعالی
بوی رسید وَهُمْ نَآئِمُوْنَ و ایشان در خواب بودند فَاَصْبَحَتْ پس گشت آن بوستان
كَالصَّرِيْمِ همچون شب تاریک بسوخت بآتش آسمانی و هیچ درخت و میوه و غله نماند و یا
چون خاکستر سیاه شد بقول ابن عباس رضی الله عنهما فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یکدیگر را
مُصْبِحِیْنَ داخلین فی الصبح یعنی در وقت صبحدم اَنِ اغْدُوْا که بامداد کنید و پگاه بروید
عَلٰی حَرْثِكُمْ بر کشت خود و بوستان خود اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید صَارِمِیْنَ برندگان
میوه‌های خود را و زراعتها را پگاه تر بروید تا گدایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند در
پیش ازین که پدر ایشان بمقدار قوت سالیانه میگرفت و باقی ایشانرا میداد و هرچه بر تاک میماند
و هرچه خوشه می شد و در تک خرمن می‌ماند همه بفقیران می داد و فقیرانرا چیزی بسیار جمع می شد فَانْطَلَقُوْا
پس جمع شدند در آخر شب نزدیک بصبح رفتند سوی آن بوستان خود وَهُمْ يَتَخَافَتُوْنَ
و ایشان با یکدیگر سخن آهسته و نرم نرم می گفتند التخافت سخن آهسته و نرم گفتن اَنْ لَّا يَدْ
خُلَنَّهَا که در نیایند دران بوستان اَلْيَوْمَ امروز عَلَيْكُمْ بر شما مِّسْكِيْنٌ گدایان
یعنی می رفتند و سخن را آهسته می گفتند در شب تا فقیران نشنوند و با ایشان یکجای دران بوستان

نبرند و چیزی ازان میوه‌ها نگیرند و حاصل آنکه فقیرانرا در آن بوستان نگذارند و ایشان چیزی ندهند وَ
غَدَوْا بامداد کردند و رفتند عَلٰی حَرْدٍ بر منع کردن فقیران از میوه‌های آن بوستان یا غضب بر فقیران
یا کینه برایشان قٰدِرِیْنَ توانایان اَلْحَرْدُ منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در بامدادان
رفتند سوی آن بوستان خود بقصد اینکه گدایان را چیزی ندهند ازان میوه‌ها و غلّه‌ها و در گمان ایشان این که ما می‌توانیم
که چنین کنیم فَلَمَّا پس چون رَاَوْهَا دیدند آن بوستانرا سوخته شده و سیاه گشته قَالُوْٓا گفتند اِنَّا بدرستی که ما لَضَآلُّوْنَ
گم کردگانیم راه بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما از پیش بوستان خود چون بخانه خود رفتیم دیروز پر میوه بود
و سوخته و سیاه شده نبود پس این بوستان ما نیست پس چون تفحص کردند نشانهای بوستان خود را شناختند
که این بوستان ما است و ما راه گم نکرده‌ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ نیست که ما راه گم کرده
باشیم بلکه ما محروم مانیم از نعمتهای این بوستان بسبب نیت بد که کرده‌ایم که بر فقیران رحم نکنیم
و همچنانکه پدر ما میکرد نکنیم و بخیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین نکنید سخن وی را نشنوده
بودند بیاد ایشان آمد قَالَ گفت اَوْسَطُهُمْ بهتر ایشان یا میانگی ایشان اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ
نگفته بودم شمارا پیش ازین لَوْلَا چرا تُسَبِّحُوْنَ بپاکی یاد نمی‌کنید خدای تعالی را و انشاء الله
و سبحان الله نمی‌گوئید و کار را بخدای تعالی نمی‌گذارید و چرا نماز نمی‌گذارید که بشومی آن این بلا را
بشما رسانید که بخیلی کردید و نماز نمی‌گذارید و بخاطر این فقیر می‌رسد که شاید که معنی این باشد که
چرا گمان بد میبرید بحق تعالی که شمارا عوض ندهد و برکت ندهد بآنچه گدایان می‌برند چنانکه پدر مارا
میداد چرا حضرت او را منزه نمی‌گردانید ازین گمان زیرا که جوانمرد اعتماد بکرم حق تعالی می‌کند چراش
میدهد بیکی را هفتصد و زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بد می‌برد بحضرت کبریا و از برای این در حدیث آمده است
که قال النبی علیه السلام البخیل لا یدخل الجنة ولو کان عابدا والسخی لا یدخل
النار ولو کان فاسقا پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قَالُوْا گفتند سُبْحَانَ پاکی
از همه عیبها و ازینکه جزا دهد جوانمردانرا رَبِّنَآ پروردگار ما است اِنَّا كُنَّا بدرستی که
ما گناهکار بودیم بر درویشان به نیت بد کردن ظٰلِمِیْنَ ظالم و ستم کنندگان بودیم بر نفس خود
به نیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در ترک توکل بحق تعالی چون اقرار کردند بر بدی خود
فَاَقْبَلَ پس روی آورد بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَّتَلَاوَمُوْنَ

ملامت می کردند یکدیگر را که این چه بدکرداری بود که ما کردیم و در رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق او نشنودیم
چون پشیمان شدند قَالُوا گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما طَاغِينَ
از حد بندگی در گذشتگان و ظالمان و عاصیان و بی فرمان بودیم چون گناه خود را دانستند
و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالی داشتند گفتند عَسَىٰ شاید بود و قیس بگو که رَبُّنَا پروردگار ما امید میدارم
أَنْ يُبْدِلَنَا که بدل دهد ما را خَيْرًا بهتر مِنْهَا از آن بوستان و میوه های وی إِنَّا بدرستی که ما إِلَىٰ
رَبِّنَا بسوی رحمت پروردگار خود یا بپروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم برحمت او و امید
میداریم که ما را ضایع نگذارد و چون توبه بجید کردند و امید رحمت داشتند که بهتر از آن بوستان بدیشان
نعمت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت که بمن رسیده است که چون ایشان توبه با خلاص کردند
حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که خوشه انگور سیاه وی چون مردی بودی بر پای
ایستاده و در تفسیر بصائر آورده است که هم دران شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر از آنکه بود
ساخت حق تعالی خبر داد از عذاب خود مر عاصیان را در دنیا و گفت كَذَٰلِكَ همچون
عذاب ایشان است الْعَذَابُ عذاب هر که شکر نعمت من نگوید و کفران آرد همین در دنیا
همچنین عذابش می کنم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آخرت مر کافران و عاصیان را
أَكْبَرُ بزرگتر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکه را و اهل بوستان را لَوْ كَانُوا اگر باشند
که يَعْلَمُونَ بدانند حقیقت کار را از گناه باز ایستند و حق خدای تعالی را بدهند بدرویشان
و حکمهای او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصه آنست که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی
بجای آرد تا زوال نیابد و نعمت برحمت بدل نگردد و چون عذاب کافران و عاصیان را در دنیا و آخرت
بیان کرد از حال متقیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی و راستی که خدای ترسان
را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان در آخرت جَنَّاتِ النَّعِيمِ بهشتهای پر نعمت که آن را
خدای داند که بر خاطر هیچکس نگذشته است و چشم هیچکس ندیده است در دنیا مانند آن نصیب
درویش آنست که تقوی را شعار خود سازد و بداند در همه قرآن وعدهای نیکها مر خدای ترسان
راست نه مر دانشمندان را و نه مفتیان را و نه شیخان را و نه زاهدان را و نه حاجیان را و نه غازیان را خصوصاً آنانکه
که از حرام گیرند و مکر کنند و نان دهند و خلقان را صید خود کنند کافران مکه می گفتند که اگر قیامت

باشد و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد می گوید علیه الصلوة والسلام ما را بهشت بهتر خواهد بود چنانکه
در دنیا حال ما بهتر ست از مؤمنان و اگر حال ما بهتر نباشد برابر باشد حق تعالی این آیت فرستاد
کہ أَفَنَجْعَلُ آیا پس کردانیم ما الْمُسْلِمِينَ مسلمانان را در روز قیامت كَالْمُجْرِمِينَ همچون
کافران گنه گار یعنی جزای مسلمانان را نعمتها و بهشت گردانیم و جزای کافران را عذابها و دوزخ گردانیم
هرگز برابر نباشد الاستفهام للانکار باز عتاب و انکار کرد حق تعالی بر کافران برین سخن که گفته
بودند و فرموده مَا لَكُمْ چه بوده ست مر شما را كَيْفَ چگونه تَحْكُمُونَ حکم باطل
می کنید که دوستان را همچون دشمنان جزا دهیم هرگز چنین نخواهد بود چون حکم ایشان باطل بود بطلان
ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست كِتَابٌ نامه و کتابی منزل از
آسمان که من فرستاده باشم فِيهِ درین کتاب تَدْرُسُونَ میخوانید الدرس والدراسة
علم خواندن إِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی و راستی که مر شما راست دران کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ
هر آئینه آنچه می گزینید و اختیار می کنید از برای خود و این کتاب هرگز نفرستاده بودیم پس از
هوای نفس خود حکم باطل می کنید أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست أَيْمَانٌ سوگندها و عهدها عَلَيْنَا بر ما
که خداوند شماییم بَالِغَةٌ بنهایت رسیده ست این سوگندها راست و استوارست و باشنده
ست إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ بدرستی که مر شماراست دران سوگند و عهد
لَمَا هر چه تَحْكُمُونَ حکم کنید از برای خود این نیز هرگز نبوده ست پس حکم شما باطل باشد
و از هوا و افترا باشد سَلْهُمْ بپرس یا محمد این کافران را أَيُّهُمْ کدام ست از ایشان بِذَٰلِكَ
با این حکم باطل زَعِيمٌ کفیل و ضامن و بر رفتار یعنی این حکم ایشان باطل ست و هیچکدام از ایشان
آنرا نمی تواند کرد و کفیل نمی تواند شد چون می دانند که باطل ست أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست
شُرَكَاءُ شریکان مر خدای تعالی را خاکشان بدهن چنانکه گمان می برند مر بتان خود را که شریک اند
بخدای تعالی و در گواهی چنین آورده ست فَلْيَأْتُوا پس بیارید بِشُرَكَائِهِمْ بتان خود
را تا بگویند که این حکم ایشان راست ست و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان می گویند إِنْ
كَانُوا اگر هستند صَادِقِينَ راست گویان که بتان ما چنین گفته اند این خبر نیز ندارند زیرا که
بتان ایشان سنگی و چوبی و جمادی اند که سخن نمی توانند گفت و در کشاف می گوید که قوله أَمْ

لهم شرکاء ای ناس یشارکونهم فی هذا القول و بدین تقدیر چنین باشد آیا مر این کافران را
از جن و انس و عقلای عالم شریکان هستند که موافق ایشان باشند که این حکم راست است
و باطل نیست این نیز ندارند و هیچکس چنین نگفته است وما فی الکشاف اولی تامل و تعلم بدانکه
حق سبحانه و تعالی سخن کافران را که ما در قیامت بهتر باشیم از مومنان یا همچون ایشان باشیم
رد کرد و از ایشان دلیل طلب کرد به سه وجه اوّل دلیل نقلی دوّم اتفاقی و عهدی سیم عقلی چون
ایشان از همه عاجز آمدند حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم کرد و گفت
جل جلاله یاد کن ای محمد یوم آن روز را که یکشف کشاده شود یعنی پیدا کرده شود عن
ساق از سختی عظیم و شدت ای عن بلاء عظیم وشدة فظیعة یعنی یاد کن آن روز را که
پیدا کرده شود و روی بلای بزرگ و کارهای بزرگ که خلق اولین و آخرین حیران مانند و بترسند و هر کرا
کاری پیش آید که هرگز آنچنان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارت ست از سختی کار گفته می شود
کشف الحرب عن ساقیها سخت شد جنگ اگرچه جنگ را ساق نمی باشد فاما چون کسی را کاری سخت
و دشوار پیش آید میان را می بندد و جامه را بالا می کشد تا ساق پای چنانکه در کشاف آورده ست
قال حاتم اخو الحرب ان عضت به الحرب عضها وان شمرت عن ساقیها
الحرب شمرا یعنی چون کار سخت و هولناک پیدا شود ویدعون و خوانده شود خلق را
در عرصات قیامت الی السجود بسجده کردن فلا یستطیعون پس نتوانند کافران
و منافقان سجده کردن از بهر آنکه پشتهای ایشان همچون استخوان پهن شود خاشعة خوار و ترسان
باشند ابصارهم چشمهای ایشان یعنی ایشان بترسند از عذاب و هیبت قیامت و چشمهای
ایشان بخاکی فرو رفته باشد ترهقهم می رسد بایشان ذلة خواری و سیاه رویی بعد
بیان کرد حق تعالی که چرا نتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جل جلاله وقد کانوا
و تحقیق بودند این کسان که در قیامت سجده نتوانند کرد با مومنان در دنیا درآمیخته یدعون
خوانده می شدند الی السجود بسجده کردن و نماز بجماعت گذاردن از کعب احبار آمده ست
که ایشان سجده نمی کردند و نماز بجماعت نمی گذاردند وهم سالمون ه و حال این بود که ایشان
تندرست بودند و پشتهای ایشان همچون استخوان پهن یک لخت نبود امروز از برای آن سجده

و نبشته اند که یکی از کبرا مفلوج شده بود چون وقت نماز شدی دو کس وی را برداشته بمسجد می بردندی و گفتی از هیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از برای عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نه از برای تکلیف مر مؤمنان را چون آخرت جای تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث و جماعتی از مفسران در تفاسیر معنی این آیه را بطریق دیگر نیز بیان کرده اند دو حدیث روایت کرده اند یکی از ابو هریره و دیگری از ابو الدردا رضی الله عنهما حدیث دیگر در کشاف آورده است از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که یکشف الرحمن عن ساقه فاما المؤمنون فیخرون سجدا واما المنافقون فیکون ظهورهم طبقا صبقا کان فیها السفافید الاسفود سیخ آهنین یعنی استخوانهای پشت ایشان می بندها کرده و یک لخت شود همچون سیخهای آهنین و سجده نتوانسته کرد و تاویل آیت و حدیث بدین وجه می کنند که مراد از ساق حجاب عزلنت که برداشته شود و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و داد مظلومان از ظالمان بستانند چون فارغ شوند ندا رسد که هر کسی هر چیزیرا که بندگی کرده باشد پیدا کند و در پیش وی می رود تا در دوزخش اندازد بت پرستان را بتان و جهودان را بصورت عزیر پیغمبر علیه السلام فرشته پیدا شود و ترسایانرا بصورت عیسی علیه السلام فرشته پیدا شود و ایشان را می برد بدوزخ تا کسی نماند از ایشان مگر مؤمنان و فرمان بردار و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند ندا آید که شما نیز در پی معبودان خود بروید ایشان گویند ما را هیچ خدائی و معبودی نبوده است مگر الله تعالی ندا آید که اگر خدای خود را ببینید بشناسید گویند شناسیم بیچون و بیچگونه که او را در دنیا ندیده ایم فاما بندگی کرده ایم پس ایشانرا قوت بینائی دهد که هرگز نبوده است نور عظمت و کبریای حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند که آن نور حق است جل جلاله همه مؤمنان فرمان بردار در سجده افتند و منافقان سجده نتوانند کرد رویهای ایشان سیاه گردد چون مؤمنان سر از سجده بردارند رویهای ایشان چون ماه چهاردهم باشد این حدیث را ابو هریره در پیش عمر بن عبد العزیز روایت کرد و عمر وی را سه بار سوگند داد که راست می گوئی بعده گفت عمر ما سمعت فی کرامة اهل التوحید حدیثا هو احب من هذا الحدیث والله تعالی اعلم و این فقیر می گوید که این حدیث در مصابیح هست فاما چیزی زیاده و نقصان هست چون حضرت حق تعالی از حال قیامت خبر کرد کافران باور نداشتند و قرآن را

افسانه گفتند رسول را خود را تسلّی داد و گفت جل جلاله فَذَرْنِي پس بگذار مرا یا محمد وَمَنْ و هر
آن کسی را که يُكَذِّبُ دروغ گو میدارد و ترا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی تکذیب می کنند
و قرآن را افسانه می دارند و ترا دیوانه می گویند و قیامت را منکر اند پس بگذار وی را با من تا من
هلاک کنم وی را بعذاب دنیا و آخرت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ بدرستی که زود باشد که درجه درجه و اندک
اندک ایشانرا بعذاب نزدیک گردانم و بگیریم ایشانرا الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانیدن
خدایتعالی بنده را بعقوبت و خشم خود مِنْ حَيْثُ از انجا که لَا يَعْلَمُونَ ندانند که آنچه با ایشان
میکنم عذابست و هرگاه که ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشانرا نعمت دنیا بیشتر دهیم و هیچ بلائی
بایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا رایت
الله انعم علی عبد وهو مقیم علی معصیة فاعلم انه مستدرج یعنی بنده چون گناه کند و حق تعالی
بروی نیکی کند و نگیرد وی را بدانکه این استدراج ست و جزای مکر اوست و اگر بگیرد وی را بعذاب تا
توبه کند عنایت اوست وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشانرا و عمر دراز تا گناه کنند و سزاوار
عذاب گردند الاملاء فرصت دادن إِنَّ كَيْدِي بدرستی که کید من مَتِينٌ استوار است
یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت استوار باشد چهارصد سال فرعون را مال و مملکت
دادیم و هیچ درد سر نشدادیم نصیب عارف این است که هر چند کرامات از وی ظهور کند ترس بروی بیشتر
باشد **بیت** تا نه بینی نور دین ایمن مباش ؛ کآتش پنهان شود یکروز فاش ؛ نور
آبی دان و هم بر آب خس ؛ زانکه داری آب از آتش بترس قال سید الطائفه جنید رحمة الله علیه
لولا مکر الله لما طاب عیش الاولیاء و مکر الله تعالی ان یطیره فی السماء
ویمشی علی الماء ابتلا در صورت فقر می باشد و در وی ترس کمتر ست و صورت غنا ابتلا می باشد
و اینجا ترس بیشتر ست که استدراج و مکر نباشد نعوذ بالله من ذلک خواجه عبدالله انصاری
می فرماید که اگر در هوا پری مگسی باشی و اگر در روی آب روی خسی باشی دلی بدست آر تا کسی
باشی چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالی لبطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند بطریق
تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا می خواهی تو ای محمد ازین کافران اجر
مزدی بر رسانیدن احکام شریعت فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان بسیار و مالی که از ایشان

میطلبی مُثْقَلُوْنَ ۵ گران بارکرده شده اند بسبب تاوان وزیان پیروی تونمی کنند الاثقال گران بارکردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانی وزیانی نخواهد بود پس چرا نمی آرند نصیب درویش اینست از اصحاب احباب خود طمع دنیاوی نکند که طبیعت بشریه از ان گریزان است و در کارهای دینے هزو نطلبد از کسی که عزیمت آنست **مثنوی** گفت پیغمبر که جنت از آله که همی خواهی ز کس چیزی مخواه ∴ چون نخواهی من کفیلم مر ترا ∴ جنت الماوی و دیدار خدا ∴ در بامر حق نجواهی هم رواست آنچنان خواهش طریق انبیاست ∴ بار خود بر کس منه بر خویش نه سرور یرا کم طلب درویش به بازحق تعالی گمان بد ایشان را که با بر حقیم ابطال کرد و گفت جل جلاله اَمْ عِنْدَهُمُ آیا بنزدیک ایشان ست اَلْغَیْبُ آنچه از خلق پنهان ست یعنی لوح محفوظ فَهُمْ پس ایشان ∴ ∴ يَكْتُبُوْنَ ۵ می نویسند آنچه حکم می کنند که ما بر حقیم و محمد بر باطل ست این نیز نیست پس چون هیچ دلیلی ندارند وایشان بی عقلند و دشمنان ما یند مغرور بنعمت دنیا شده اند و ترا میرنجانند بیجهتی فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ از برای حکم پروردگار خود که ایشان را فرصت داده ست در دنیا چند روزی و مهلت داده ست و تعجیل مکن در رسیدن عذاب بایشان وَلَا تَكُنْ و مباش كَصَاحِبِ الْحُوْتِ همچون یار ماهی یعنی همچون یونس مباش تو ای محمد در تعجیل کردن در رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول مشو از رنجانیدن ایشان و دعای بد مکن بر ایشان چنانکه یونس پیغمبر علیه السلام کرد و در کشاف آورده ست که سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبه کردند بر مومنان و صحابه بیاکردند خواست تا حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دعای بد کند بر ایشان این آیت نازل گشت که تعجیل مکن و صبر کن و همچون یونس علیه السلام بی صبر مباش اِذْ نَادٰی چون خواند خدا یتعالی را در شکم ماهی وَهُوَ واو مَكْظُوْمٌ ط ای مملو غیضاً پر خشم و پر غم گردانیده شده بود یعنی غمناک الکظم خشم فرو خوردن چونکه در شکم ماهی حبس کرده شده بود و شکم ماهی زندان او بود و خواندن او این بود که لَا اِلٰهَ اِلَّا انت سبحانك انی كنت من الظالمین و در حدیث آمده ست که هر که در مانده و مبتلا شده در بلا چون این تسبیح را بخواند خدا وند تعالی وی را نجات دهد اِنْ لَا اگر نه آن بود که اَنْ تَدَارَكَهٗ دریافتی یونس را نِعْمَةٌ نیکی و رحمت مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار او لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی از شکم ماهی بِالْعَرَاءِ در صحرائی که در و نه کوه بود و نه درخت

و نه چاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او نکوهیده شده بود یعنی ملامت کرده شده فاما رحمت حق بوی رسید
انداخته شد در بیابان خالی و مذموم نبود بلکه مرحوم بود چونکه توبه کرد فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید
پروردگارش فَجَعَلَهُ پس گردانیدش مِنَ الصَّالِحِينَ از نیک مردان یعنی از پیغمبران و باز
بروی وحی فرستاد و شفاعت داد و شش برقومش نصیب عارف اینست که در بلاها صبر کند و با نکار
منکران متغیر نشود و دعا بد بر ایشان نکند بلکه بسنت مصطفی صلی الله علیه وسلم عمل کند که گفت
اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و بداند که **بيت** بیمار شود عاشق اما نمی میرد
مه گر چه شود لاغر استاره نمیگردد ۞ یعنی هر چند ولی فانی بالله و باقی بالله گناه کند بطریق
باز حقتعالی وی را توبه دهد و برحمت خود در رساند چنانکه یونس علیه السلام را فهم من فهم

قصهٔ یونس علیه الصلوة والسلام

این بود که حق تعالی وی را به پیغامبری فرستاد در زمین موصل و قوم وی بسیار بودند ایشان را
وعظ گفت و نصیحت کرد و با یمان خواند بوی ایمان نیاوردند و وی را دروغ گوی داشتند در غضب
شد و از خدای تعالی عذاب قوم خود را طلب کرد وحی آمد که با ایشان بگوی که عذاب خواهد آمد بعد از
سه روز یا بعد از چهل روز واز میان ایشان بیرون رفت و عروس وی با دو پسر وی رفتند و بکنار
دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس او را با یک پسر او برد و در دریا غرق کرد و گرگی آمد
و پسر دیگرش را برد تنها ماند و در کشتی نشست چون در میان دریا رسید دریا موجی بر آورد کشتی بانان
گفتند که در میان ما یان بنده ایست که از خواجه خود گریخته است ما یان عادت این کشتی را دانسته ایم تا
او را در دریا نه اندازیم موج ساکن نمی شود قرعه انداختند بنام یونس علیه السلام بر آمد چند بار قرعه
انداختند هم بنام یونس علیه السلام بر آمد گفتند تو پیغامبر مرسلی ما ترا در دریا نمی توانیم انداخت
یونس علیه السلام گفت آن بنده که از خواجه گریخته منم خود را خواست تا در دریا اندازد ماهیی دید که
دهان کشاده بهر طرفی که می رفت همین میدید چاره ندید خود را انداخت ماهی وی را در دهان گرفت
و بشکم فرو برد بماهی الهام الهی رسید که ای ماهی این بنده بزرگ خود را طعمه تو نساخته ایم فاما در شکم
باز داشته ایم یکروز یا هفت روز یا بیست روز یا چهل روز فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ پس یونس علیه السلام

خواند خدا یتعالی را در تاریکی های تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی و گفته اند آن ماهی را
ماهی دیگر بخورد یکی تاریکی دریا و تاریکی شکم دو ماهی و در ان شکم این آیت را می خواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ پس از انکه این دعا را خواند الهامی رسید بدان ماهی
که وی را بیندازد پس بیند اختش بصحرا وَهُوَ سَقِیْمٌ ۵ و او بیمار و ضعیف شده بود همچون جوزهٔ مرغ
و موی او ریخته حق تعالی درخت کدو را سبز کرد تا در سایهٔ او باشد و آهوی را الهام کرد تا وی را
شیر دهد بامداد و شبانگاه تا قوت شد و شروع مویش برآمد پس در خواب رفت و آفتاب بر وی
تافت چون بیدار شد درخت کدو را دید که خشک شده بود غمناک شد وحی آمد که بر درخت کدو غمناک
شدی و بهلاکت چندین هزار بندگان من هیچ غمناک نشدی که دعای بد کردی و چون سه روز
یا چهل روز بگذشت بر قوم وی بلاء خدا یتعالی آمد و بر بالای ایشان ایستاد مقدار میلی و ناخنهای
ایشان سیاه شد چون دیدند بلا را گلیمها پوشیدند و بصحرا بیرون رفتند و زنان و فرزندان خود را
بردند همه کودکان و بچگان ستوران را از مادر ایشان جدا کردند و از یکدیگر بحلی خواستند و حقهای
یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گفتند الٰهی ایمان آوردیم بیونس پیغامبر علیه السلام و دین وی را
قبول کردیم و این دعا را خواندند که یَا حَیُّ حِیْنَ لَا حَیَّ مَا حَیُّ مُحْیِ الْمَوْتٰی لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
حضرت باریتعالی توبهٔ ایشان را قبول کرد و بلاها را از ایشان بگذرانید و همه مسلمان شدند و
دین کافری را گذاشتند و حضرت یونس علیه السلام را پیدا کردند و عذر خواستند و عزت او را داشتند
و با وی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونس را حق تعالی بازداشت از مکر ایشان
و از هلاک دریا خبر کرد مر حبیب خود را از ان حال و صبر فرمودش که ترا نیز ما از دشمنان نگاه داشته
ایم و نگاه میداریم تو صبر کن برحمت ما که ما یار توایم وَاِنْ ای وانه یعنی بدرستی که شان این است
و کار این است که یَكَادُ می خواهند ای محمد الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شده اند لَیُزْلِقُوْنَكَ
هر آئینه از جای بلغزانند ترا و هلاک کنند الازلاق والزلق لغزانیدن بِاَبْصَارِهِمْ
بچشمهای شان یعنی چشم رسانند ترا لَمَّا چون سَمِعُوا شنوند الذِّكْرَ یاد کردن
خدا یتعالی را یعنی قرآن را که در وی حق ست یا وی یاد دهنده ست امام نافع لیزلقونك بفتح یا
خوانده است و باقی ترا بالضم یا خوانده اند زلقه وازلقه لغزانید شروع دور کرد از جایش

یعنی نظر می کنند بتو بخشم و قهر که اگر توانند ترا ہلاک کنند بآن امام کلبی میگوید که سبب نزول این
آیت آن بود که چون کافران قریش ہر حیله که بودند کردند بر رسول ما صلی الله علیه وسلم حق تعالی او را نگاه
داشت مردی بود در عرب که نام او عبدالله بود سه روز چیزی نخوردی بعد ازان ہر چیز را که چشم رسانیدی
ہلاک شدی کافران ویرا گفتند محمد را چشم رسان تا وی ہلاک شود و ما ازوی خلاص شویم و باز رہیم
آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خرمی و خوش لہجتی که تو ئی ہرگز ندیده ام قصد چشم رسانیدن
داشت حق تعالی رسول خود را نگاه داشت و چشم آن کافر در وی اثر نکرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
اَلْعَیْنُ حَقٌّ یعنی چشم رسانیدن باراوت حق تعالی اثر دارد و امام حسن بصری گفت رحمة الله علیه
داروی چشم زخم خواندن این آیت ست که قوله تعالی وَاِنْ یَّکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْ
نَکَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ و ہر چه در چشم نیک آید باید گفت اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ وَلَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَیَقُوْلُوْنَ و می گویند کافران اِنَّهٗ بدرستی که محمد لَمَجْنُوْنٌ ہر آئینه دیوانه ست
وَمَا هُوَ و نیست این قرآن اِلَّا مگر ذِکْرٌ یاد دہنده و پند دہنده لِّلْعٰلَمِیْنَ مر جہانیان را
در تفاسیر چنین آورده ست و بخاطر این فقیر چنین می آید که احتمال دارد که ضمیر ہو راجع باشد بر رسول
ما صلی الله علیه وسلم که کافران او را دیوانه می گفتند و ذکر بمعنی ذاکر باشد والله تعالی اعلم و قصر قلب
باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر ست و ناصح و واعظ ہمه عالمیان ست چنانکه می گوید
رجل عدل ای عادل والله تعالی اعلم

سورة الحاقة مکیة		وهی اثنان وخمسون آیة وفیها رکوعان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَاقَّةُ روز قیامت مَا الْحَاقَّةُ چه روز قیامت وَمَآ اَدْرٰىكَ و چه دانی تو ای محمد مَا الْحَاقَّةُ
که چیست روز قیامت یعنی ہر چند که صفت او بیان کنم ازان بہیبت ترست و سخت تر تا کسی نبیند
سختی او را نداند الحاقة اسم فاعل ست از حق الامر اذا وجب و ثبت ای الساعة الحاقة یعنی ساعتی
که ثابت ست و واجب ست آمدن آن بیشک الحاقة مبتداء و ما الحاقة جزء ای ای شیء هی
تفخیما لامرها بدانکه حق تعالی درین سوره بیان کرد عذاب کافران و منکران قیامت را و ثواب
مؤمنان و ترسندگان را گفت جل جلاله کَذَّبَتْ دروغ گوی داشتند مر پیغامبران خود را بآمدن

قیامت ثَمُودُ قوم صالح پیغامبر علیه السلام که آب ایشان اندک بود وَعَادٌ و قوم هود پیغامبر
علیه السلام بِالْقَارِعَةِ ه بروز قیامت القرع کوفتن ای الساعة القارعة یعنی ساعتی که بکوبد دلها را
بترس و آسمان را بشگافتن و کوهها را بگداختن و ستارگان را بریختن چون روز قیامت را یاد کرد
و کسانی که بقیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در دنیا بیان کرد تا کافران بترسند و از
کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فَأَمَّا ثَمُودُ اما قوم صالح علیه السلام که ثمودیان بودند ۴۰۶۰
فَأُهْلِكُوا پس بیشت و هلاک گردانیده شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب بیفرمانی مر پیغامبران
خود را و قبول ناکردن حکم خدای تعالی را از روی طاغیه بمعنی طغیان باشد الطغی و الطغیان از
حد درگذشتن و بقول امام قتاده رحمة الله علیه مراد از طاغیه صیحه ست یعنی آواز سخت عظیم که از حد درگذشته
بود و آن آواز جبرئیل بود علیه السلام که همه ایشان بآن آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیه رجفه
ست یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را بزمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیه صاعقه ست یعنی آتش
آسمانی که آمد و همه را بسوخت

قصه صالح پیغمبر صلوة الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

بدانکه صالح پیغمبر علیه السلام به پنج پشت بنوح پیغمبر علیه السلام می رسد و او مرد سرخ و سفید بود و از
بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغامبران چنین بوده اند حق سبحانه و تعالی وی را به
پیغامبری فرستاد و بقبیله ثمود که خویشان وی بودند و در میان شام و حجاز می بودند و خانها در
کوه ساخته بودند از برای تابستان و زمستان سنگها را بریده بودند و منزلها ساخته بودند و بتان
داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را بایمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نه
گفتند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ صَالِحٌ رَسُولُ اللّٰهِ و از صالح علیه السلام معجزه طلبیدند و او می گفت که اگر معجزه
بیارم و شما ایمان نیارید همه بعذاب خدای تعالی هلاک شوید این سخن وی را قبول نکردند و ایشانرا
روز عیدی بود که با بتان بیرون می آمدند در عیدگاه خود و بتان را سجده می کردند صالح را گفتند تو نیز
بعیدگاه ما بیرون آی و تو خدای خود را بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون بعیدگاه
رسیدند اتفاق کردند که از وی چیزی طلب کنیم که نتواند آورد و عاجز شود و در عیدگاه ایشان سنگی بود
عظیم گفتند ازین سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید موی و با یال باشد و وی را
بر پیشانی موی ابریشم باشد و آبستن ده ماهه باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی ایمان آریم بتو و بخدای تو

قصه صالح پیغمبر علیه السلام

و بتا نرا بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم که بتو چه باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیه السلام
شنید غمناک شد و از خدایتعالی شرم داشت تا بخواهد چون چاره نبود از ایشان عهدها گرفت
که اگر چنانچه همچنین شتری ازین سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون ایشان عهدها کردند صالح علیه السلام
از خدایتعالی درخواست کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین می گفتند بقدرت خدایتعالی از آن کوه آوازی آمد
و کوه جنبیدن گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتری ماده از وی بیرون آمد بقدرت خدای تعالی
همچنانکه ایشان طلب کرده بودند شتر ماده آبستن ده ماهه سیاه پیشانی سفید ایال پر پشم بس
بزرگ که از یک پهلوی او تا پهلوی دیگر سیصد و بیست و دو گز بود و از آن سنگ بیرون آمد و روان شد
تا در میان مردمان رسید بخفتید و بچه آورد بس بزرگ به بزرگی نزدیک بمادر پس روی بصحرا نهاد و چریدن
آغاز کرد ایشان این همه دیدند و ایمان نیاوردند و گفتند صالح جادوگر است اگر قوم وی نبودندی وی را
سنگسار کردندی الهی همه را از آن انکار منکران نگاه داری و ثمود را از برای آن ثمود می گفتند که ایشان
اندک بودند و ثمد آب اندک را گویند و قوم وی عرب بودند و حوضی داشتند که از تک وی آب بر
می آمد عمق وی بیست قامت مرد بود و هر روز پر آب می شد ایشان بخش می کردند میان خود و شتر
صالح یک روز شتر خوردی همه آب را و همچندان شیر دادی که آب خوردی از پستانهای وی
شیر میرفت هر چند جای شیر آوردندی پر می شد و یک روز نوبت همه ستوران ایشان بودی
روزی که نوبت شتر صالح ع م بودی آب از کوهها آوردندی تا بخوردندی کار بر ایشان دشوار
شد اگر صبر کردندی و ایمان آوردندی حق تعالی چشمهای آب روان کردی و از آن شتر ایشان را
نفع بسیار بودی از شیر وی و از پشم وی و از موی وی هر چند بایستی ایشان میگرفتند تا توانگر شدند
و شتر در میان ایشان بود مدتی در تابستان در بلندیها و سردابها کوهها بودی و از هیبت و ترس
او شتران و ستوران ایشان برمیدندی و در بیابان و کوهها فرود آمدندی و از ترس سرخ ابی لاغر
شدندی و در زمستان شتر صالح علیه السلام در بیابان و کوهها بودی و از ترس وی ستوران
ایشان بر بالای کوهها رفتندی و هلاک شدندی آن شتر رحمت خدایتعالی بود چون شکر نگفتند
بلا شد و در میان ثمودیان دو زن بودند بغایت خوبروی و مال بسیار داشتند از همه انواعها
گوسفندان و شتران و غیره شان بود یکی را صدوقه نام بود و دیگری را عنیزه گفتندی و دو مرد بودند

که بر ایشان عاشق بودند و خواستگاری می کردند یکی را قدار نام بود و وی عاشق صدوقه بود و دیگری را مصدع
نام بود و وی عاشق عنیزه بود و هر دو مال بسیار داشتند هر دو میهمان آمدند بخانهٔ این زنان و این دو
زن دشمن صالح بودند و کافره بودند و بسیار سعی می کردند بکشتن شتر صالح علیه السلام از برای
مال خود صدوقه گفت آب نداریم که شما را میهمانداری کنیم و شراب دهیم از بهر آنکه امروز نوبت شتر
صالح پیغمبر ست علیه السلام و هیچکس آب نمی تواند گرفت و عنیزه گفت که اگر در میان مردان ما بودی
مردی که شتر را بکشتی آب بسیار شدی فاما در میان مردان ما کسی مرد نیست قدار و مصدع گفتند
که اگر ما شتر را بکشیم ما را چه میدهید هر دو زن گفتند که ما و همه مال ما از آن شما هست و هر دو زن
نقاب از روی خود برداشتند چنان خوبروی بودند که نهایتی نبود فرمودند خانهٔ دختران و کنیزکان که
خود را بدیشان نمایند و آن هر دو بدبخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند و رفتند و یاران
خود را که کافر بودند و یاران ایشان هفت کس بودند نه تن شدند و شراب خوردند و همه مست شدند
و رفتند و در آن راهی که شتر میرفت تا آب خورد و آن راه همچون کوچه بود کمین کردند چون شتر پیدا شد
برخواستند و بشمشیرها حمله کردند شتر نیز حمله با ایشان کرد گریختند قدار که از پس شتر کمین کرده
بود برخواست و پای راست شتر را بشمشیر پی کرد و مصدع تیر انداخت و پای چپ شتر را برید
شتر بر روی افتاد و آمدند و شتر را کشتند بچه شتر چون دید که مادر وی را کشتند بگریخت و بکوه آمد بعده
گوشت را بخش کردند و بخانها بردند چون خبر بصالح رسید صالح علیه السلام دور بود با مومنان بیامدند
و دیدند که حال چنان شده بود و بچه شتر چون صالح را دید بگریست و سه بار بانگ زد و گفت دریغ مادر
من و همدران سنگ که مادرش بیرون آمده بود درآمد و ناپدید شد صالح گفت که سه روز دیگر عذاب
بیاید بشما و این در شبانگاه چهارشنبه بود و گفت روز اول رویهای شما بان زرد شود و دویم روز
سرخ شود و روز سیم سیاه شود و بعد از آن همه هلاک شوید چون این بگفت کافران قصد کردند
که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشانرا در راه هلاک کردند چون روز
شد کافران دیگر گفتند که ایشانرا صالح کشت ما نیز وی را بکشیم لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا
صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشانرا نگذاشتند و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب
بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد از آن شما صالح را هلاک کنید باز گشتند صباح پنجشنبه

بود که رویهای ایشان زرد شد و روز آدینه سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه
بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازی پیدا شد و آتشی آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن
که بجای مانده بود و همه را دیده و ویرا پای داده بود تا وی رفت و مردم را خبر کرد و وی نیز هلاک شد و از
قوم صالح آنها که ایمان آورده بودند هیچکس هلاک نشد بعده صالح ع گفت قوم خود را که از اینجا
می باید رفت که اینجا قهر خدای تعالی ظاهر شده ست همه مؤمنان احرام بستند و با صالح علیه السلام
بحرم مکه آمدند و همانجا مقیم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی و تیسیر نقل کرده نصیب
درویش اینست که از صحبت اهل دنیا پرحذر باشد و اهل حق را انکار نکند و نگاه داشت شریعت کند
و از بدعت و ضلالت دور باشد وَأَمَّا عَادٌ و اما عادیان که قوم هود پیغامبر بودند علیه السلام و هود
پیش از صالح بوده ست فَأُهْلِكُوا پس هلاک گردانیده شدند بِرِيحٍ بباد صَرْصَرٍ
سرد سخت آواز و قیل باد سرد عَاتِيَةٍ سرکش و بیفرمان بر خازنان باد از العتو والعتی از
حد درگذشتن و بنهایت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست و قطرهٔ باران نیست
مگر بمقداری که فرشته بروی موکل ست مگر باد عادیان و باران طوفان نوح که بی اندازه بود سَخَّرَهَا
برگماشت حق تعالی آن باد را و فرستادش عَلَيْهِمْ بر عادیان التسخیر فرمان بردار گردانیدن
و برگماشتن سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز حُسُومًا یعنی همه نیکی را
از ایشان ببرید و همه را هلاک کرد حسوما مصدر باشد بمعنی بریدن یا جمع حاسم باشد روزهای بریده که باد در وی
پیاپی باشد الحسم بریدن و داغ کردن حسوما مصدر روی ای تحسم حسوما او یقطع قطعا او جمع
حاسم صفت ثمانیة ایام ای متتابعا وقری حسوما بفتح الحاء حال ه این هشت روز
در آخر زمستان بود که آنرا ایام عجوز خوانند زیرا که عجز آخر چیزی باشد یا از جهت آنکه درین روزها پیره
زنی از عادیان در غاری درآمده بود و از باد گریخته روز هشتم باد دران غار درآمد و آن پیرزن را بیرون آورد
و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند فَتَرَى پس می دیدی تو ای محمد یا هر کس که ببیند
الْقَوْمَ آن مردمان را یعنی عادیان را فِيهَا دران روزها یا دران شبها صَرْعَى هلاک شدگان
و افتادگان جمع صریع الصرع افکندن كَأَنَّهُمْ گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درختهای خرما
اند جمع عجز خَاوِيَةٍ میان تهی و افتاده بعضی در درازی همچون درخت خرما اند که پوسیده باشد و باد او را

از بیخ برکنده باشد و انداخته الخوی الخواء افتادن و تهی شدن فَهَلْ تَرٰی پس هیچ می بینی
تو یا محمد لَهُمْ مر ایشان را مِنْ بَاقِیَةٍ کسی که باقی مانده باشد از ایشان یعنی هیچکس از ایشان
باقی نمانده نسل ایشان منقطع شد پس هرکه کافر شود ای محمد بتو همچنین خواهد شد

قصهٔ عادیان

بدانکه عادیان از اهل یمن بوده اند در احقاف یعنی در ریگهامی بودند و بتان داشتند حق سبحانه و تعالی
هود پیغمبر علیه السلام را بر ایشان فرستاد و فرمود ایشانرا تا بت پرستی را بگذارند و ظلم نکنند
ایشان قبول نکردند وی را به پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند در زمین عرب حق
سبحانه و تعالی باران را از ایشان باز داشت سه سال قحط در میان ایشان پیدا شد هفتاد کس را
بمکه فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند و در مکه آن وقت عمالقه بودند یعنی فرزندان عملاق که نبیره
نوح بودند بمکه رفتند و مدتی بودند بعد از ان خواستند تا دعا کنند یکی در میان ایشان مسلمان بود از
قوم هود علیه السلام مرثد نام او گفت شما را دعا سود نمیدارد سخن پیغامبر خود را قبول کنید و دین خدا را
قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن وی را نشنودند و وی را از خود دور کردند و رفتند مرثد در عقب
ایشان میرفت تا رسیدند بصفا و مروه و دعا کردند که ای خدای هود اگر هود راست می گوید ما را باران
بده ما از برای باران آمده ایم پس حق تعالی سه پارهٔ ابر را فرستاد یکی سپید و یکی سرخ و یکی
سیاه و آوازی شنودند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر دارد قبول
کردیم آوازی شنیدند که قبول کردید بلای خدای تعالی را که همه چیزها بسوزد و خاکستر گرداند آن ابر بفرمان خدای
تعالی پیدا شد بولایت ایشان همه شاد شدند که باران آمد و گمان ما را دعا قبول شد و زبان تشنیع
و طعنه بر هود گشادند که اینک باران آمد تو میگفتی که بلا خواهد آمد وحی آمد بهود علیه السلام که بگوی
که این بلای خدای تعالی است بادی ست که در وی بلاست پس حقتعالی وحی فرستاد باد عقیم
که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آید بمقدار سوراخ بینی فراخ شاخ فرشتگان که
بر باد موکل اند گفتند الهی این باد همه روی زمین را هلاک خواهد کرد وحی آمد بباد که باز گرد و بمقدار
سوراخ انگشتری بیرون آی و بهود علیه السلام وحی آمد که خطی بکش تو و مومنان در میان
آن خط باشید بفرمان خدای تعالی از آن باد بادی خوش در میان آن خط در آمدی که

هیچ ضرر بمومنان نرسیدی و بهر چه آن باد رسیدی بسوختی و خاکستر شدی و عادیان پس بلند بودند و با قوت بودند همه ستوران و زن و فرزندان خود را در دره کوهی در آوردند و بر سر آن دره صف زدند که باد را نگذاریم که در آید حق تعالی باد بر ایشان گماشت تا ایشان را بر میداشت و بر هوا می برد و بر زمین می زد و هلاک می کرد تا همه هلاک شدند مگر طلجان که کلانتر ایشان بود هود علیه السلام پیش وی آمد و گفت ای طلجان ایمان آر بخدای تعالی گفت ای هود آن چه شیرانند که در میان باد می آیند و قوم مرا هلاک می کنند هود گفت آن شیران نه اند بلکه فرشتگان عذاب اند طلجان گفت که این همه جادوهای تست من ایمان نمی آرم باد وی را بر داشت و بر زمین زد و هلاک کرد و همه مالهای ایشانرا هلاک کرد و هر که ایمان آورده بود از مکه آمد و خبرها گفت مومنان شاد شدند و یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این ست که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسیر آورده شد وَجَآءَ و آورد فِرْعَوْنُ آن کافر ملعون که دعوی خدائی میکرد وَمَنْ قَبْلَهٗ و آن کسانی که پیش از وی بودند وَمَنْ قِبَلَهٗ نیز خوانده اند و این قرات حمزه و کسائی ست و معنی وی اینست که آن کسانیکه یار وی بودند و پیرو وی بودند وَالْمُؤْتَفِكٰتُ و دیهها زیر و زبر کرده شده یعنی دیهها و شهرهای قوم لوط علیه السلام بِالْخَاطِئَةِ خطا و کفر و گناه الخاطئة مصدر و قیل بالافعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند جاء آمدش و جاء به آوردش فَعَصَوْا پس نافرمانی کردند رَسُوْلَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار شان را فَاَخَذَهُمْ پس گرفت شان خدای تعالی اَخْذَةً گرفتنی رَّابِيَةً سخت و غالب و زیادت شونده الربوا فزون شدن قوم فرعون را خدای تعالی بدریا غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیغامبر خدای بود نشنیدند و ایمان نیاوردند و قوم لوط بزمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را نشنودند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن خدای تعالی و رسول وی را نشنود و قبول نکند کافر باشد و بعذاب دنیا و آخرت مبتلا گردد و قصهٔ فرعون بیاید ان شاء الله تعالی

قصهٔ لوط پیغامبر علیه السلام

در تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی رحمة الله علیه گفت که لوط پیغمبر پسر عم حضرت ابراهیم خلیل الله بود صلوات الله علیه و در کواشی آورده است که برادر زادهٔ ابراهیم بود و حق سبحانه و تعالی وی را به پیغامبری

فرستاد به پنج شهر که در زمین شام بود و اهل آن شهرها چهار صد هزار کس بودند یا چهار صد بار هزار
هزار مرد و بیست سال لوط علیه السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان نیاوردند
و در شهرهای ایشان نعمت بسیار شده بود و در شهرهای دیگر قحط بود و مردم بغله خریدن می آمدند
هر که پیش لوط علیه السلام می آمد طعام میداد لوط را از ین طعام باز داشتند و گفتند مردم را طعام مده
ابلیس علیه اللعنه خود را بصورت بچه امرد ساخت و پیش ایشان آمد و آن قوم را بکار بد خواند و گفت هر که
بشهر شما بیاید از غریبان از برای غله خریدن این کار بد بوی کنید تا بار دیگر نیاید چون این کار بد در میان
ایشان بسیار شد زمین بنالید و آسمان نیز بنالید پس حق سبحانه و تعالی دوازده فرشته و بقولی ده
و بقولی سه فرشته را فرستاد و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام با ایشان بودند اول پیش ابراهیم
علیه السلام آمدند و ابراهیم را باسحاق پیغامبر علیهما السلام مژده دادند که حق سبحانه و تعالی بوی فرزندی
خواهد داد و از ایشان ابراهیم علیه السلام پرسید که دیگر بچه کار آمده اید گفتند که ما را فرستاده هست تا قوم لوط را
هلاک کنیم که ایشان کارهای بد میکنند و بمردان نزدیکی می کنند و کبوتر بازی می کنند و قمار بازی می
کنند و جنگ سنگ میکنند و غریبان را از غله خریدن باز میدارند و طعام بایشان نمیدهند و سخن پیغامبر
خود نمی شنوند پس ابراهیم علیه السلام گفت اگر در میان ایشان صد کس بودی که این کارها نکردی عذاب
بایشان رسیدی گفتند نی گفت اگر پنجاه کس بودی یا ده کس این عذاب رسیدی گفتند که نی فرشتگان
گفتند در میان ایشان لوط و دختران وی مسلمانند پس ما ایشان را نجات دهیم فاما عروس وی کافره
هست او را هلاک خواهیم کرد فرشتگان رفتند چون به دهقانی لوط رسیدند دختران وی را دیدند که ایشان
دوازده تن بودند که غلها را آب میدادند فرشتگان بصورتهای جوانان امرد خود را بایشان نمودند فرشتگان
ازین دختران پرسیدند که هیچکس باشد که ما را مهمانداری کند گفتند نی مگر پدر ما لوط پیغامبر است گفتند بما نمائید
آنها رفتند تا بمنزل لوط عم رسیدند عروس لوط آن بدکردار خبر کرد از مهمانان آن قوم آمدند صورتها می
دیدند که هرگز ندیده بودند از خوبی و آن قوم گرد اگرد آن خانه را گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و
گفت مرا فضیحت مکنید پیش مهمانان من اینک دختران من نکاح کنید و بخواهید ایشان گفتند ما را بنکاح
دختران تو رغبت و حاجت نیست و تو میدانی که ما چه می خواهیم لوط گفت کاشکی مرا قوت بودی یا لشکری
بودی تا با شما جنگ کنم و نگذارم تا قصد بد کنید بمهمانان من عروس لوط آب گرم کرد و بر سر مهمانان بریخت

مولانا حسین ... در تفسیر ... نقل ... علیه السلام ... قوم لوط علیه السلام ... آمده بود ... علیه السلام ... جبرئیل ... علیه السلام و میکائیل ... حفاظت لوط علیه السلام ... از ... ۱۲ [illegible]

تا بیرون آیند این آب بر سر کافران ریخت و همه را برص برص پیدا شد جبرئیل در آن حال خود را ظاهر
کرد بلوط و گفت مترس که ما فرشتگانیم آمده ایم تا ایشانرا هلاک کنیم در را بکشای تا در آیند چون در کشاده
شد کافران در آمدند همه کور شدند باز گشتند و گفتند که لوط جادوان را آورده است ما فردا وی را با این مهمانان
هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که با اهل خود از میان این قوم بیرون رو که صبحدم عذاب بایشان خواهد
رسید لوط گفت ازین زود تر می خواهم فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت
عروس وی با ایشان نرفت جبرئیل چهار شهر را بپر خود برداشت و یکی را بگذاشت چون ایشان کاره
بد می کردند و بالا بر دوشان چندانکه فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنودند در آسمان بعده بالا را نشیب کرد
و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرود آمد یعنی خشت پخته از دوزخ سجیل می
آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران را شنود سر بر کرد و گفت ای دریغ از قوم من سنگی
بر سرش آمد و هلاک شد و این عذاب از ظالمان این امت دور است چنانکه خدای تعالی فرمود پس لوط دختران
پیش ابراهیم برد و ابراهیم علیه السلام آن دختران را بشوهران مومن داد همه پیغمبران بنی اسرائیل از نسل
ایشان پیدا شدند نصیب من و تو ازین قصه اینست که ازین کارهای بد توبه کنیم و از ظلم و ستم دور باشیم
و رسول گفت صلی الله علیه وسلم لَا یَنظُرُ اللهُ تَعَالیٰ اِلیٰ رَجُلٍ اَتیٰ رَجُلًا اَوِ امْرَاَةً فِی دُبُرِهَا یعنی ننظر
رحمت حق تعالی نظر نکند بکسی که بمردی نزدیکی کند یا بزنی از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکور است و
این قصه را از کواشی و تیسیر آورده شد و از قصه نوح نیز خبر کرده شد و گفت جل جلاله اِنَّا بدرستی که ما
لَمَّا چونکه طَغَی بیفرمانی کرد الْمَاءُ آب در طوفان نوح علیه السلام و روی زمین را آب گرفت حَمَلْنَاکُمْ
برداشتیم پدران شما را و شما را که در پشتهای ایشان بودید اَلْحَمْلُ کسی را بر ستور خود نشانیدن
و برداشتن فِی الْجَارِیَةِ ۵ در کشتی که میرفت بر روی آب الجاریة والجواری لِنَجْعَلَهَا تا کردانیم
کشتی را یعنی نجات مر مومنان را در کشتی و هلاک کردن مر کافرانرا که بیرون کشتی بودند لَکُمْ مر شمارا
تَذْکِرَةً یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مر مومنان را و ترسانیدن مر کافران را وَّتَعِیَهَا و تا یاد گیرد قصه
این کشتی نوح را الوعیة نگاهداشتن اُذُنٌ گوشی وَّاعِیَةٌ ۵ یاد گیرنده تا پند باشد مر مومنان را این
نجات دادن مومنان و هلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت علیه الصلوة والسلام یا علی از
خدای تعالی خواستم تا گوش ترا چنین کرداند که هیچ چیز را فراموش نکنی بعده هیچ چیز را فراموش نکرد

قصهٔ نوح را بیان کرده شود در سورهٔ انا ارسلنا انشاء الله تعالی چون قیامت را بیان کرد و منکران او را
یاد کرد و از آن حال خبر کرد و گفت جل جلاله فَاِذَا پس چون نُفِخَ دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور نَفْخَةٌ
وَّاحِدَةٌ یک دمیدن و آن دمیدن اول ست و بقول ابن عباس رضی الله عنهما دمیدن دوم ست
وَّحُمِلَتِ و چون برداشته شود الْاَرْضُ زمین را وَالْجِبَالُ و کوه‌های زمین را و آنچه در روی ست و کوه‌ها را
بر دارد باد سخت یا فرشتگان یا بقدرت حق تعالی بی سببی برداشته شود در کشاف چنین آورده ست
فَدُكَّتَا پس زده شود زمین و کوه‌ها را بر یکدیگر دَكَّةً وَّاحِدَةً بیکبار زدنی و بقول امام حسن
بصری رحمة الله علیه کوه‌ها چون گردی گردد و بر روی کافران نشیند فَيَوْمَئِذٍ پس در آن روز در روی
دو دمیدن باشد در عقب دمیدن دوم وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ افتد افتنده یعنی قیامت بیاید بدانکه صور
بر شکل شاخیست درازی وی سی هزار ساله راه ست و گردی وی ده هزار ساله راه و مر وی را هفت شاخ ست درازی
هر شاخی هزار ساله راه ست و در هر شاخی سوراخها ست همچون زنبور خانه در شاخ اول جانهای فرشتگان باشد و در دوم جانهای پیغمبران
باشد و در سوم جانهای صدیقان باشد و در چهارم جانهای شهیدان باشد و در پنجم جانهای عامه مؤمنان باشد و در ششم جانهای
کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در هفتم جانهای همه مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه
الغافلین آورده ست که در یک روایت از رسول علیه السلام سه دمیدن ست و در یک روایت دو دمیدن
ست دمیدن اول را فزع گویند یعنی ترس کما قال الله تعالی وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فِي
السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و آن چنان باشد که اسرافیل در صور در دمد و بگوید اَيَّتُهَا
الْغَفَلَةُ یعنی با خود آئید ای غافلان چون این آواز بشنوند ترسی و بیمی در خلق افتد و همه کس
کارها بگذارند و زلزله در زمین افتد و همه برین حال باشند چندانکه خدای تعالی خواسته باشد باز خلق بکارها
مشغول گردند و عمارتها کنند تا چهل سال یا بیشتر یا کمتر و همه روی زمین کافر گردند و یک مؤمن نماند
آنگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر بدمد و آن دمیدن مردن باشد کما قال الله
تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و در آن دمیدن
بگوید اسرافیل علیه السلام ای جانها بیرون آئید از قالبها همه خلق بمیرند مگر جبرائیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام
و بردارندگان عرش و با نجان همه را بگیرد و ملک الموت ماند او را حق سبحانه و تعالی بمیراند خطاب رب
الارباب در رسد لمن الملک الیوم یعنی ملک کراست امروز هیچکس نباشد که جواب دهد حق سبحانه

وتعالی خود جواب گوید لِلّٰهِ الواحد القهّار یعنی ملک مر خدای راست که یکی ست و یگانه ست در ذات
وصفات خود و سخت قهر کننده ست بر دشمنان خطاب رسد که کجایند جباران و متکبران و مشرکان و فرعونان
صفتان و فرزندان ایشان پس زمین را کشاده کنند و هموار نمایند چنانکه ادیم را یعنی سختیانی را باز کشند
و چون آن وقت شود که خلق را زنده کرده شده از بحر الحیوان و آن دریایی ست در زیر عرش و ازان دریا باران
بارد چهل روز همچون آب منی و قالبهای همه خلایق پدید آید اول کسیکه زنده شود اسرافیل بود فرمان شود تا در
صور در دمد و آن دمیدن بعث باشد و بگوید ایتها العظام البالیة وایتها العروق المنقطعة وایتها
الاوصال المتفرقة قوموا الفصل القضاء یعنی ای استخوانهای بوسیده و ریزه ریزه شده زنده
شوید از برای حکم خدای تعالی پس جانها نیز از صور بیرون آیند چنانکه زنبور و میان آسمان و زمین پر شود و هر
جانی بقالب خود در آید و زنده شود و از گورها بیرون آیند اول کسیکه زنده شود و از زمین برخیزد مصطفی
باشد صلی الله علیه وسلم نصیب عارف اینست که همه عالم را مظاهر شناسد که بیک دمیدن بمیرند و بیک
دمیدن زنده شوند این از اسرافیل نیست از رب جلیل ست **مثنوی** ای قبا پوشیدگان از
زیر پوست ؛ باز گردید از عدم زآواز دوست مطلق آن آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله
بود ؛ و همچنین اولیاء الله نیز مظاهر اند بر دلهای طالبان که زنده شوند بحیات ابدی ببرکت ایشان
و حیات ابدی از انفاس مبارک ایشان و دلهای منکران بمیرند بنظر قهر ایشان **نظم**
بین که اسرافیل وقتند اولیا ؛ مرده را زیشان حیات ست و نما ؛ جانهای مرده اندر گور تن
بر جهد ز آوازشان اندر کفن ؛ گوید این آواز ز آوازها جداست زنده کردن کار الطاف خداست
چون شدی من کان لله اوله من ترا باشیم که کان الله له ؛ رو که بی یسمع و بی یبصر توئی ؛ سر
توئی چون صاحب این سر توئی وَانْشَقَّتِ السَّمَآءُ و شکافته شود آسمان فَهِيَ پس این
آسمان محکم و بی نظیر يَوْمَئِذٍ دران روز و در آن وقت وَّاهِيَةٌ سست باشد و پاره پاره
شود و آلوهی سست شدن وَّالْمَلَكُ عَلٰٓى اَرْجَآئِهَا و فرشتگان بر کرانهای آسمان باشند
و دران حال ایستاده تا چه فرمایند ایشان را جمع رجا ریا فرشتگان بر کرانهای زمین ایستاده
باشند و صف زده باشند و خلایق در میان ایشان باشند وَيَحْمِلُ و بر دارند عَرْشَ رَبِّكَ
عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر بالای خلایق يَوْمَئِذٍ دران روز و دران وقت

ثَمَانِيَةٌ هشت فرشته در کشاف آورده است که رسول ما صلی الله علیه وسلم گفت که بردارندگان عرش
حالی چهار فرشته اند چون قیامت شود بفرمان خدای تعالی هشت شوند تا پایهای ایشان در زمین هفتم باشد بعضی
از ایشان بصورت آدمی و بعضی بصورت شیران و بعضی بصورت گاو و بعضی بصورت کرکس و در
روایت دیگر آنست که هر هشت بصورت بزکوهی باشند از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راه
باشد چهار از ایشان این تسبیح می گویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى
عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ و چهار دیگر این تسبیح می گویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ
عَلٰى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ و امام ضحاک گفت که بردارندگان عرش هشت صف باشند که شمار ایشان
را حق تعالی داند يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُوْنَ در آن روز عرض کرده شوید از برای جزا و حساب العرض چیزی
پیش کسی آوردن لَا تَخْفٰى پوشیده نماند مِنْكُمْ از شما خَافِيَةٌ هیچ پنهانی نصیب درویش
اینست که ظاهرش همچون باطنش و باطنش همچون ظاهرش باشد در خبر است که در قیامت خلق را سه
بار عرض باشد و عرض از برای عذر و مجادله باشد و عرض دیگر از برای خواندن نامها نصیب درویش اینست
که در دنیا حساب خود بکند و از بدیها توبه کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام بمحاسبه و استغفار مشغول
باشد فَاَمَّا مَنْ پس اما آنکس که اُوْتِيَ داده شود كِتَابَهٗ نامه اش بِيَمِيْنِهٖ بدست راستش
فَيَقُوْلُ پس بگوید هَاؤُمُ بگیرد این نامه مرا اقْرَءُوْا بخوانید كِتَابِيَهْ نامه مرا این سخن از غایت
شادی و از بسیاری طاعت پذیرفته و ثوابها که در آن نامه باشد دوستان خود را این گوید اِنِّيْ
بدرستی و راستی که من ظَنَنْتُ دانسته بودم بیقین اَنِّيْ مُلٰقٍ این را که من خواهم رسیدن
حِسَابِيَهْ بشمار خود از برای آن بطاعت مشغول شدم و از گناه دور بودم از برای این نامه من
بدست راست دادند نصیب درویش اینست که یقین کند بحساب دادن کتاب و بموجب آن عمل کند
پس از حال و خبر او گفت جل جلاله فَهُوَ پس او فِيْ عِيْشَةٍ در زندگانی باشد رَّاضِيَةٍ راضی و خوشنود
باشد از آن زندگانی فِيْ جَنَّةٍ در بهشتی باشد عَالِيَةٍ بلند مقامی یعنی در آسمان بلند باشد
درجات آن یا بلند باشد کوشکهای آن و درختان آن در کشاف چنین آورده است قُطُوْفُهَا میوه‌های
درختان آن بهشت دَانِيَةٌ نزدیک باشد اگر خواهد خفته یا ایستاده بگیرد آن میوه را القطف بالکسر میوه
والقَطْفُ بالفتح گرفتن میوه از درخت بزودی گفته شود این بهشتیان را كُلُوْا بخورید وَاشْرَبُوْا

وبباشید هَنِيئًا گوارنده باد یعنی بی زحمت ورنج فی بول باشد ونه غائط ونی بیماری بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب
آنچه پیش فرستادید از اعمال نیک از نماز وروزه وحج وغیر آن الاسلاف پیش فرستادن فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
در روزهای گذشته یعنی در دنیا محنت ورنج کشیدید امروز جزای آن را بگیرید الخلو تهی شدن وگذشتن
ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که این در حق روزه داران ماه رمضان باشد در روزهای گرم ورسول
علیه السلام گفت یکی از درهای بهشت را نام ریان است هر که از آن در درآید هرگز تشنه نشود وازان در روز
داران ماه رمضان در آیند وپس حق سبحانه وتعالی گوید یا أَوْلِيَائِي طَالَ مَا نَظَرْتُ إِلَيْكُمْ
فِي الدُّنْيَا یعنی ای دوستان من شما را بسیار دیدم در دنیا لبهای خشک شده از تشنگی وشکمها به پشت
چفسیده از گرسنگی وچشمهاتان بمغاکی رفتاده از سبب بیداری در طاعتهای من امروز در نعمت من
باشید جاوید بخورید وبیاشامید گوارنده در کشاف چنین آورده است ودر تفسیر وسیط نیز آورده است
که رسول علیه السلام گفت قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يدخل الجنة احدكم الا بجواز بسم
الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من عند الله تعالى لفلان ابن فلان أَدْخِلُوهُ فِي جَنَّةٍ
عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ نصیب درویش اینست که در عمل کوشد وجزای آن از فضل الهی بیند نی از
عمل قال امام القشيري رحمة الله عليه الحقيقة ترك ملاحظة العمل لا ترك العمل وخواجه عبد الله
انصاری می فرماید عمل را رها مکن لیکن گران بها مکن چون صفت مؤمنان فرمود صفت آن کسانی که نامه
بدست چپ ایشان داده شود نیز یاد کرد وگفت جل جلاله وَأَمَّا مَنْ واما آنکس که أُوتِيَ داده
شود كِتَابَهُ نامه او را بِشِمَالِهِ بدست چپ وی فَيَقُولُ پس گوید که يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من
لَمْ أُوتَ داده نشدمی كِتَابِيَهْ نامه خود را وَلَمْ أَدْرِ مَا وندانستمی من حِسَابِيَهْ که چیست
شمار من يَا لَيْتَهَا کاشکی این دمیدن در صور که بسبب آن زنده شدم كَانَتِ بودی الْقَاضِيَةَ
حکم کننده بر بریدن من وقیل القاضیة مرگ یعنی کاشکی من زنده نشدمی تا این بلا را ندیدمی ورنج حساب
نکشیدمی اگرچه در گور عذاب بود اما این عذاب از آن سخت تر است مَا أَغْنَى عَنِّي سود نداشت مَالِيَهْ
مال من یا سود نداشت مرا مال من هَلَكَ عَنِّي نابود شد از من سُلْطَانِيَهْ حجت من وقدرت
من وسلطنت من نی مال ماند ونی یار ومدد لشکر هیچ سود نداشت فقیر وذلیل گشتم نصیب عارف
آنست که عزت از خدا تعالی جوید مال سلطنت ومهتری دسترو بی که در راه او در بازد تا نزد دنیا

و عقبی باشد چون این توجه کنند فرمان آید از رب العزت جل جلاله که ای فرشتگان عذاب خُذُوهُ
بگیریدش فَغُلُّوهُ پس غل نهیدش و دستهای او را باگردنش و رغل در آرید الغل دست باگردن بستن
وقیل بسوزیدش ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در دوزخ صَلُّوهُ در آریدش ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس در زنجیری که
ذَرْعُهَا درازی وی الذرع بگز پیمودن وقیل درازی سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد فَاسْلُكُوهُ
پس در کشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه از ان زنجیر بر کوه نهند کوه بر خود بگداز و وبقول بعضی
هر کافری را با دیو او در یک زنجیر کشند وبقول بعضی یک زنجیر باشد که همه دوزخیان را در وی کشند و درازی
وی را حد و نهایت نباشد و نهایت وی را خدای داند و پس گفته اند هفتاد گز از برای مبالغه باشد
وحکمت این زنجیر این باشد که چون آتش ایشان را براندازد فرشتگان عذاب مر ایشان را
بگیرند و به دوزخ اندازند وکعب احبار گفت رضی الله عنه که اگر همه آهنهای دنیا را بر کشند برابر یک حلقه
از ان زنجیر نباشد و این زنجیر را در دهان دوزخی اندازند و از راهی دیگر بیرون آرند و باقی را بر گردنش
بپیچند نعوذ بالله من ذلک **حکایت** امام فخر رازی رحمة الله علیه روزی در درس نشسته
بود ناگاه دیوانه از در در آمد بشکل عجب وگفت ای امام خدای تعالی را شناخته این چندین تصنیف
و تالیف چیست و تراچه سود دارد و از پیش امام ناپیدا شد یعنی بطریق مشاهده که آن راه انبیا و اولیای
خاص حضرت هست خدای را بشناس جذبه در امام پیدا شد طالب آن درویش شد و درس را ترک کرد
گفتند این درویش شیخ سنجان ست امام از براه بجانب سنجان روان شد چون رسید دید که آن درویش
بر بالای منبر این آیت را تفسیر می گوید خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ
ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ درویش گفت الهی **بیت** حلقه بس
باشد این دیوانه را ۰ این همه زنجیر در زنجیر چیست ۰ فریاد از امام بر آمد و بر پای منبر شد و بر دست
شیخ توبه کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود که مقراض بیارید تا موی پیشانی فخر را بگیرم امام گفت آن
فخر ما باشد **نظم** گر خرد در راه او ره بین بدی فخر رازی راز دار دین بدی چونکه او من لم یذق
لم یدر بود ۰ علم تحصیلات او حیرت فزود ای درویش سخنی بخاطر این فقیر می آید گوش دار چون
عنایت ابدیهٔ حضرت پروردگار به بنده رسد خطاب رسد که ای فرشتگان رحمت این بنده را بگیرید و غل
بندگی بر گردنش نهید و در آتش محبتش در آرید و زنجیرهای نور بر گردنش نهید و در پیش عاشقان بر برید

تا در میان ایشان باشد وی از ان ما و ما از ان وی از کرم وی امید واریم که ما را باین سعادت برساند

مثنوی

هرکجا شمع بلا افروختند	صد هزاران جان عاشق سوختند
سر تراو شنام سیلی زشهان	بهتر ست این از ثنای گمرهان
در میان جان ایشان خانه گیر	در فلک خانه کن ای بدر منیر
زهر شاهان خور مخور شهد خسان	تا کسی گردی و اقبال شهان

نصیب درویش اینست که قدم در محبت ذاتیه زند حتی لیستوی عنده القهر واللطف **بیت**

عاشقم بر قهر و لطفت من بجد ای عجب من عاشق این هر دو ضد ؁ معنی سخن شیخ اینست چون عذاب کافران را گفت سبب آنرا بیان کرد اِنَّهٗ كَانَ بدرستی که این کافر بود در دنیا لَا يُؤْمِنُ که ایمان نمی آورد بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ بخدای بزرگ و بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت یعنی رغبت نمیداد خود را و خلق را عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ بر دادن خوردنی بر گدائی را یعنی خود بخیل بود و دیگری را نیز نمی فرمود بخیر و دادن طعام بدانکه بخیلی بد خصلتی ست بعد از کفر هیچ چیز بدتر از وی نیست و بعد از ایمان هیچ چیز نیکوتر از جوان مردی نیست سبب عذاب قیامت دو چیز باشد ایمان نیاوردن و بخیلی کردن فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر این کافران را امروز هٰهُنَا اینجا یعنی در قیامت حَمِيْمٌ دوستی نزدیک که شفاعت کند وی را و رحم کند بر وی وَلَا طَعَامٌ و نیست مر وی را خوردنی اِلَّا مِنْ غِسْلِيْنٍ مگر از ریم آب دوزخیان بعضی از دوزخیان را خوردنی باشد از زقوم و بعضی را ضریع و بعضی را غسلین پس تناقض نباشد لَا يَأْكُلُهٗ نخورد این غسلین را اِلَّا الْخَاطِئُوْنَ مگر گناه گاران خطاء الرجل عمداً گناه کرد کذا فی الکشاف یعنی نخورد غسلین را مگر کافران نعوذ بالله من ذلك نصیب درویش اینست که در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فَلَآ اُقْسِمُ پس سوگند یاد می کنم من که خداوند عالمم بِمَا تُبْصِرُوْنَ بحرمت انچه می بینید وَمَا لَا تُبْصِرُوْنَ ۵ و بحرمت انچه نمی بینید اِنَّهٗ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ هر آئینه گفتار رَسُوْلٍ فرستاده شده ست كَرِيْمٍ گرامی و بزرگ ست و آن جبرئیل ست که از حق تعالی قرآن را می آرد بآن نوع که رسیده است بطریق رسالت ادا میکند یعنی بحرمت انچه می بینید ورا از آثار قدرت و صفات و بحرمت انچه نمی بینید از ذات پاک خدا که قرآن هست کلام خداوند قدیم جل شانه که می آرد رسول کریم و نیست این سخن شاعر و کاهن لئیم نصیب درویش اینست که همه موجودات را قائم بحضرت او بیند تا محل سوگند شود **بیت** بر بند چشم صورت و بکشای چشم سر تا شرق

وغرب بینی سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة والیقین ولا تجعلنا من اهل الغفلة والمحجوبین کافران می گفتند که قرآن سخن شاعرست حق تعالی فرمود وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ونیست قرآن گفتار شاعر قافیه گو قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ اندکی از شما کافران می گروید وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ونیست قرآن گفتار کاهن یعنی فال گو قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ اندکی از شما پند می گیرید کلمه ما زائد ست تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ قرآن فرستاده شده ست از پروردگار عالمیان بر سید المرسلین بزبان جبرئیل امین وَلَوْ تَقَوَّلَ واگر دروغ بربندد محمد عَلَيْنَا برما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضی از گفتارها که ما نگفته باشیم بوی لَأَخَذْنَا مِنْهُ هر آینه بگیریم او را بِالْيَمِينِ بقدرت و قوت یمین دست راست و مراد اینجا قدرت و قوت ست یا معنی این باشد که بگیریم دست راست محمد را و معلوبش کنیم ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ پس ببریم از محمد رگ دلش را الوتین رگ سفید پیوسته بدل که چون بریده شود بمیرد آنکس فَمَا مِنكُم پس نباشد از شما مِّنْ أَحَدٍ هیچکس عَنْهُ از محمد حَاجِزِينَ باز دارندگان مرعقوبت ما را الجمع باز داشتن بدانکه حضرت ذوالجلال اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام منست وسخن کاهن وشاعر نیست باز دلیل قدرت خود را بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید عالم صلی الله علیه وسلم افترا نکرده ست برما اگر افترا کردی ما او را بعذاب خود هلاک کردمی و هیچکس او را از عذاب ما نجات ندادی و روز بروز کار وی زیاده نشدی و دشمنان او هلاک نشدندی یک کس پیدا شد همه عالم پر کفر بود نور دین او شرق و غرب عالم را بگرفت نصیب درویش اینست که بداند که اهل بدعت و ضلالت را بقای نیست و در رفتار ایشان نور و صفا بیشتر نباشد می نماید ولیکن نمی پاید اگر متابعت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و شیخ ما رحمة الله علیه میفرمودند که اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت غلبه میکند بر بسیاری که بر طریق بدعت و ضلالت باشد وَإِنَّهُ بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندیست لِّلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران را از کفر و شرک و یاد دهنده است مر عاشقان را چون خواهند که بشرف مکالمه مشرف شوند تلاوت کلام الله کنند وَإِنَّا وبدرستی که ما لَنَعْلَمُ میدانیم أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ بدرستی که از شما دروغ دارنده است مر خدا را و مصطفی را و اولیا را و علما را هرچند سوگند یاد کردیم و براهین قاطعه نمودیم ایمان نمی آرند بقرآن و با اهل عرفان و انکار ایشان زیاده می شود نصیب درویش اینست که منکر حال ایشان و اولیاء الله نباشد و اگر کسی انکار حال ایشان

کند معذور شرو اردو مصرع ؛ ور جمع سبک روحان هم بولهبی باشد ؛ و شکر گوید که وی بولهبی صفت نیست وَاِنَّهٗ و بدرستی که ناکردیدن بقرآن و عمل ناکردن بآن لَحَسْرَةٌ هرآینه ندامت پشیمانیست عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر کافران چون بمیرند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند و اهل قرآن را بآن عزو جلالیت بینند بعد ازان بدانند که از چه دولت وسعادت محروم مانده اند و اهل دنیا که بدرویشان و صالحان اعتقاد نداشته اند درو و حسرت عظیم بینند و قرآن حسرت ست برانکسی که عمل نکنند بآن اگرچه یاد باشدش و بهفت قراءت بخواند وَاِنَّهٗ لَحَقُّ الْيَقِيْنِ و بدرستی که قرآن راست ست و درست و یقین ست و هیچ شکی در وی نیست و هر که شک آرد در وی کافر ست فَسَبِّحْ پس بپاکی یاد کن خدایتعالی را بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ ۝ بیاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات باسزا را اثبات کن و بگو سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ و مانند این و نیکو بگذار پنج وقت نماز را با سر خدای بزرگ ورا و فات خمسه والله اعلم

سورة المعارج مكية وهي | بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | اربع اربعون اٰية و دو رکوعها

سَاَلَ سَآئِلٌ خواست خواهنده بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ شکنجه آینده را فالباء زائدة وقیل پرسید پرسنده از شکنجه آینده فالباء بمعنی عن و این پرسنده نضر بن الحارث بود و مانند وی کافران و ایشانرا چنانکه حق تعالی خبر کرد قوله وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ لِّلْكٰفِرِيْنَ مر ناگرویدگانرا ؛ لَيْسَ لَهٗ دَافِعٌ نیست آن عذاب را چون بیاید بایشان بازدارنده و دورکننده الدفع بازداشتن و دور کردن مِّنَ اللّٰهِ از خدایتعالی ذِي الْمَعَارِجِ ؕ خداوند آسمانها العروج ببالا برآمدن یعنی خدا که آسمانها و عرش را آفریده ست که فرشتگان برمی آیند بآن جمع معرج بود جای برآمدن یا جمع معراج بود و نردبانها تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ برمی شوند فرشتگان وَالرُّوْحُ و جبرئیل اِلَيْهِ بسوی رحمت او فِيْ يَوْمٍ این عذاب واقع باشد مر کافران را در روزی که كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران دراز نماید از سختی و اما بر مؤمنان چنان نماید که کسی را در دنیا دو رکعت نماز گذارد بآسانی فور مصابیح

آوردہ ست کہ فی یوم کان مقدارہ خمسین الف سنۃ روز قیامت ست و این روایت
در کتاب الزکوۃ ست فعلی ہذا یتعلق قولہ فی یوم بقولہ تعالی واقع و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان
در یکروز چندانی برمی آیند کہ اگر غیر ایشان برود بپنجاہ ہزار سال باید تا انجا برسد و این مسافت از
بالای آسمان ہفتم ست تا زیر زمین ہفتم کہ آنرا تحت الثری گویند فعلی ہذا یتعلق قولہ تعالی فی یوم بقولہ
تعالی تعرج الملئکۃ والاول اصح لما روینا من المصابیح ولما بعد ھذہ الآ قولہ
فاصبر صبرا جمیلا پس صبر کن ای محمد صبر کردن نیک و آن صبری بود کہ در وی جزع نباشد
وقیل ھو الرضاء بالقضا بلا شکوی و این فقیر را فرزندی بود ہفدہ سالہ کم چہار ماہ بانواع
کمالات آراستہ حسن صوری و خلق معنوی داشت چون وی فوت شد خاطر متالم شد بر سر قبر
وی متوجہ می بودم بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت **بیت** باد و قبلہ در رہ توحید
نتوان رفت راست ؛ یا رضای دوست باید یا ہوای خویشتن ؛ و این بیت را با بیات
دیگر بخط ہمون خود در پشت کتابی نوشتہ بود و بسیار میخواند **قطعہ** ہر در میدان الا امد بتیغ
لا الہ ما شرط عقلست ہرچہ غیر ست آن بقربان داشتن ؛ چون ز دست دوست خوردی
یک مذاق از جام عشق لقمہ منوا و سلوی ہر دو یکسان داشتن چون جمال از خم
چوگان دیدہ شد در کوی دوست خویشتن را پای کوبان کوی میدان داشتن ؛
و این ابیات از سخنان خواجہ حکیم سنائی غزنوی ست رحمۃ اللہ علیہ انھم یرونہ بعیدا ابدر استی
کہ این کافران عذاب قیامت را دور می بینند ونرلہ قریبا و ما می بینیم آن عذاب را نزدیک
یعنی کافران بمعنی می گویند نخواہد بود و ما می دانیم ہر آئینہ خواہد بود یوم تکون السماء
کالمھل آن عذاب نزدیک ست و آیندہ در روزی کہ باشد آسمان ہمچون مس گداختہ یعنی بگدازد
و نماند وتکون الجبال کالعھن و باشد کوہہا ہمچون پشم رنگین نیست شوند ولا یسئل
حمیم حمیما و نہ پرسد دوستی از دوستی کہ حال تو چیست ہر کس بکار خود مشغول باشد و اگر لا
یسأل خواندہ شود بلفظ مجہول بالرفع معنی این باشد کہ پرسیدہ نشود گناہ دوستی را
از دوست دیگر یبصرونھم نمودہ می شوند خویشان بخویشان بعضی بدیگر را بینند
فاما نہ پرسند کہ حال تو چیست از غم و اندوہی کہ باشد ہر یکی را و ہمہ دوستیہائی کہ برای خدا تعالی

نباشد منقطع شود فاما دوستیهای که از برای خدا تعالی باشد دران محل زیاده باشد اللهم
اجعلنا من المتحابین فیك لقوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو
الا المتقین نصیب درویش این ست که خدا تعالی را دوست دارد و بس مثنوی
عشق آن زنده گزین کو باقیست ⁂ وز شراب جان فزایت ساقی ست عشق آن بگزین
که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا ⁂ تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار
نیست بیان کرد عذاب کافران را وگفت جل جلاله یود المجرم آرزو برد دوست
دارد روز قیامت گناه گار یعنی کافر تباه کار لو یفتدی این را که فدای خود بدهد خود را از
دوزخ باز خرد الافتداء خویشتن را خریدن من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه
پسرانش را وصاحبته و عروسش را واخیه و برادرش را وفصیلته التی تؤویه
وخویشان خود را که او را یاری میدادند در کارهای سخت در دنیا و جای میدادندش به میان خود
الایواء جای دادن ومن فی الارض جمیعا و هر کس را که باشد در زمین همه را فدای
خود بدهد ثم ینجیه پس این فدا دادن او را از عذاب قیامت برهاند الانجاء رهانیدن
کلا حقا که ازوی قبول نکنند این فدا را و از عذاب دوزخ خلاص نیابد و اگر یک بار باخلاص
گفته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله خلاص یابد و در حدیث آمده ست که اگر
هفت آسمان وانچه در وی ست در پله ترازوی قیامت بنهند و ثواب لا اله الا الله را در پله
دیگر نهند ثواب کلمه طیبه زیادت آید ای مومن دایم بگوی این کلمه طیبه را تا بدرجات اعلی
برسی و همه دوستان تو ترا از عذاب دوزخ خلاص نتوانند کرد پس ایشان را چرا دوست
میداری واز ذکر حق تعالی غافل می شوی صفت دوزخ کرد وگفت جل جلاله انها لظی بدرستی
که آن آتش دوزخ ست زبانه زننده نزاعة سخت کشنده ست یعنی برنده بسوی خود
للشوی مر پوستهای سر دوزخیان را وقیل دوزخیان را وقیل کرانهها یعنی دست و پای
قیل پوست سر جمع شواة که از صد ساله راه واز دویست ساله راه زبانه زند و دوزخیان را
بخود بکشد چنانکه مقناطیس آهن را بخود در کشد القراءة نزاعة بالنصب علی الاختصاص
ای اعنی نزاعة بها قراءة علی روایة عاصم در روایت حفص بالرفع نزاعة للباقین خبر مبتدء

محذوف ای ہی نزاعة باز صفت دیگر دوزخ کرد وگفت جل جلاله تدعوا میخواند آتش دوزخ
بسوی خود من ادبر و تولی کسی را که روی گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از
طاعت وجمع وگرد کرده باشد مال را فاوعی پس نهاده باشد مال را در جای الایعاء در بار
نهادن مال وزکوة مال نداده باشد ابن عباس رضی الله عنهما گفته ست که دوزخ مرکافران را
ومنافقان را نام بنام می خواند ومی گوید بیا ای فلان که جای تو منم پس باز صفت حرص آدمی
کرد وگفت جل جلاله ان الانسان خلق هلوعا بدرستی که آدمی آفریده شده هست بی صبر و
قلیل بخیل را بیان کرد هلوعا وگفت جل جلاله اذا مسه الشر چون برسد وی را بدی
جزوعا ای یکون جزوعا یعنی چون بدی برسد با آدمی سخت بی صبر باشد و اذا مسه
الخیر و چون برسد بوی نیکی یعنی مال ونعمت یا بد منوعا ای یکون منوعا یعنی باشد سخت
بازدارنده مال را از فقیر او مستحقان الا المصلین مگر نمازکنندگان که ایشان جزوع ومنو
نیستند الذین هم علی صلاتهم دائمون آنانکه ایشان دائم در نماز خود پیوسته
باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذارند والذین وگران کسانی که فی اموالهم حق معلوم در
مالهای ایشان حق واجب هست ودانسته شده هست للسائل مرخواهندگان را والمحروم
ومرکسانی را که از مال دنیا محروم باشند واز کسی سوال نکنند از شرم المحروم نهفت نیاز یعنی
فقیران خواهنده وناخواهنده را حق باشد در مالهای نیک مردان والذین یصدقون
بیوم الدین ومرکسانی را که ایمان آرند بروز قیامت که خواهد بود البته ایشان جزوع
ومنوع نباشند بلکه در بلاها صبر کنند ودر عطاها شکر گویند والذین هم من عذاب ربهم
مشفقون ومر آن کسانی را که از عذاب خدایتعالی ترسنده اند وگناه را ترک کننده اند
ایشان نیز جزوع ومنوع نباشند بلکه صبر کننده اند در بلاها وعطا دهنده در نعمتها ان عذاب
ربهم غیر مامون بدرستی که از عذاب خدایتعالی ایشان نا ایمن اند یعنی از عذاب
خدایتعالی ایمن نتوان بود وهمچنان که از رحمت او نومید نتوان بود از عذاب او نیز ایمن نتوان بود

رباعی

ایمن مشو که مرکب مردان مرد را ... در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ... نومید

هم مباش که رندان باده نوش ۞ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ۞ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ و مگر آن کسانیکه ایشان عضوهای پنهان خود را نگاه دارندگانند از زنا إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ مگر بر کنیزکان خود فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝ پس بدرستی که ایشان ملامت کرده نباشند چونکه عروسان و کنیزکان حلال ایشان مباح اند ایشان را فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ پس هر کسی که جز از زنان منکوحه و کنیزکان حلال خود چیزی دیگر طلبد تا باو نزدیکی کند پس آن کسان باشند که از شریعت درگذرند و مستحق عقوبت و لعنت در دنیا و آخرت باشند یعنی کسی که عمل قوم لوط کند بغلام بچگان عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده شود در عقبی وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ و مگر آن کسانی که مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۝ عهدهای خود را نگاه دارندگانند و امانت را خیانت نکنند و عهدها را نشکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ۝ و مگر آن کسانی که ایشان گواهیهای ایستادگانند یعنی گواهی راست دهند و از کسی نترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝ مگر آن کسانی که نماز خود نگاه داشت کنند و قضا نکنند و قیل مراد از اول نمازهای نفل ست چون نمازهای چاشت و نمازهای تهجد و نماز اشراق و از ین آیه مراد نمازهای فرض ست أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ۝ که آنانکه برین صفتهای نیک باشند یاد کردیم در بهشتها می باشند پر نعمت و بی زوال نیکوی کرده شده بر ایشان بانواع کرامتها و کرمها الاکرام نیکوئی کردن باکسی چون کافران این وعدها را شنودند که مؤمنان را بهشت خواهد بود ایمان نیاوردند فاما در مجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و می نشستند بنفاق و مسخرگی باو و یاران ش نظر می کردند حق تعالی ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چه بوده ست مر آن کسان را که کافر شده اند قِبَلَكَ سوی تو مُهْطِعِينَ ۝ دایم نگرندگانند بسوی تو مهطعین حالست از ضمیر کفروا والتقدیره ما بال الذین کفروا مدیمین النظر بالاسراع نحوك الاهطاع شتافتن یعنی چه بوده است این کافران که در مجلس تو می نشینند و دایم نظر می کنند بسوی او بمسخرگی عجب که از عذاب ما نمی ترسند و بتو استهزا می کنند عَنِ الْيَمِينِ می نشینند از جانب دست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب دست چپ تو عِزِينَ ۝ جماعة جماعة و بلوک بلوک گروهای پراکنده گو نیا هر گروهی بکسی دیگر یار خواهنده نشوند ۞ عزین

حال عن المقدر تقديره يجلسون عن يمينك وشمالك جماعات وحلقا حلقا
مختلفة عزين جمع عزه است اصلها عزوة من العزو والعزو نسبت کردن خود را بکسی کافران می گفتند
اگر محمد و محمدیان ما را کافر می گویند و جای ما را دوزخ میدارند و خود را مؤمنان و جای خود را بهشت میدانند
اینها اندکه ما ایشان را در مجلس می بینیم و حال ایشان میدانیم همه فقیرانند و ما توانگران اگر چنان باشد
که محمد می گوید که قیامت خواهد بود ما به بهشت اولیتر باشیم از ایشان نصیب درویش ازین آیة این است
که بنفاق در مجلس اهل حق ننشیند و بر اولیاء الله عیب نجوید و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض
نکند که بهلاک شود نعوذ بالله من ذلك **مثنوی** گفت پیغمبر که ای طالب جرا   هان
مکن با هیچ محبوبی مرا   چون قبول حق بود آن مرد راست   دست او در کارها دست خداست
دست ناقص دست شیطانست و دیو   زانکه اندر بند تکلیف ست و ریو   یعنی ای مرد طالب جدل و مری
مکن با محبوب حق و چون کافران می گفتند که ما به بهشت از محمد و محمدیان اولیتریم از بهر آنکه ما را مال و جاه و بزرگی
داد خدای تعالی در دنیا و ایشان را نداد اگر این وعدها راست باشد ما در آخرت به بهشت از ایشان پیشتر
درآییم حق تعالی فرمود أيطمع كل امرئ منهم آیا طمع میدارد هر مردی و هر کسی ازین کافران
أن يدخل جنة نعيم که درآورده شود در بهشت با نعمت و نیکویی بی ایمان و طاعت كلا
نه چنانست که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کرده ایم بر کافران و اصل و بزرگی و مالشان
هیچ فائده نمی کند مر کافران را نصیب درویش اینست که خائف باشد و بتشویشات نفس و شیطان
مغرور نگردد و هر چه طمع کند از رحمت حق تعالی طمع کند و طاعت را ترک نکند طاعت رها مکن و لیکن گران
بها مکن قال الشيخ المحقق ابو القاسم القشيري رحمة الله عليه الحقيقة ترك ملاحظة
العمل لا ترك العمل بعد از ان حق تعالی حقارت کافران را بیان کرد و گفت جل جلاله إنا خلقناهم
مما يعلمون بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا از آنچه میدانند یعنی از نطفه قذر پس از کجا بزرگی حاصل آید ایشان را
تا طمع درآمدن بهشت کنند اول ایشان آب گنده و آخر ایشان خاک پراگنده شرف آدمی بایمان و
عمل صالح است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب درویش این که است که بکثرت
مال ننازد و بعد ازین حضرت ذو الجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد بذات پاک
خود و گفت جل جلاله فلا أقسم برب المشارق والمغارب پس سوگند می خورم من که پروردگار و آفریدگار

جایهای برآمدن آفتاب وماه وستارگان وجایهای فرو دررفتن اینها اِنَّا لَقَادِرُوْنَ عَلٰٓی اَنْ نُّبَدِّلَ خَیْرًا مِّنْهُمْ بدرستی که ما توانائیم برایشان بدین که بدل آریم بهتر ازایشان وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِیْنَ وما عاجز نیستیم از هرچه خواهیم بدانکه آفتاب هرروز از جای دیگر......... بر می آید وبجای دیگر فرو میرود پس پروردگار ما که آفریده ست مزینات سموات را قادرست بر هرچه خواهد عجز از جلال وکمال او دورست در عالم ظاهر کری این موجودست ومشاهدست در عالم باطن نیز قلوب عارفان از شموس عرفان واقمار وجدان وکواکب ثواقب مزین گردانیده ست فسبحان الله ومن قادر حکیم وقاهر علیم یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید وچون این منکران ازین بیان اعراض کردند ودر باطل وبیهوده وکار فاسد وناکوهیده باستهزا وسخره روی آوردند حضرت ذوالجلال حبیب خود را تسلی داد وگفت جل جلاله فَذَرْهُمْ چون حق را قبول نمی کنند واز باطل باز نمی ایستند بگذار مر ایشان را یَخُوْضُوْا تا در باطل خوض در آیند وَیَلْعَبُوْا ودنیا بازی کنند وغافل باشند وسحق ووزخ کردند حَتّٰی یُلٰقُوْا تا ببینند ودر رسند یَوْمَهُمُ الَّذِیْ یُوْعَدُوْنَ آن روز را که وعده کرده می شوند یا بیم داده می شوند ای من الوعد والایعاد بیم کردن یعنی روز جنگ بدر را در دنیا وعذاب قیامت را در آخرت ودرین سخن تهدید وتخویف ایشان است وبیان استدراج ست مر ایشان را نعوذ بالله من ذلک نصیب مومن این ست که از باطل ولعب محترز باشد واز غفلت وتنعم ولعب واستهزا باهل حق دور باشد یَوْمَ یَخْرُجُوْنَ آن روز که بیرون می آیند مِنَ الْاَجْدَاثِ از گورها الجدث گور سِرَاعًا شتابان باشند باجابت کردن داعی یعنی اسرافیل کَاَنَّهُمْ گوئی که ایشان اِلٰی نُصُبٍ یُّوْفِضُوْنَ بسوی علم می شتابند چنانکه لشکر پراگنده بسوی علم خود می شتابد النصب والنصب انچه ایستاده کنند چون علم وبت الانصاب جماعة کذا فی لسان التنزیل الایفاض شتافتن یعنی در قیامت خلقان بسوی منادی بشتابند یعنی چون اسرافیل در صور درود همه خلق زنده شوند واز گورها برآیند وبحساب گاه حاضر شوند وقراءت ابن عامر وحفص بضم نون وصادست جمع نصب یعنی بتان وباقی بفتح نون وجزم صاد خوانده اند خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ بمغاکی فرو شده باشد چشمهای ایشان از ترس قیامت تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ دررسدشان خواری وبپوشدشان یعنی

بر الاجداث جمع الجدث وهو القبر [illegible]

روبهای ایشان را الرهق فرو پوشیدن ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ این
آن روز باشد که وعده کرده شده اند دروی عذاب دوزخ نعوذ بالله من عذاب النار
و در حدیث آمده است هر که این سوره را بخواند بدهدش حق سبحانه وتعالی ثواب آن کسانی
که امانتها و وعدها را نگاه داشته باشند بدانکه سوره نوح علیه السلام در مکه آمده ست بیست و نه

سُورَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانٍ وَعِشْرُونَ آيَةً وَثَمَانٍ رُكُوعٍ

یا بیست و هشت یا سی آیت ست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا بدرستی که ما أَرْسَلْنَا فرستادیم نُوحًا نوح پیغامبر را علیه السلام إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خویش
أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ که بیم ده و بترسان قوم خود را ای قلنا بان انذر یجوزان یکون
ان مفسرة لان الارسال فیه معنی القول فلا محل لها حینئذ من الاعراب یعنی ما
گفتیم بترسان قوم خود را بدانکه نوح علیه السلام بهفت واسطه باآدم می رسد و اصح آنست
که عمروی هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده است پنجاه کم هزار پیغمبر بود و همه روی زمین کافر بودند ایشان را
با یمان میخواند درین مدت و ایمان نمی آوردند و ویرا می زدند تا بیهوش می شد و می گفتند که مرد وی باز بخود
می آمد و خلق را براه خدا تعالی میخواند تا روزی که بچه خوردی را پدرش فرمود که زد بعصا و سر او را بشکست
خون روان شد نوح علیه السلام دعای بد کرد و گفت الهی من قوم خود را بسیار خواندم با یمان روز و شب
آشکارا و پنهان بت پرستی را ترک نکردند هرچند معجزه دیدند از من ایمان نیاوردند الهی ایشان را هلاک
کردان بیک قول هشتاد کس و بیک قول چهل کس و بیک قول هفت کس ایمان آوردند حق تعالی وحی
فرستاد که از قوم تو هیچکس ایمان نخواهد آورد ما عذاب میفرستیم کشتی بساز که قوم ترا هلاک خواهیم
کرد مگر کسی که در کشتی باشد بتو درختان بنشان از ساج یعنی از آبنوس و نوح علیه السلام در کوفه
بود درختان نشاند چهل سال بایست تا درختان کلان شدند درین فرصت بکافران هیچ تعرض
نمیکرد و ایشان نیز باوی تعرض نمیکردند حق تعالی باران را از ایشان باز داشت درین چهل سال
و درین مدت هیچ زن بچه نیاورد و آبهای ایشان بزمین فرو رفت بعد از چهل سال بوی وحی آمد
که چوبها را ببر و تختها بساز و جبرئیل او را تعلیم کرد که سر کشتی را همچون سر خروس بساز و سینه اش همچون

قصه نوح علیه السلام

سینه بط و دمش را همچون دم کبوتر سیصد گز درازی او و پهنای او سیصد و سی و سه گز بلندی او
و چشمهای قیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را با و طلا کردند و میخهای آهن کشتی را دوخت هرگاه که
کافران می دیدند می خندیدند که این دیوانه چها میکند هیچ آب نی کشتی می سازد وحی آمد از حق سبحانه
و تعالی که زود کشتی را تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کافران چند مزد ور گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و
پرندگان را بامر حق تعالی جبرئیل جمع کرد و پای نوح علیه السلام را می لیسیدند که در کشتی در آیند فرمان شد
از هر جنسی دو بهره دو ماده در آرد ابلیس دم خر را گرفت و در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک
طبقه چارپایان و سباع بیابانی را انداخت و در طبقهٔ دیگر مرغان را انداخت و در طبقهٔ بالا خود و فرزندان
همه نشست و سوراخ را بالای سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانه وی آب بر آمد خبر به نوح
آمد و خبر کرد و نشانی این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد مگر عروسش که علقه نام بود
و پسر وی کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عنق را در کشتی نگذاشت و وی کافر بود و آب طوفان نوح
تا زانوی وی بیش نرسیده بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسی پیغمبر علیه السلام وی را کشت و چهل
شبانه روز باران بارید کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در نیاید و کشتی در روی آب سیصد و پنجاه
روز بود غیر آن چهل روز که باران باریده بود و نوح را سه پسر بود حام و سام و یافث
ایشان با عروسان خود و فرزندان با همه مؤمنان از کشتی بسلامت بیرون آمدند و همه کافران
و همه جانوران که در کشتی نبودند هلاک شدند مگر عوج بسبب آنکه نوح را مدد کرده بود در کشتی تیر اینست
و عمر دراز از برای این داوند تا خلق را خبر کند از قصهٔ کشتی نوح علیه السلام نصیب درویش ازین
قصه آنست که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه نکند قوله
تعالی انا ارسلنا الآیه یعنی گفتیم یا نوح بترسان قوم خود را مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَهُمْ عَذَابٌ
اَلِيْمٌ پیش از آنکه آید بایشان عذاب دردناک اگر سخن ترا قبول نکنند چون فرمان رسید که بایشان
برسان قَالَ گفت نوح علیه السلام يٰقَوْمِ ای مردمان من اِنِّيْ لَكُمْ نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ بدرستی
که من مر شما را پیغمبرم ترساننده از عذاب خدایتعالی پیداست پیغامبری من پیش شما بمعجزات یا پیدا
کننده ام حق را از باطل اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ بآنکه پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی می فرمایم شما را آنکه
پرستید و بندگی کنید خدایتعالی را و بتان را بندگی نکنید و نپرستید وَاتَّقُوْهُ و بترسید خدا را

وقف لازم

عزوجل وَاَطِیعُونِ و فرمان بردار باشید مرا و آنچه پیغمبر ایم شما را یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ
تا بیامرزد مر شما را و گناهان شما را فمن زائدة یا بیامرزد از گناهان شما بعضی را فمن للتبعیض
وَیُؤَخِّرْکُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی و تا زمان دهد تا وقت نام برده شده که آن مرگست اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ
اِذَا جَاءَ لَا یُؤَخَّرُ بدرستی که وقتیکه خدا تعالی نهاده ست از برای مردن چون بیاید پس انداخته
نشود ساعتی لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر شما هستید که بدانید بدانکه اجل یکی ست که بیشتر و کمتر
نشود پس معنی این آیت این است که فرمان بردار باشید خدا تعالی را برخورداری دهد تا از عمر و مال و
فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمان برداری نکنید رنج دهد تان از قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نبینید
والله تعالی اعلم چون نوح علیه السلام قوم خود را بطاعت خدای خواند و ایشان قبول نکردند قَالَ رَبِّ
اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِیْ لَیْلًا وَّنَهَارًا گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من بدرستی که من خواندم
قوم خود را در شب و روز با یمان و طاعت و ایشان قبول نکردند فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَاۗءِیْٓ اِلَّا فِرَارًا
پس زیادت نکرد خواندن من ایشان را مگر گریختن از دین و طاعت وَاِنِّیْ کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ ۝
و بدرستی که هرگاه من ایشان را بخواندم لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی مر ایشان را جَعَلُوْٓا اَصَابِعَهُمْ فِیْٓ
اٰذَانِهِمْ گیرانید ند ایشان انگشتان خود را در گوشهای شان تا حق را نشنوند وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ
و جامهای خود را در سر کشیدند وَاَصَرُّوْا ایشان دایم بر کفر اصرار نمودند الاصرار بر گناه ایستادن
وَاسْتَکْبَرُوا و گردن کشی کردند از ایمان و طاعت اِسْتِکْبَارًا گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ
اِنِّیْ دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را براه راست جِهَارًا آشکارا باواز بلند جهارا فی موضع
الحال ای مجاهرا ثُمَّ اِنِّیْٓ اَعْلَنْتُ لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا
و پنهان گفتم ایشان را پنهان گفتنی بزرگ هر یکی را علحده و پنهان نصیحت کردم یعنی همه وقت ایشان را
براه حق خواندم گاهی بشب و گاهی بروز و گاهی باشکارا و گاهی پنهان و هیچ تقصیر نکردم و در مدت هزار کم
پنجاه سال ایشان را براه حق خواندم از ایشان جز کفر و کافری و گناه هیچ پیدا نشد چون سخن او را قبول
نکردند حق تعالی باران را باز داشت از ایشان در مدت چهل سال و بیک روایت مدت هفتاد سال
و هیچ زنی فرزند نیاورد و آبهای ایشان بزمین فرو رفت و مالها و ستوران ایشان هلاک شدند حق تعالی بر
ایشان بزبان نوح وعده کرد که اگر شما توبه کنید و ایمان آرید من کرم کنم و باز بر شما باران فرستم و فرزندان

وهم مال وهم گفتند ما هرگز ایمان نیاریم و سخن ترا قبول نکنیم نوح علیه السلام ایشان را گفت :: فَقُلْتُ
اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم ایشان را که آمرزش خواهید از پروردگار تان یعنی کفر را رها کنید
تا بر شما رحم کند و بیامرزد تان اِنَّهٗ از بهر آنکه وی یا بدرستی که وی كَانَ بود و هست و خواهد بود
غَفَّارًا نیک آمرزنده گناه گناهگاران است اگر ایمان آرند يُّرْسِلِ السَّمَآءَ فرستد باران را عَلَيْكُمْ
بر شما مِّدْرَارًا بسیار ریزان پیوسته مفعال من الدر ودر والدر وهو فروباریدن در اللبن یدر
دَرًّا وَدُرُوْرًا دمادم یعنی پی درپی آمدن تند شیر و اگر ایمان آرید وَّيُمْدِدْكُمْ مدد کند شما را الامداد
افزون کردن بِاَمْوَالٍ بمالها وَّبَنِيْنَ و به پسران وَيَجْعَلْ لَّكُمْ جَنّٰتٍ و بکند برای شما
بوستانها یعنی بهشتان وَيَجْعَلْ لَّكُمْ و بکند برای شما اَنْهٰرًا جویهای آب روان یعنی بیافریند
آبهای روان چون این نعمتها را از شما گرفته است بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد
و مالهای بسیار دهد و پسران و باغها و آبهای روان باز دهد چنانکه داده بود بزرگان دین گفته اند که هر که مبتلا
شود بانواع بلا زنهار باید که استغفر الله بسیار گوید چنانکه درین آیت اشارت است قوله تعالی یرسل
ویمدد ویجعل مرتین مجزوم لجواب الامر وهو استغفروا چون گناه کرده بودند و کافر شده بودند
و دل از رحمت حق تعالی برداشته و بلاها بایشان رسیده امید رحمت نمیداشتند نوح علیه السلام ایشان را
فرمود مَا لَكُمْ ...... چه بوده است مر شما را لَا تَرْجُوْنَ امید نمیدارید
لِلّٰهِ مر خدای را وَقَارًا بزرگ داشتنی یعنی امید نمیدارید که خدای تعالی
بزرگ گرداند شما را و نعمتها بدهد چنانکه داده بود و اگر ایمان آرید و عمل نیک کنید و بزرگی و عزت از خدای تعالی
طلب کنید نه از بتان ولِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعًا و همیشه شما را و نعمت داده است وَقَدْ خَلَقَكُمْ
اَطْوَارًا و بدرستی که آفرید شما را بارها و قبیل گونه گونه یعنی نطفه بودید علقه کرد و علقه را مضغه کرد و گوشت
و پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شدید و طفل بودید جوان و پیر گردانیدتان و محل وَقَدْ خَلَقَكُمْ
نصب بالحال و اطوار اظرف باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ چگونه
خَلَقَ اللّٰهُ آفریده است خدای تعالی سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان را بر زبر یکدیگر طِبَاقًا ماند با طبق
طبق وَّجَعَلَ و کرد الْقَمَرَ ماه را فِيْهِنَّ نُوْرًا درین هفت آسمان روشن کننده یعنی در آسمان دنیا ماه
را آفرید فاما نور او را در هفت آسمان ظاهر گردانید وَّجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا و گردانید آفتاب را

چراغ تابان یعنی همچون چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتاده رضی الله عنهم می گویند که روی آفتاب و ماه سوی آسمان ست و پشت او سوی زمین است و هفت آسمان از ایشان نور دارد چنانکه زمین باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت وَاللَّهُ أَنبَتَكُم وخدای تعالی برویانید شما را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی پدر شما را از زمین آفرید استعیر الانبات بالانشاء نَبَاتًا یعنی بیرون آوردنی از زمین پس ستید رستنی یعنی سبز شدید و پیدا شدید از زمین پیدا شدنی نباتا منصوب علی المصدر ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا پس بازگرداند شما را در زمین یعنی چون بمیراند شما را و در گورها باز برد هرگاه که خواهد وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا و بیرون آرد شما را از زمین بیرون آوردنی بقدرت کامله از بهر جزا دادن در روز قیامت باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا وخدای تعالی گردانید از برای شما زمین را همچو شادروان گسترده یعنی همچو قالینها که زمین را لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا تا میروید و میگیرید از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راههای فراخ جمع فج راههارا پیدا کرد در کوهها و دشتها تا بمقاصد خود برسید و از شهرها بشهرهای دیگر بروید و از انواع نعمتها بارید و ببرید وقد اظهر نوح علیه السلام باسم الله تعالی فی الآیات ولم یکتف بالضمیر التلذاذا باسم معبوده واظهارا المقصوده نصیب عارف ازین آیه این است که بارشاد و نظر صحیح خلق را براه حق تعالی بخواند و در آشنایی آن از ذکر حق تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین یعنی حضرت نوح علیه السلام بیان کرده است اولا دلیل از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیا از آسمان که محل نظر ایشان بود و ثالثا از تزیین آسمانها و رابعا از انشاء اصل ایشان که آدم بود از زمین و خامسا از زمین که ماوی و ممر و مسالک ایشان بود و چون بچندین دلیل قاطعه و براهین ساطعه تمرد نمودند بعد از اظهار طرق استدلال تضرع کرد بحضرت ذو الجلال و گفت قَالَ نُوحٌ گفت نوح علیه السلام بطریق تحزن و تحسر و تضجر از افعال کافران رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي ای پروردگار من مرا سعی کرد این کافران قوم من بیفرمانی کردند مرا و از سخن من روی گردانیدند وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا کسی را که مال وی و فرزندی زیاده نکرد ویرا مگر زیان کاری یعنی مرا متابعت نکردند و توانگران و کلانتران را که مال دارند و فرزندان را متابعت کردند و آن مال و آن فرزند سبب زیان دو جهانی ایشان است نصیب درویش این است که میل توانگران و ظالمان نکند

و بصحبت صالحان میل دارد و در راه فقر و صبر سعی تمام نماید که دنیا را بقائی بیشتر نیست و در آن گوشد
که از علم ظاهر و باطن بهره گیرد و عمل کند تا بدوستی حضرت مولی مشرف شود **بیت** طواف حاجیان
دارم بگرد یار می گردم ٭ نه اخلاق سگان دارم که بر مردار می گردم وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ۵
و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ایشان این بود که کلانتران و توانگران ایشان وَقَالُوا گفتند مر قوم خود را لَا
تَذَرُنَّ مگذارید هیچگونه آلِهَتَكُمْ خدایان خود را بسخن نوح که وی دروغ گوی است و دیوانه
است بطریق اجمال گفتند باز طریق تفصیل گفتند وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید این پنج بت را وَدًّا وَلَا
سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ۵ این نامهای بتان قوم نوح است وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا
و بدرستی که گمراه کردند کلانتران قوم بسیاری از مردم را و این پنج بت را جمشید ساخته بود و چون جمشید را
کشتند این بتان در میان مردم می بودند و آن پادشاه که جمشید را کشت وی نیز بت پرست بود حق سبحانه
و تعالی نوح را پیغامبری آن قوم فرستاد و آن قوم سخن وی را نشنودند پس دعا کرد نوح علیه السلام و گفت
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ ای خدای من زیاده مگردان مر کافران را إِلَّا ضَلَالًا مگر زیانکاری و هلاکت
و حق سبحانه و تعالی دعای نوح را قبول کرد و گفت مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از خطاها و کفرهای ایشان بود
أُغْرِقُوا که غرقه شدند در آب طوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس درآورده شدند در آتش دوزخ از پس آن
و بقول امام ضحاک رحمة الله علیه از یک طرف قوم نوح در آب غرق می شدند و از طرف دیگر با آتش دوزخ
می سوختند و این آیة دلیل است بر آنکه کافران را در گور عذاب باشد نعوذ بالله من ذلك فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا پس نیافتند قوم نوح خود را یاری کنندگان بدون خدا تعالی یعنی هیچکس فریاد
نرسید شان از عذاب خدا تعالی یعنی آن قوم سخن کلانتران و توانگران خود را شنودند و آن قوم که سخن
ایشان را شنیدند هیچ سود نرسانیدند نصیب درویش اینست که سخن اهل شریعت و طریقت را بشنود و از
سخن اهل دنیا دور باشد تا هلاک نشود **بیت** من سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم ٭ گرد هر در می
گردم استخوانی گو مباش ٭ چون نوح علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد و گفت وَقَالَ نُوحٌ
و گفت نوح رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ای پروردگار من مگذار از کافران
هیچ گردنده و باشنده یعنی هیچکس الدیار متخذ من الدار و ساکنها کسی که سرای کرد و در وی ساکن
باشد آورده اند که چون نوح علیه السلام این دعا کرد همه کافران هلاک شدند مگر عوج ابن عنق که وی از اهل دار

نبود زیرا که وی از بسیاری بزرگی در هیچ خانه و داری ساکن نمی توانست شد وی هلاک نشد و بزیست
تا زمان موسی علیه السلام و بر دست او هلاک شد اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی که تو اگر بگذاری ایشان را
هلاک نکنی يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا وَلَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا و نزایند مگر فرزندان
بدکردار و فاجر و کفار نیک ناسپاس یعنی کفر اختیار کننده و این دعا وقتی بود که معلوم وی شده بود
بوحی که فرزندان ایشان نیز ایمان نخواهند آورد و زنان ایشان عقیم شدند پس از آمدن عذاب ایشان
بچهل سال چون کافران را دعای بد کرد و مؤمنان را دعای نیک کرد گفت رَبِّ اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار
من و آفریدگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر مادر و پدر مرا و هر دو مؤمن بودند وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ
مُؤْمِنًا و بیامرز هر کسی را که در آید در خانهٔ من یعنی در کشتی و یا در مسجد وی و یا در دین وی او مؤمن باشد
چنین گفت تا ابلیس شامل نشود اگرچه داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز
همه مردان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت و درین اشارت است که انبیا و اولیا مظهر قهر اند بر
اعدا و مظهر لطف اند بر اولیا **بیت** در جنگ چو آهنیم و در صلح چو موم / بر دوست مبارکیم و بر دشمن
شوم وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِيْنَ اِلَّا تَبَارًا و میفزای و زیاده مکن ستمکاران را مگر هلاکت و عقوبت التبار
والتبیر هلاک کردن ست دعا کرد کافران را و مؤمنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافرانند تکرار
شود و دعای او مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاهر شد امید میداریم که بر همه مؤمنان رحمت کرده شود
و همه ستمگاران بقهر هلاک کرده شوند ای درویش سعی نمای تا از مومنان باشی و از کافران و ظالمان نباشی
تا بقهر هلاک نگردی وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من قراءها کان من
المومنین الذین یدرکهم دعوة نوح علیه السلام

سورة الجن مكية وهي تسع وعشرون آية وركوعان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

قُلْ بگوای محمد کافران مکه را و غیر ایشان را اُوْحِيَ اِلَيَّ وحی فرستاده شد بمن اَنَّهُ اسْتَمَعَ بدرستیکه
گوش داشتند فَقَالُوْا نَفَرٌ گروهی مِّنَ الْجِنِّ از پریان فَقَالُوْا پس گفتند اِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که شنودیم ما قُرْاٰنًا
خواندنی عَجَبًا عجب که هرگز باین بلاغت و فصاحت و خوبی سخن نشنوده بودیم يَهْدِيْ اِلَى الرُّشْدِ راه

مینماید بصواب و دین راست الرُّشْدُ وَالرَّشَادُ وَالرَّشَدُ راه راست یافتن و راه نمودن فَآمَنَّا بِهٖ
پس ما ایمان آوردیم باین قرآن وَلَنْ نُّشْرِكَ بِرَبِّنَآ اَحَدًا و هرگز شریک نیاریم بعد ازین بخدای خود
هیچکس را و درین سخن اشارت است بفضل بیحد خدای تعالی بنسبت این پریان و سرزنش است کافران مکه را که ایمان
نمی آرند با وجود آنکه خود را از عقلاء و فصحا میدانند و بتان را شریک میدارند بحضرت واجب الوجود و یکبار پریان
قرآن را شنودند ایمان آوردند و ایشان دایم می شنوند و نمی گروند قوله ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ
يَّشَآءُ و در سیر النبی علیه السلام آورده اند که این قصه در سال دهم از نبوت بود و آن چنان بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در قریه نخل محمود با یاران خود نماز بامداد می گذارد که گروهی از پریان آمدند و قرآن را شنودند و
رقت و وجد در دلهای ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در دلهای ایشان
پدید آمد بطاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند شبی در پیش رسول علیه السلام ایمان آوردند
و در لیلة الجن غیر عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه کسی دیگر با رسول نبود و عبد الله ابن مسعود گفت که رسول
علیه السلام خطی کشید و مرا فرمود تا درمیان آن خط نشستم و رسول علیه السلام رفت و پریان را دعوت کرد
باسلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و در صحیح مسلم آورده است که هیچکس از صحابه با وی نبود و رسول علیه السلام
گفت که پریان بر سه نوع اند بعضی همچو مرغان با پر و بال در هوا می پرند و بعضی بصورت سگان و ماران اند و بعضی
بهر جنسی و صورتی که خواهند می گردند و لیلة الجن در مکه است در موضعی که آنرا حجون گویند این حجون گورستانیست
متبرک در مکه همچنان گورستان بقیع در مدینه و کلانتر آن نفر که استماع قرآن کرده بود نام وی عمرو بود و عبد الله ابن
مسعود گفت از قومی شنودم که گفتند ما در سفر بودیم ماری دیدیم کشته و در خون غلطیده یکی از ما آن مار را در زیر
زمین کرد و ما رفتیم بعد قومی پیش آمدند و گفتند که از شما عمرو را که در زیر خاک دفن کرد و گفتیم عمرو کیست گفتند آن
مار که شما او را دفن کردید در فلان موضع آن از یاران رسول بود و از پریان و نام او عمرو بود و استماع قرآن کرده
بود و در میان دو قبیله از پریان جنگ شد یکی فریق مسلمان بودند و عمرو از ایشان بود و فریقی دیگر کافر
کافر عمرو را کشتند و مرتبه شهادت یافت وَاَنَّهٗ تَعٰلٰى جَدُّ رَبِّنَا هر آئینه بلند است بزرگواری پروردگار ما
التعالی بلند شدن الجد بزرگواری بیان بزرگواری کرد و گفت مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا نگرفته است هیچکس را
بزنی و فرزندی چیزی که گرفتن زن از نقصان است و حضرت او از نقصان منزه است الضمیر فی انه للشان
قرئ فی السبعة وانه بالکسر عطفا علی انا سمعنا الانه مبتدا محکی بعد القول وکذلک

البواقی وهي ثلثة عشر موضعا وبالفتح عطفا على انه استمع فيكون من الموحى اليه اى الى النبي عليه السلام او على الهاء في امنا به مكانه اى قيل فامنا بانه تعالى جد ربنا او على الجار والمجرور فكانه قيل صدقناه وصدقنا انه تعالى جد ربنا وهذان الوجهان الاخيران اولى معنى ولفظا للقرب وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا هر آئینه بود که میگفت بیخرد ما بر خدای تعالی گفتنی دور از حق ودروغی بزرگ وآن ابلیس بود ویا کافران جن لعنهم الله تعالى عليهم که شریک میگفتند مر حق تعالی را واثبات زن وفرزند میکردند پریان گفتند که چون ما قرآن شنودیم دانستیم که این دروغ بوده است که حق تعالی را شریک باشد وزن وفرزند چون در قرآن منع کرده شده است ودلیل عقلی نیز این اقتضا میکند پس ما را دلیل عقلی وسمعی حاصل آمد ودانستیم حق را ودرین تعریض است مر کفار را که ایشان معاند اند و بیعقلند السفیه بیخرد والسفها جماعت الشطط دوری الضمیر في انه للشان وكان ويقول له تنازعا في سفيهنا او سفيهنا اسم كان ويقول خبره مقدما عليه على الله متعلق بيقول وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وبدرستی که ما گمان می بردیم که هرگز نگوید آدمی و پری بر خدای تعالی دروغی یعنی گمان می بردیم که ایشان راست می گویند که خدای تعالی را زن است وفرزند وشریک تا ما قرآن را شنودیم دانستیم که ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان بیزار شدیم ومسلمان گشتیم كذبا صفت مصدر محذوف اى قولا كذبا اى مكذوبا فيه وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا وبدرستی که بودند مردانی از آدمیان که پناه می گرفتند بمردانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناه گیرنده پریان را تکبر وبزرگی وبیدادی وتباهی کردند معنی رهق این است یا زیادت کردن پریان آدمیان را گمراهی وتباهی بسبب آنکه بایشان پناه گرفتند در جاهلیت وکافری رسم این بود که چون کافران بسفر رفتندی ودر بیابان فرود آمدندی گفتندی ما پناه می گیریم بکلانتر پریان این موضع از بدی قوم او واز ین سخن پریان را تکبر وگمراهی زیادت شدی که آدمیان می ترسند از ما وپناه می گیرند بما پس این پریان که قرآن را شنودند دانستند که هیچکس کسی را فریاد نمی رسد مگر الله تعالی وپناه گرفتن روا نیست مگر بحضرت رب العزت او از ین برگشتند وتوجه بحضرت او جل جلاله کردند پس مؤمن موحد باید که چون بترسد در بیابانی یا در سفر یا در حضر بگوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وبگوید قل رب اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون ومعوذتين را بخواند وبگوید اعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر ما

ماخلق وذرأ وبرأ هیچ چیزی بوی ضرر نرساند انشاءالله تعالی ویکی از یاران رسول
صلی الله علیه وسلم گفت که در وقت کفر وکافری در سفر بودیم در بیابانی ناگاه گرگی آمد وگوسفند
از رمه شخصی گرفت ومی برد آن شخص فریاد کرد که ای کلانتر پریان ما در پناه تو آمده ایم و بتو پناه
می گیریم آوازی شنیدیم که ای گرگ گوسفند را رها کن که وی بما پناه گرفته است در حال گرگ
گوسفند را رها کرد و برفت واین استدراج باشد نعوذ بالله من ذلک نصیب تو اینست که پری خوانی
نکنی که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود واعتقاد بکتاب طالع و حشویات نادان نکنی و
بوی سوختن وچراغ نهادن از برای دفع حضرت پریان نکنی وَاَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ
اَنْ لَّنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا و بدرستی که پریان گمان می بروند چنانکه شما کافران گمان می برید که هرگز
زنده نکند خدای تعالی هیچکس را بعد از مردن پریان که قرآن را شنودند این چنین گفتند واز این
اعتقاد برگشتند واین نیز تعریض است مر کافران مکه را ویحتمل ان یکون الضمیر فی انهم
وظنوا راجعا الی رجال من الانس وَظَنَنْتُمْ کان خطابا للجن علی سبیل الموعظة من
المستمعین وقیل این دو آیت از سخن پریان نیست بلکه از جملهٔ وحی است وهو عطف علی انه
استمع تقدیره علی هذا قُلْ اُوحِيَ اِلَيَّ اَنَّهُ کان رجال من الجن الایه وانهم ای کفار الجن
ظنوا کما ظننتم ای ایها الکفار من الانس والاول اولی بقرینة ما قبل الایتین وما
بعدهما وهو قوله تعالی وَاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيْدًا
وَّشُهُبًا و پریان گفتند بدرستی که ما بسودیم آسمان را یعنی خواستیم که بآسمان برائیم پس یافتیم آسمان را
پر کرده شده از نگاهبانان قوی وستارگان روشن الحرس جمع حارس معنی فهو اسم جمع ولذلک
وصف بشدید الحراسة نگاهبانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پارهٔ از شعلهٔ نور ستارهٔ که انداخته شود
بدیو تا گریزد و بر آسمان بر نیاید وَاَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ باز پریان گفتند بدرستی که ما بودیم
که می نشستیم در جایهای نشستن از آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان یعنی پیش ازین ما می توانستیم که بر آسمان
برائیم ودر کجا خواستمی نشستمی وسخن فرشتگان شنودمی فَمَنْ يَّسْتَمِعِ الْاٰنَ يَجِدْ لَهٗ شِهَابًا رَّصَدًا پس
هر که از ما اکنون میخواهد که بر آسمان برود وگوش دارد سخن فرشتگان را می یابد از برای خود ستارهٔ را که راه او را
نگاه دارد ومی زندش ونمی ماندش تا بآسمان بر آید مقاعد جمع مقعد است جای نشستن الآن بمعنی اکنون وهو مبنی

علی الفتح بملازمة لام التعریف الرصد نگاهبانان اسم جمع او جمع راصد الرصد والرصود چشم واشتن ونگاه داشتن وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا و بدرستی که ما نمیدانیم که بلاء و عقوبت خواسته شده ست باهل زمین یا خواسته ست باهل زمین پروردگار ایشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمی دانیم چنانکه پیشتر ازین میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان بسبب نیکی اهل زمین ست یا بسبب بدی ایشان عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت که هر قبیله از پریان کسان بودند که بر آسمان برشدندی و جائی نشستندی چون وحی آمدی بآسمان فرشتگان شنیدندی آوازی مثل آواز آهن که بر طاس زده شود همه فرشتگان سجده کردندی تا وحی آمدی پرسیدندی که این چه وحی آمد اگر حکمی بودی که همه در آسمان بودی پس قبول کردندی واگر وحی حکمی بودی که تعلق بزمین داشتی از قحط و وبا و فراخی و مردن و غیر آن با یکدیگر فرشتگان گفتندی و پریان شنیدندی و آن خبر را بدوستان خود که پری پرستان بودند و منجمان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار با آن آمیختندی و سبب فساد خلق شدندی چون حق تعالی محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم بخلق فرستاد و آسمان را پر نگاهبانان کرد تا دیوان را منع کنند و در کشاف آورده ست که رفتن ستاره پیش از رسول صلی الله علیه وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را بخلق فرستادند آسمان پر شد از نگاهبانان فان قلت پس این پریان که گفتند فوجدناها ملئت ... انا لمسنا السماء تا آخر از آن کسان بودند که قرآن را استماع کرده بودند یا از غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و ظاهر این ست والله تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند ابلیس علیه اللعنة گفت کار بزرگ در زمین پیدا شد که پریان را از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستاد تا از هر اقلیمی یکمشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین بنی تهامه ست یعنی در زمین عرب پیدا شده ست و این نشان پیغامبر آخر الزمان ست و معجزهٔ اوست بعد از آن پریان را فرستاد تا ایشان تفحص این معنی بکنند ایشان بزمین عرب آمدند مصطفی را صلی الله علیه وسلم یافتند در نماز که قرآن می خواند چون بقوم خود باز گشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه بوده ست وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و گفتند پریان بدرستی که از ما نیکان و پارسایان هستند وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و بودیم ما بر رویها و مذهب های مختلف یعنی جهودان

و ترسایان و گبران و این سخن پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پند می دادند تا ایمان آرند و دین مسلمانی را قبول کنند و چنانکه بودند نباشند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقة راه طرائق جماعة القدد پاره از چیزی قدد جماعت والمضاف من قوله کنا طرائق محذوف ای کنا اصحاب مذاهب مختلفة شبه المذاهب بالطرق المختلفة فالاستعارة مصرحة وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که دانستیم ما که پریانیم بیقین أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ که هرگز ما عاجز نتوانیم کرد خدای عز و جل را در زمین اگر بما چیزی رساند از بلا و عقوبت وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا و هرگز او را عاجز نتوانیم کرد بگریختن یعنی از آنچه خواهد بما نتوانیم گریختن و ما بوی ضرر نتوانیم رسانیدن المراد بالظن العلم الاعجاز عاجز کردن و در گذشتن هربا ای هاربین الهرب گریختن وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ و بدرستی که ما چون شنیدیم راه راست را یعنی قرآن را که راه راست مینماید گرویدیم ما باو و تصدیق کردیمش فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا پس هرکه بگرود بخدای خود پس نترسد کم کردن را و ظلم کردن را یعنی کم نکنند ثواب طاعت او را و زیادت نکنند عذاب معصیت او را المبتداء محذوف ای فهو لا یخاف البخس کم کردن رهقه رسید بوی رهقا یعنی نترسد رسیدن ستم را از حق تعالی وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از ما پریان مسلمانند وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ و از ما ستمگارانند و ظالمان و کافران فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا پس هرکه اسلام آورد پس ایشانند که طلب کردند راه راست را و قصد کردند راه حق را القسوط بیدادی کردن الاقساط داد دادن التحری ثواب بهشت و قبل منزلوار بهشت بعد ازین یاد کرد عذاب کافران و ظالمان را و گفت جل جلاله وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا و اما ستمکاران و کافران پس باشند هیزم مر دوزخ را وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ ان مخففة من الثقیلة و ضمیر الشان اسمها محذوف یعنی بدرستی که شان و کار این است که اگر ایستادندی اهل مکه بر راه اسلام یا همه آدمیان و پریان اگر ایمان آوردندی و راستی کردندی لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا هرآینه ما ایشان را دادمی آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادمی ایشان را چون نعمتها باب باران می شود آب گفت و نعمتها خواست ذکر سبب و اراده مسبب از بلاغت است لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا آزموديم ایشان را بدادن نعمت که شکر می گویند یا نی چون نعمتها بسیار شود باید که شکر نیز بسیار شود تا نعمت بیاید زیاده شود قوله تعالی وَلَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ

مصرع ای شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو **نظم** من بیتو وفی قرار نتوانم کرد ٭ احسان ترا شمار نتوانم کرد ٭ گر بر تن من زبان شود هر موئی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ٭ نصیب عارف اینست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آرد تا مشرف بزیادتی معارف الٰهی شود کما قال النبی صلی الله علیه وسلم استقیموا ولن تحصوا یعنی راست باستید وثمره آنرا شمار نتوانید کرد یا ثمرهٔ آنرا اندانید یا نتوانید راست ایستادن الاستقامة راست ایستادن الاحصاء دانستن و توانستن و شمار کردن قال سید الطائفة جنید بغدادی رحمة الله علیه کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة فان الرب عز وجل یطلب الاستقامة والنفس تطلب الکرامة چون جزای استقامة را یاد کرد و سزای عدم استقامة را نیز یاد کرد وگفت ومن یعرض عن ذکر ربه و هر که روی بگرداند از یاد کردن پروردگار خود و طاعت او نکند یسلکه در آورد ش عذابا صعدا در شکنجه سخت تر و دشوار تر الصعد سخت و دشوار نصیب مؤمن طالب و مرید صادق این ست که دائما بذکر حضرت مولی مشغول باشد و ملول نگردد و روی نگرداند تا بعذاب فرقت و نایافت دولت ابدیه مبتلا نگردد ونعوذ بالله من ذلك اوقات او قات ذکرست و صفا صفای ذکر رباعی از ذکر همی نور فزاید ماه را ٭ در راه حقیقت آورد گمراه را ٭ هر صبح نماز شام ورد خود ساز ٭ خوش گفتن لا اله الا الله را ٭ قال النبی علیه السلام حکایة عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی باید که تلقین ذکر از کامل مکمل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفهٔ وی تا نتایج آن ظهور کند حضرت شیخ ما رحمة الله علیه می فرمودند که از مقلد کامل کار بر نمی آید کامل مکمل می باید وان المساجد لله و بدرستی که همه مسجدها یا همه روی زمین یا همه اعضا که بآن سجده کرده می شود مر خدای تعالی راست فلا تدعوا مع الله احدا پس مخوانید با خدای تعالی هیچکس را یعنی کافر مشوید و اخلاص پیش آرید مساجد جمع مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم باشد جای سجده کردن چون مسجدها خدای تعالی را باشد در وی بازرگانی مکنید و در وی سخن دنیا مگوئید و در وی خصومت مکنید و آواز بلند مکشید و در وی راه مسازید و جای باشیدن مسازید و جز طاعت در وی کار دیگر مکنید بدانکه نگاه داشتن حرمت مسجد از آداب دین ست و مسجد فاضل تر ست از جمله موضعها که در آسمان و زمین ست چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام جبرئیل را گفت سل عن ربك عن احب البقاع الیه لا علق بها قلبی فعرج جبرئیل

ثم نزل فقال یا محمد قال الله تعالی شر البقاع الاسواق وخیرها المساجد جبرئیل علیه السلام گفت که الله تعالی میفرماید که بهترین موضعها مسجدها ست و بدترین موضعها بازارها ست و در قنیة الفتاوی آورده است که بهترین ذکر آنست که خفیه در بازارها باشد یعنی بذکر خفیه در بازارها مشغول باشد که خرید و فروخت او را باز ندارد و از ذکر الله و در وقت خواجه ما رحمة الله علیه در بازار بخارا ذاکران بسیار بودند روزی درویشی صاحب وقت در بازار بخارا رسا فرا آمد و گفت در شهرهای دیگر در خانقاه ها و مسجدها این مقدار ذاکر نیست وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ قیل هذا عطف علی انه استمع فی اول السورة یعنی بگو ای محمد که وحی آمد بمن بدرستی که چون ایستاد بنده خدای تعالی یعنی محمد علیه السلام در قرائة نخله می خواند خدا را یعنی نماز بامداد می گذارد و قرآن می خواند كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا خواستند بر این که باشند بروی افتادگان یعنی انبوهی کنندگان و بر زبر یکدیگر افتندگان یعنی ازدحام کردند و بر شنیدن قرآن رغبت نمودند و خواستند که بر یکدیگر افتند والضمیر فی انه للشان يدعوه حال ای داعیا ایاه اللبد بالکسر جمع لبدة وهی الجماعة واللبد کحطم بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقرات بها وقیل این ابتدا اخبار ست از حق تعالی چون بنده مؤمن یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبری آشکارا کرد و گفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و قرآن میخواند و خلق را بوحدانیت و عبادت می خواند خواستند کافران که باشند هلاک کنندگان وی و گرد آمدند بروی فاما حق تعالی وی را نصرت داد و نگه داشت او را از شر ایشان و این مناسب ترست بآیت آینده که قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي بگو ای محمد بدرستی که می خوانم و بندگی میکنم پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا و انباز نمی آرم بخدای خود هیچکس و هیچ چیز را القراة قل و قال قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا بگو ای محمد که من نتوانم که شما را زیانی رسانم و کفر و کافری دهم شما را یا راه راست دهم شما را و در دست من هیچ اینها نیست جز پیغام رسانیدن حق را هر که قبول کند از عذاب خلاص یابد و هر که قبول نکند بعذاب مبتلا شود الضر گزند رسانیدن قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ بگوای محمد تو هرگز نرهاند مرا از عذاب خدا تعالی هیچکس وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و هرگز نیابم از غیر خدا تعالی پناه گاهی که بوی گریزم و نرهاند مرا از عذاب خدا تعالی هیچکس إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ مگر رسانیدن شریعت بخلق و بیان کردن پیغامهای خدا تعالی این دو چیز مرا پناه باشد و رهاننده از عذاب و سبب عزت من

در دنیا و عقبی باین تقدیر بلاغا بدل باشد از ملتحدا و رسالاته عطف باشد بر بلاغا و روا باشد که استثنا
باشد از لا املک لکم ضرا و باقی کلام معترضه باشد لکن الاول اولی ویخطر ببالی ان یکون
الا بمعنی غیره و یکون صفة لملتحدا نصیب اہل حق اینست که در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکنند
و مدد و عزت خود جز رسانیدن شرایع و بیان کردن احکام شرع ندانند و مارا بتجربه معلوم شده ہست
که ہرچند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کرده می شود با خلاص ایشان نیک می نماید و ہمہ دوست
می شوند بتائید الله تعالی الا لحاده رهانیدن الملتحد پناه گاه الالتجاء پناه گرفتن وَمَن يَعْصِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ و ہرکه گناه گار شود و بفرمان شود خدا یتعالی او رسول ویرا فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ
پس بدرستی که ویرا باشد آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاودانه باشد در آتش دوزخ
ہمیشه یعنی ہرکه کافر شود و ایمان بخدا یتعالی و رسول وی نیاورد و ہمیشه در دوزخ باشد نعوذ بالله من ذلك
مراد از عصیان اینجا کفرست من شرطیه فلذا جزم یعص بحذف الیاء فان له جزاه وحد الضمیر فی له نظرا
الی لفظ من وجمع خالدین نظرا الی معناه وهو حال مقدرة ای ثبت لهم نار جهنم
مقدرین الخلود فیها علی انفسهم حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ ای مهلهم الله تعالی
یعنی الله تعالی مهلت داده ہست این کافران را تا چونکه ببینند آنچه بیم داده می شوند بآن یعنی قهر خدای
تعالی را ببینند در دنیا و عقبی فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا پس بدرستی که بدانند
یا زود بود که بدانند که کیست سست تر یاری کننده وی و کیست کمتر شمار لشکر وی و این چنان بود که
کافران می گفتند که ای محمد کار بزرگ پیش گرفته و ہمه عالم بتو دشمن اند و ترا یاری کننده نیست و لشکر نداری
ما بر تو میترسیم از این دعوی پیغامبری باز گرد تا ما ترا نصرت دہیم حق سبحانه و تعالی در روز جنگ بدر
بایشان نمود و در آخرت نیز بنماید شان که مدد و بسیاری یاری کراست الضعف سست شدن
علق تعلمون الاستفهام بعده ناصرا تمیز وکذا عددا من بنسبته الجملة
ای من اضعف چون کافران گفتند که این کی خواهد بود که عذاب بیاید این آیت آمد قُلْ إِنْ أَدْرِي
أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ بگو ای محمد که من نمیدانم که نزدیک ہست آنچه وعده کرده می شوید و بیم داده
می شوید از عذاب حق تعالی یا دور ہست أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا یا کرده پیدا کرده ہست الله تعالی
مر این عذاب را وقت معینی یعنی من نمیدانم تا که خبر کرده نشوم که دور ہست این عذاب یا نزدیک عَالِمُ

الغیب ای ہو عالم الغیب یعنی اللہ تعالی علم غیب را می داند فلا یظہر علی غیبہ احدا پس دانا
نگرداند بر غیب خود ہیچکس را الا من ارتضی من رسول مگر کسی را پسندد از پیغمبران که او را بغیب
خود دانا گرداند بوحی یا بالهام یا بمشاہدہ اسباب یا بجواب و صاحب کشاف گفتہ ست که درین آیتہ
ابطال کرامات ست مر اولیا را از بہر آنکه آنکسانی که کرامات را نسبت کردہ میشود بایشان اگرچہ پسندیدہ
باشند فاما رسول نیستند و عبارتہ ہذا و فی ہذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیہم
وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل الی اخرہ بدانکه معتزلہ کرامات اولیا را منکرند
و این مسکین از ایشان بودہ ست امام فخر الدین رازی وی را مسکین می گوید حق مذہب سنت و جماعت ست
که کرامات اولیا حق ست چنانکه در علم کلام مذکور ست و این آیت دلالت بر ابطال کرامت نمی کند بر تقدیر تسلیم
اگر دلالت کند بر یک نوع اطلاع بر غیب دلالت می کند نہ بر جمیع آن و بدانکه انکار اطلاع بر غیب مر غیر
رسول مصطلح را انکار نص قرآن ست قال اللہ تبارک وتعالی واوحینا الی ام موسی الی قولہ
انا رادوہ الیک وجاعلوہ من المرسلین و مادر موسی علیہ السلام رسول مصطلح نبود و از وقت
ولادت او تا وقت نبوت مدت مدید بودہ ست و نیز انکار ست مر چیزہا را که از صحابہ و مشایخ کبار مروی ست
و ما نیز بسیار چیزہا را مشاہدہ کردہ ایم از اولیا پس این آیت را تاویل باشد واللہ تعالی اعلم بخاطرم می آید
که بطریق منع بگویم مر معتزلہ را که چرا نشاید که مراد از غیب لوح محفوظ باشد چنانکه در سورۂ ن والقلم گفتہ
ست صاحب کشاف فی قولہ ام عندہم الغیب فہم یکتبون ای اللوح و در سورۂ والنجم ام عندہ علم الغیب
ای اللوح یا معنی غیب وحی باشد بطریق معہود و این معنی مناسب ست درین محل یا چرا نشاید که از رسول معنی
لغوی مراد باشد چنانکه معتزلہ می گویند درین آیت قولہ تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
قالوا المراد بالرسول العقل علی ما علم فی الاصول و رؤیای صالحہ از نبوت ست قال النبی
علیہ السلام لم یبق من النبوۃ الا الرؤیا الصالحۃ وقال النبی علیہ السلام اتقوا فراسۃ المؤمن فانہ
ینظر بنور اللہ و قیل الفراسۃ من غض بصرہ عن المحارم وامسک نفسہ عن الشہوات و
عمر قلبہ بدوام المراقبۃ و یعود اکل الحلال لم یخط فراستہ بنور اللہ تعالی وقال الرؤیا
الصالحۃ جزء من ستۃ واربعین جزءا من النبوۃ وفی الرؤیا اطلاع علی الغیب و ہر کہ اولیا را
بشناسد و اندکہ آنچہ اہل سنت و جماعت گفتہ اند حق ست و اگر محب ایشان باشد و صحبت ایشان یافتہ باشد

دل مرده او بانفاس شریفه ایشان زنده گردد و انکار ایشان نکنند **مثنوی**
هین که اسرافیل وقتند اولیا ؛ مرده را زیشان حیاتست و نما ؛ جانهای مرده اندر گور تن
برجهد ز آوازشان اندر کفن فَاِنَّهٗ پس درستی که خدای تعالی یَسْلُكُ در می آرد مِنْۢ بَیْنِ
یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ رَصَدًا از پیش پیغمبر و از پس او نگاهبانانرا یعنی فرشتگان را
می فرستد تا نگاه دارند آن بنده فرستاده شده را به پیغمبر تا ابلیس علیه اللعنه و دیوان او را گمراه
نگردانند چون حق تعالی وحی فرستادی گرد اگرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاه داشتندی چون
ابلیس لعین خود را بصورت فرشته ساختی و آمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را خبر کردندی
که این ابلیس است که می آید و اولیاء الله نیز محفوظان حق اند **رباعی** زانجا که جمال و جاه
جانانه ماست ؛ عالم همه در پناه جانانه ماست ؛ ما را چه از آنکه عالمی خصم شوند ؛ پیش و پس ما
سپاه جانانه ماست ؛ و اولیا علما بالله اند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی
متبوع ایشان قال النبی صلی الله علیه وسلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قال
علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته صفت اولیاء الله را نهایتی نیست **بیت**
برترند از عرش و کرسی و خلا ؛ ساکنان مقصد صدق و صفا ؛ اللهم اجعلنا منهم
وارزقنا متابعتهم ومحبتهم وصحبتهم لِیَعْلَمَ تا بداند خدای تعالی در حالی چنانکه
میدانست در ماضی و میداند در استقبال ای فعل ذلک لیعلم اَنْ قَدْ اَبْلَغُوْا این را که بتحقیق
رسانیده اند پیغمبران رِسٰلٰتِ رَبِّهِمْ پیغامهای خدای تعالی را و تقصیر نکردند و قیل تا بیان
کند الله تعالی و یا تا بداند رسول که رسانیدند فرشتگان پیغامهای خدای تعالی را وَاَحَاطَ
بِمَا لَدَیْهِمْ و فرا رسیده است علم حق تعالی با آنچه نزد ایشان است که تبلیغ رسالات کردند بی تغییر و
تقصیر وَاَحْصٰی كُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا ۵ و دانسته است خدای تعالی شمار همه چیزها را و قطرهای باران را
و ریگ بیابان را و کفک دریاها را و احوال بندگان را نصیب مؤمن این است که با ادب باشد
و از مخالفت حضرت او بر حذر باشد تا بعقوبت او گرفتار نگردد

سورة المزمل مكية وهي عشرون آية وفيها ركوعان

بسم الله الرحمن الرحيم

يا أيها المزمل ای در جامه بخود پیچیده وقیل ای آراسته بلباس پیغمبری قم الليل برخیز در شب وشب را بیدار دار و نماز بگذار و قرآن بخوان و ذکر بگوی إلا قليلا مگر اندکے از شب کہ آن اندک نصفه یا نیمه شب باشد او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قليلا تا دو دانگ شب او زد عليه یا زیادت کن بر نیمه شب تا بمقدار چهار دانگ او را اختیار دادند درین کہ بیدار باشد نصف را کہ سه دانگ باشد یا کمتر از نیم شب کہ دو دانگ باشد یا زیادت بروی کہ چهار دانگ باشد وسبب نزول این آیت آن بود کہ چون وحی آمد ترسید رسول علیه الصلوة والسلام کہ دیوانہ شود وگفت زملونی یعنی در جامہ پیچید مرا جبرئیل آمد وگفت یا أيها المزمل و مزمل در اصل متزمل بود تا را بزا بدل کردند و ادغام کرده شد مزمل بتشدید الليل ظرف قم نصفه بدل منه چون این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بایاران بیدار می بودند در شب و نماز میگذاردند چون دشوار بود دانستن نیمه شب و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب بیدار می بودند از ترس آنکه تقصیر نشود در فرمان تا پایهای شان ورم کرد و رنگهای روی ایشان زرد گشت حق تعالی این حکم را از ایشان برداشت و پنج وقت نماز بر ایشان فریضه شد و در حدیث آمده است کہ هر کہ نماز خفتن و نماز بامداد را بجماعت بگذارد ثواب کسی یابد کہ همه شب بیدار بوده باشد و نماز کرده باشد و بیک قول تا یک سال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا آخر عمر فرض بود و بیک قول و بقول دیگر نفل بود و نزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن و دوازده رکعت نماز بعد از نیم شب گذاردن مستحب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است و در نماز شب فضائل بسیار است چنانکه در احادیث آمده است خدا تعالی همه را توفیق بخشد ورتل القرآن ترتيلا و آهسته خوان قرآن را یعنی باداء حروف ونگاهداشت وقوف الترتیل آهسته وکشاده خواندن و در حدیث آمده است کہ قرآن خوان را در روز قیامت گفته شود کہ در بهشت در آی قرآن میخوان باهستگی و بدرجهای بهشت برمیرو چنانکه در دنیا می خواندی کہ آخرین درجه تو باز پسین آیتی باشد کہ برخواندی و عبد الله ابن مسعود گفت رضی الله تعالی عنه کہ قرآن را باهستگی بخوانید و زود زود مخوانید چنانکه شعر را میخوانید و بایستید در موضع عجایب وی و دلها را حرکت دهید یعنی بوعده و وعید دلها را متحرک

سانید و قصد شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر می گوید که چون در بلدهٔ فاخره
بخارا در آمدم و از شهر هرات آمده بودم در منزل فتح آباد مقابل قبر حضرت سیف الحق
والدین الباخرزی رحمة الله علیه بحجرهٔ بودم و دران می بودم شبی بخاطرم آمد که بکدام علم از علمها
مشغول شوم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند آهسته آهسته
بخاطرم آمد که چرا آهسته می خوانند باز هم در خواب بخاطر رسید که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا
در حق ایشان هست و باین اشارت بقراءة تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی قیام نموده اند
بود و این رؤیای صالحه در سنهٔ اثنین وثمانین وسبعمایه و بسبب این امتثال اشتغال
بتفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن ببرکت اشارت مصطفویه علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات ضبط شد و هم درین اوقات حضرت شیخ العالم شیخ سیف الدین رحمة الله علیه را
در خواب دیدم مرا گفت بگوی لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ إِنَّا
سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ○ بدرستی که می اندازیم ما بر تو گفتاری گرانمایه یعنی وحی میفرستیم
بر تو کتابی که در وی حکمهای بزرگ هست و گرانست بر کافران و منافقان یا کتابی که در وی معانی
و دقائق و حقایق بسیارست و سبک و بیمعنی نیست یعنی شب بیدار باش و در کار باش
و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان هشیار باش که ما ترا بکار بزرگ
رسانیدیم و به پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود
نصیب درویش و مرید صادق این ست که شب بیدار بر اشعار خود سازد و بتلاوت
قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شایستهٔ بار گران ولایت و ارشاد گردد
بار و برین درگاه بمقدار بارست و از عزیزان نقلست که می گفتند که هر گاه سه دل جمع شوند
کار بنده برآید دل شب و دل قرآن که یس ست و دل مؤمن إِنَّ نَاشِئَةَ
اللَّيْلِ بدرستی که برخاستن در شب از خواب هِيَ أَشَدُّ وَطْأً سخت ترست بر
نمازکننده از جهة ایستادن الوطی کف پای بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب
و نماز گذاردن بعد از خواب سخت ترست از نماز گذاردن روز و اگر وطاً خوانی معنی این

باشد که نماز در شب موافق‌تر است یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق‌تر است در نماز شب
از نماز روز چون در شب خلق آرمیده اند و شغلی نیست حاصل آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر است
از نماز روز **وَأَقْوَمُ قِيلًا** ط و راست‌تر است از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب
بحضور دل نزدیک‌تر است و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر پیدا می شود و قیل ناشئة
الليل ساعتهای شب وقیل تن خیزنده بشب فعلی الاول الناشئة مصدر کالعافية
وعلی الثانی اسم فاعل من نشأت السحابة اذا ظهرت درین آیت اشارت فضیلت
نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام
الليل فانه داب الصالحین قبلکم وقربة الی ربکم ومکفرة للسیئات
ومنهاة عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است **إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا
طَوِيلًا** ط بدرستی که ترا ای محمد در روز آمد شد دراز است و مشغولی و تصرف در کارها است
بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و استعداد جهاد و غیر آن پس در شب بیدار باش و قرآن
بخوان و راز گو بحضرت رحمن چون روز فرصت بیشتر نداری در شب عبادت کن پنهان و درین
آیت اشارت است که محل راز نماز شب است عذر تقصیر روز در شب باید خواست **بیت**
گر نداری روز تو پروای ما ۞ شب بیا یا شب زیارت منم ۞ و در حدیث آمده است از صحاح
ستة انه قال النبی صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارك وتعالی کل لیلة
الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخر یقول من یدعونی فاستجیب
له من یسئلنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له وفی روایة المسلم ثم یبسط یدیه
ویقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر الفجر وقال النبی صلی الله علیه وسلم
ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله فیها خیرا من الدنیا والاخرة
الا اعطاه ایاه وذلك کل لیلة من المصابیح حضرت شیخ جنید را رحمة الله علیه در خواب دیده
پرسیده شد که حال چیست جواب گفت که تاهت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا
الا رکعات رکعناها فی جوف اللیل یعنی فانی شد عبارات و تعبیرات و تصنیفات و تصنیف مکر
فایده نکرد ما را جز چند رکعت نماز که در دل شب گذاردم و قیل بدرستی که ترا در روز وقت قیلوله است

پس بروز راحتی برگیر تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبح النوم وعلی الاول السبح السیر اسراعًا والاقبال والادبار فی الامور ومنه السباحة فی الماء لان فیها اضطرابا واقبالا وادبارًا یکی از اکابر گفته است که من هرگز در سفر و حضر قیلوله را نماندم تا در شب بیدار توانم بود در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همه کارهای خانه خود کردی از بهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیارست و روزی حضرت علیه السلام در خانه درآمد و عائشه رضی الله عنها نان می پخت حضرت گفت یا عائشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان ساخته در تنور بست همه نانها پخت و آن نان نمی پخت عائشه گفت یا رسول الله همه نان پخت و نان شما نمی پخت گفت یا عائشه دست من بروی رسیده است آتش بروی کار نمی کند امید میداریم که هرچند گناه کاریم فاما دوستی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم داریم حق تعالی ما را از آتش دوزخ نگاه دارد و بمنه وکرمه وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ه و ببر از خلق بوی ببریدن بزرگ یعنی خبر دوستی وی در دل هیچ دوستی دیگر مدار **بیت** زغیرت خانهٔ دل را زغیرت کرده ام خالی ؛ که غیرت را نمی شاید درین خلوت سرا رفتن **رباعی** تا در نزنی بهرچه داری آتش ؛ هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش ؛ ما را خواهی خطی بعالم درکش ؛ کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش ؛ و این معنی را اهل سلوک نفی ما سوی الله می گویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید یعنی از لیه و خدمت شیخ کامل مکمل **بیت** یعنا آیا حرف خاصان حق ؛ گر ملک باشد سیاهستش ورق ؛ بیک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیه ظاهر و باطن حاصل آید که بانواع عبادات ظاهر حاصل نیاید **بیت** آنکه بتبریز دید یک نظر شمس دین طعنه زند بر دبه سخره کند بر چله ؛ حضرت مخدومی خواجه ما رحمة الله علیه میگفتند که ما فاضلانیم ما را بفضل خود قبول کرده است و این بیت را می گفتند **بیت** آنرا که در پذیرد معبود لا لعله ؛ او را چه حاجت آید رنج چهار چله ؛ اللهم ارزقنا من جذبات تلك ما یلیق بكرمك قیل تبتیلا مكان تبتلا لان المعنی بتل نفسك تبتیلا رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ای هو رب المشرق والمغرب ویست آفریدگار جای برآمدن آفتاب و جای فرو شدن آفتاب لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای جز او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

پس بگیر او را کارساز خود یعنی کارهای خود را همه بوی گذار القراءة برفع الباء خبر مبتدا محذوف و بکسره بدلا من ربك فی قوله تعالی واذکر اسم ربك وکیل باید که توانا و دانا باشد تا کارها و گذارند و این در حقیقت جز حضرت عزت جلت قدرته را نیست بدانکه از اول سوره تا اینجا اشارت بمقامات سلوک ست اول خلوت در شب بعده اشتغال بقراءت قرآن و ذکر رحمن بعده نفی ما سوی الله بعده توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجه محمدی فرماید **قطعه** ؞ هر که خواهد تا شود ابدال حق ؞ چار چیزش کرد باید اختیار خامشی و جوع و عزلت راز خلق ؞ بودنش بیدار در شبهای تار ؞ باز اشارت کرد بمقام اعلی که آن صبر ست در بلا و جفای اعدا و بریدن از ایشان اگرچه باشند خویشان پس گفت جل جلاله **وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُوْلُوْنَ** وصبر کن ای محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون میگویند تو دوست مائی و ما ترا نگاه میداریم چونکه ما را وکیل گرفته و کارها گذاشته غم مخور اگر همه عالم بتو خصم شوند **رباعی** زانجا که جمال و جاه جانانه ماست عالم همه در پناه جانانه ماست ؞ ما را چه از انکه عالمی خصم شوند ؞ پیش و پس ما سپاه جانانه ماست **وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا** و ببر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان مکن و بجنگ ایشان مشغول مشو و این آیت بآیت سیف که اقتلوا **الْمُشْرِكِيْنَ** منسوخ است نصیب درویش این است که از منکران تحمل کند و بار ملامت بکشد تا عاقبت عافیت یابد **رباعی** در عشق تو من بار ملامت بکشم ؞ در بشکنم این عهد غرامت بکشم ؞ گر عمر وفا کند جفاهای ترا ؞ باری کم از انکه تا قیامت بکشم ؞ روزی این فقیر را در وناف پیدا شده بود و قبضی بود که هیچ قبضی نمیرسد و در رفتن بپیش شیخ تکاسلی می بود و در مسجد بدرس مشغول بودم شخصی از در در آمد و کاغذ پارهٔ بمن داد در وی این بیت بود جد و جدی در من پیدا شد حضرت خواجه نامی فرمودند رحمة الله علیه که مدت پنج ماه در بیابانها متحیر می بودم و قبض عظیم داشتم در شهر بخارا در آمدم گفتم این در در بمن نمی گشاید و در پیش مخلوقی روم و خدمت حاکم بخارا کنم بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند گفتم فال من این باشد چون دیدم این بیت نوشته بود **بیت** ای دوست بیا که ما ترائیم

بیگانه مشو که آشنائیم ۵ فریادی از من برآمد و روی به بیابان نهادم بعد از ان قبض عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز بداشت سبحان من یتجلی مرة باحیائه بالقبض والانفصال ومرة بالبسط والوصال بیت هم روح خوش هم موت خوش هم پیچ زلف هم قفا ۵ هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوب و هم لقا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ ای مع المکذبین یعنی بگذار مرا ای محمد با این کافران که ترا دروغ گوی میدارند أُولِي النَّعْمَةِ که با آسایش و نعمتها اند یعنی توانگرانند و متکبرانند این آیت از برای تسلی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد وَالْمُكَذِّبِينَ یحتمل ان یکون مفعولا به ویحتمل ان یکون مفعولا معه وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت ده ایشانرا اندکی یعنی تا وقت مردن ایشان و آن اندک بود و این در حق کلانتران قریش بود که در جنگ بدر کشته شدند النعمة بالفتح النعم وبالکسر المال والغناء وبالضم المسرة ش ۵ شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود و گفت جل جلاله إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا بدرستی که نزد ماست در روز قیامت از برای کافران بندهای و غلهای گران وَجَحِيمًا و آتش سوزان وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردن گلوگیر و آن چون خار زقوم است و ضریع و غسلین وَعَذَابًا أَلِيمًا ۵ و شکنجه دردناک و آن آتش دوزخ است نعوذ بالله من ذلك و در حدیث آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند در گلوی ایشان سخت شود و بماند صد سال نه فرو رود و نه برآید چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم این آیت را بخواند بیهوش شد امام حسن بصری رحمة الله علیه روزه میداشت چون نماز شام طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانروز طعام نخورد و چون شب چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را برگیرید و در گریستن شد فرزندان وی رفتند و شیخ ثابت بنانی را و بعضی یاران وی را خبر کردند تا آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک پیاله شربت آب خورد النکل بند و قیل غلهای گران والانکال جمعه الغصة گرفتن طعام در گلو و قیل گلوگیر يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ بدرستی که این کافران را نزد ما بندها ست و عذابهاست در روزی که بجنبد زمین و کوه از برای سختی آن روز که قیامت است وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا و باشد در آن روز کوهها

همچون ریگ روان فرو ریخته المهیل فرو ریختن یوم ظرف لما فی لدینا من معنی الفعل
ای ثلث ذلک العذاب للکفار یوم ترجف الارض الایة انا ارسلنا الیکم
رسولا شاهدا علیکم بدرستی که ما فرستادیم سوی شما ای اهل مکه پیغمبری بزرگ یعنی محمد علیه
الصلوة والسلام گواه بر شما در روز قیامت کما ارسلنا الی فرعون رسولا چنانکه فرستادیم
بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام را فعصی فرعون الرسول پس بیفرمان شد
سرکش فرعون رسول ما را فاخذناه اخذا وبیلا پس گرفتیم ما فرعون را گرفتن سخت
الوبیل گران وناگوارنده یعنی غرق کردیم فرعون را با لشکرش در آب دریا و پیغمبر خود را یاری
دادیم پس ای اهل مکه اگر شما ایمان نیارید شما را نیز عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو اینست که پیروی پیغمبر
خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگرنه بعذاب مبتلا شوی نعوذ بالله من ذلک فکیف تتقون پس چگونه پرهیز دارید
عذاب قیامت و چگونه حصاری شوید ان کفرتم اگر کافر شوید و ایمان نیارید یوما روزی را یعنی در روزی که یجعل الولدان
شیبا بگرداند کودکان را پیران و سفید سران الشیب جمع الاشیب یوما معقول به
لتتقون ولیس بظرف لکفرتم ای متم علی الکفر فی الدنیا فکیف
تتقون فی یوم القیمة من العذاب یعنی غمهای بسیار و اندوه بیشمار باشد در روز
قیامت تا غایتی که کودکان از ترس آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد و یا بر سبیل
مجاز یعنی پیر گردانیدن کودکان را کنایت باشد از بسیاری غم و اندوه بر گفته شده است
و در حدیث آمده است که فرمان شود مر آدم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم
گوید الهی از همه ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزار نهصد و نود و نه را بدوزخ فرست و باقی را ببهشت
آن وقت طفلان پیر گردند و بر دم همچون ستان بیخبر گردند صحابه گفتند یا رسول الله حال ما چه باشد
رسول علیه السلام گفت امید میدارم که یکی از شما باشد و هزار یاجوج و ماجوج باشد امید میدارم
که نیمه بهشتیان شما باشید صحابه شادمان شدند و تکبیر و حمد و ثنا گفتند مر حق تعالی را رسول علیه السلام
گفت شما همچون یک تار موی سفید باشید در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کشاف
آورده است که شخصی شب بخواب رفت جوان و سیاه موی بود فردا از خواب برخاست پیر و سفید
موی شده از وی پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را در خواب دیدم و عذابهای او را دیدم بترسیدم

واز ترس آن پیر شدم وبقول بعضی این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند وبقول بعضی فرزندان کافران باشند باز صفت
دیگر قیامت را بشنو که فرمود السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ آسمان شگافته شود بآن روز یعنی از هیبت قیامت آسمان شگافته
شود باوجود چنان بزرگی ای فرزند آدم تو باوجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد كَانَ
وَعْدُهُ مَفْعُولًا ه وهست وعدهٔ این روز یا وعده الله تعالی بآمدن این روز کرده شده که
که البته خواهد بود بیشک إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ بدرستی که این آیتها که درین سوره ست پند و وعظ
ونصیحت ست مر خلق را فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ه پس هر که خواهد که بگیرد بجانب خدای
خود راهی یعنی ایمان آورد وعلم وعمل صالح کند چون صحابه این آیتها را باترس را شنیدند در بندگی
کردن کوشش بسیار کردند تا رنجور شدند حضرت حق تعالی برایشان رحم کرد وسبک کرد کار را
برایشان إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ
مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ بدرستی که خدای تو ای محمد میداند تو بر میخیزی بنماز گذاردن در شب کمتر
از چهار دانگ شب ودر نیمه شب ودر دو دانگ شب وبرمی خیزند با تو جماعتی از مؤمنان
که با تو می باشند امام عاصم وامام حمزه وامام کسائی وامام ابن کثیر نِصْفَهُ وَثُلُثَهُ
منصوب خوانده اند عطفا علی ادنی او هو منصوب تقدیرا ظرفا لتقوم وباقی قرّاء
خوانده اند نصفه وثلثه میخوانند عطفا علی ثلثی اللیل وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ه
وخدای تعالی اندازه می کند شب را و روز را عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ دانست که شما ندانید و نتوانید
بیدار داشتن شب را فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس بازگردانید شما را بآسان تر یعنی برداشت از شما رنج
را یعنی فرض بودن قیام شب را و در کرد از شما چون آیت قم اللیل آمد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
ویاران او بیداری بودند چنانکه پایهای ایشان ورم کرد وروی های ایشان متغیر گردید حق سبحانه
وتعالی از ایشان برداشت فرض بودن قیام شب را و فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ه
پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از قرآن در نماز شب وبقول دیگر در همه نمازها بعده بیان کرد حکمت را
در منسوخ کردن فرضیت نماز شب وگفت عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ خدای تعالی
دانست بدرستی که باشد از شما یان که بیمار خواهد شد ان مخففه از مثقله ست واسم وی ضمیر شان
محذوف ست وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ ودیگران باشند از شما که میروند در زمین

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ می جویند از زیادتی نعمت خدای تعالی یعنی بازرگانی میروند و سود
میطلبند تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد ما از برای این
معنی فرض بودن نماز شب را منسوخ کردیم ضرب فی الارض رفت در زمین وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و دیگران باشند که می روند در زمین از برای جنگ با کافران اگر نماز شب بر ایشان
فرض سازیم دشوار شود بر ایشان فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه آسان تر بود
بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در اول اسلام بود پس منسوخ شد به پنج وقت
نماز در این آیت دلیل ست که کسب حلال بازرگانی بمنزل جهاد ست چون هر دو را حق تعالی جمع کرد
وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدهید وَآتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید
زکوة مال را وَأَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید خدای تعالی را وام دادن نیکو
یعنی صدقه بدهید باخلاص و قرض گفت صدقه را تا بنده حریص باشد بدادن صدقه و امیدوار باشد
بیافتن ثواب از خداوند و هٰ ب عجب حالی که همه عالم ملک و ملک او و حضرت و جل جلاله از برای
بندگان فقیر خود وام می طلبد نصیب مومن این ست که گدایان را بانگ نزند و چیزی بدیشان
بدهد شاید که آن گدای ولی خاص الله تعالی باشد

مثنوی

برتر از کرسی و عرش اسرار او ۞ شیأ لله شیأ لله کار او ۞ انبیا هر یک همین فن میزنند ۞
خلق مفلس گریه ایشان می زنند بر در دلهای مردم هر زمان نعرهای اقرضوا الله میزنند

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ و هرچه پیش فرستید از برای تنهای خود از نیکی و طاعت
تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ بیابید آنرا نزد خدای تعالی یعنی در بهشت و ثواب آنرا بشما رسانند
هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بهتر ست شما را از بخیلی کردن
و مال را از برای میراث خوار گذاشتن و بزرگتر ست از روی مزد یعنی مال که صدقه کنی ترا
بهتر ست و ثواب او بزرگتر ست از آن مال که بگذاری یکی را ده و ده را هفتصد و ده را هفتصد
که هزار و چهار باشد هو ضمیر الفصل خیرا مفعول ثانی لتجدوا والاول الهاء وکذالك
اعظم اجرا تمییز وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و آمرزش خواهید خدای تعالی را إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بدرستی که خدای تعالی نیک آمرزنده ست از گناهان و نیک بخشاینده بدکرداران

بیت نصیب مؤمن اینست که نومید نباشد هرچند که گناه دارد

بیت

گنه بنده کرده ست او شرمسار	کرم بین و لطف خداوندگار

گفت غفورم بیامرزم گناهت را و رحیمم که رحمت را نثار تو سازم

بیت

بجز لا تقنطوا من رحمة الله	ندارم هیچگونه توشهٔ راه

اللهم لا تجعلنا محرومين برحمتك

سورة المدثر مكية وهي خمسون وست آيات فيها ركوعان

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها المدثر ای مرد جامه برخود پیچیده **قم فانذر** برخیز و بس (بترسان) قوم کن خلق را و بترسان از خدای تعالی الاصل متدثر بود و بر قول بعضی از مفسران این اول سوره بود که وحی آمد و آن چنان بود که رسول علیه الصلوة والسلام پیش از وحی بکوه حرا میرفت و در غاری می بود چو توشه نماندی بیامدی بشهر و توشه بردی تا روزی آوازی شنود از هوا نظر کرد تختی دید از زر بروی شخصی دید با جمال منور نشسته است و میگوید یا محمد انت رسول الله **وانا جبرئيل** آن حضرت علیه السلام بترسید و بخانه آمد و گفت من می ترسم که دیوانه شوم خدیجه رضی الله عنها گفت که تو هرگز دیوانه نشوی که همیشه راست می گوئی و مهمان را نیک میداری و بخویشان نیکوئی می کنی گفت بر سر من آب بریزید چون آب بریختند جامه در پیچید و سر بنهاد و جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت را آورد یا ایها المدثر قم فانذر **وربك فكبر** و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن **وثيابك فطهر** و جامهای خود را پاک و قیل تن خود را پاک کن از کفر و معصیت و محبت دنیا تا حلاوت طاعت یابی **والرجز فاهجر** و از عذاب بس ببر و قیل از بتان و قیل از شرک و قیل از جمله گناهان الرجز بالضم و بالکسر النجاست الهجر بریدن از کسی **ولا تمنن تستكثر** یعنی چیزی مده بکسی تا بیشتر بستانی و این حکم خاصه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد فاما امت را روا باشد چون او مخصوص بود بمکارم اخلاق

وقیل منت منه بطاعت حق تعالی به بسیاری که هرچند طاعت کنی شکر اندکی از نعمتهای او بجای نتوانی آورد ؎ ای شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو رباعی بیتو صنما قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ؎ وقیل عطائی مده که آنرا بسیار داری و بر فقیران شمار کنی که من بتو چندین چیز دادم ؎ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای خدای خود صبر کن در طاعتها و بلاها و محنتها و جفاهای کافران تا جزای ایشان بدهد و ترا یاری کند فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده شود در صور فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ پس آن روزی باشد دشوار عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ بر ناگروندگان نه آسان باشد آنروز یعنی بر همه خلق دشوار باشد و بر کافران از همه دشوارتر و رسول علیه السلام گفت که چگونه دل خوش باشد شما را و اسرافیل صور در دهان نهاده است و گره در پیشانی آورده و گوش نهاده است که کی فرمان شود تا صور دردمد یاران گفتند یا رسول الله چه باید گفت فرمود که بگوئید حَسْبُنَا اللَّهُ ونعم الوكيل وعلى الله توكلنا یکی از کبرا امامت میکرد در نماز بامداد و این سوره برخواند چون باین آیت رسید که فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ نعره بزد و بیفتاد و جان را بحق تسلیم کرد النقر در دمیدن الناقور صور ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار مرا ای محمد با آنکس که آفریده ام او را تنها یعنی او را مال و فرزندان نبود و یا من آفریدیم وی را و با من هیچکس شریک نبود در آفریدن او وحیدا حال من الفاعل او المفعول وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و گردانیدیم وی را مال بسیار زیاده شونده بازرگانی و کشاورزی و گله شتران و رمه گوسفندان و صد هزاران درم و اویم و ویرا وَبَنِينَ شُهُودًا دادیم وی را پسران حاضر یعنی که با او بودندی در مکه که از وی غائب نشدندی بیک قول سیزده پسر داشت و بقول دیگر ده و بقولی دیگر هفت و این آیت در حق ولید بن مغیره لعنة الله علیه بود بعد از این مال وی کم شدن گرفت تا همه نیست شد و نان از گدائی میخورد و پسرانش کشته شدند و مردند وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا و گسترانیدیم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا بروی بسیار کردنی ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ باز طمع میکند که زیادت کنیم كَلَّا نه چنان است که زیاده کنیم بلکه مال ویرا کم کنیم إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا بدرستی که این کافر بود مرد لایق

ودیگر مارا ومعجزات مصطفی صلی الله علیه وسلم را گردنکش وستیزهنده نصیب تو این ست که انکار اهل حق
نکنی واولیای حق تعالی را دشمن نداری که بقهر الهی مبتلا گردی　　**مثنوی**

پس توای ناشسته رو درچیستی * پرنزاع وباحسد باکیستی * بادم شیران تو بازی میکنی
باملایک ترکتازی میکنی * قال النبی صلی الله علیه وسلم حکایة عن رب العزة من
عادی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة عذاب این دشمن وحال دوست را بیان کرد وگفت «
سَاُرْهِقُهٗ صَعُوْدًا برآینه دررسانمش من که خداوند عالم بکوه دشوار برآمدن در دوزخ یعنی
بفرمایمش تا بکوه آتش برآید هفتاد سال باید تا برسر آن برآید باز فرشتگان بزنجیرها بربندندش
وازانجا بیندازندش به بیابان برسد همچنین عذاب باشد ویرا نعوذ بالله من ذلک اَلصَّعُوْدُ
کوهی از آتش سبب نزول این آیة آن بود که چون فرود آمد سوره حم تنزیل الکتاب من
الله العزیز العلیم غافر الذنب رسول صلی الله علیه وسلم در مسجد حرام درآمد کفار قریش نشسته
بودند این سوره را برایشان خواند ولید بن مغیره نزدیک بود گوش داشت بار دیگر برخواند ولید
برفت ودرپیش کافران نگه گفت والله که من از محمد چیزی شنیدم که سخن آدمیان نیست وسخن پریان
نیست وآنرا حلاوتی وطراوتی دیدم که هیچ سخن را ندیدم وآن چیزیست که هر روز زیادت خواهد شد کافران
گفتند که ولید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون وی مسلمان شود همه اهل مکه مسلمان شوند چونکه
ریحانه قریش اوست یعنی مقبول ایشان است ابوجهل لعین نزدیک ولید برفت وگفت تو بطعام
محمد وابوبکر میل کردی ویرا سخت آمد درپیش کافران آمد وگفت که محمد دیوانه نیست وساحر نیست
وکاهن نیست ودروغ گو نیست ازبهرآنکه این چیزها ازوی ندیده ایم پس فکر کرد که وی جادوست
ازبهرآنکه زن را از شوهر وپسر را از پدر جدا میکند واین چنین جادو می باشد کافران همه گفتند که راست
می گوئی پس این آیت آمد اِنَّهٗ بدرستی که ولید فَكَّرَ اندیشه کرد وَقَدَّرَ واندازه کرد کار محمد
علیه السلام وقرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس لعنت کرده
شده باد وچگونه باز لعنت کرده شده باد ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ
پس بنگریست پس روی ترش کرد وآژنگ درپیشانی آورد واز کراهت وعداوت پس
روی گردانید از ایمان وتکبر کرد وگردن کشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ اِنْ هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ

یُؤْثَرُ پس گفت نیست این قرآن مگر جادوی که محمد از کسی می گیرد و روایت می کند از عجم چون در عرب جادو می نیست اِنْ هٰذَآ اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابوجهل و سخن وی برگشت نصیب تو اینست که از دشمنان اولیاء حق دور باشی و با ایشان صحبت نداری که از شومی انکار ایشان اقرار ترا بزیان برد **قطعه** بابدان صحبت مگیر و دور باش ❊ گرچه تو پاکیزه سازد پلید ❊ این چنین شمع جهانست افتاب ❊ اندکی از ابر گردد ناپدید ❊ با صادقان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شوی **بیت** ابر گریان باغ را خندان کند ❊ صحبت مردانت از مردان کند ❊ با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین ❊ باآنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین ❊ سخن کبرست که فرموده اند فَرَّ مِنَ الْمُتَكَبِّرِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الْاَسَدِ عذاب او را یاد کرد و گفت جل جلاله سَاُصْلِيْهِ سَقَرَ زود باشد که ولید را در آریم در دوزخ وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سَقَرُ و تو چه دانی ای محمد که چیست دوزخ لَا تُبْقِيْ وَلَا تَذَرُ نگذارد و نماند این دوزخ از دوزخیان هیچ چیزی را نه گوشت را و نی پوست را و نی استخوان را چون نماند باز پیدا شود لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ سیاه کننده باشد این دوزخ پوست روی دوزخیان را همچون شب تاریک و یا پیدا شوند و ایشان این دوزخ مر آدمیان را یا پیدا ببینندش یا سوزنده باشد مر پوست آدمی را و شکننده باشد مر استخوانهای ایشان را نعوذ بالله من ذلک لواحة خبر مبتدا محذوف ای هی لواحة عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن دوزخ باشد نوزده فرشته که ایشان را زبانیه دوزخ گویند وجاء فی الحدیث ان عیونهم کالبرق الخاطف واسنانهم کصیاص البقر تلهب النار من افواههم یعنی چشمهای ایشان همچون برق باشد و دندانهای ایشان همچون شاخهای فراخ شاخ باشد و از دهان ایشان آتش بیرون می آید بین منکبی احدهم مسیرة سنة میان دو کتف ایشان یکساله راه باشد یجرون اشعارهم و می کشند مویهای خود را بزمین نزعت منهم الرحمة از دلهای ایشان رحمت کشیده شده باشد یدفع احدهم سبعین الفا یرمیهم حیث اراد من جهنم یکی از ایشان بیندازد در دوزخ هفتاد هزار کس را در هر کجا که خواهد لاحدهم قوة الثقلین هر یکی از ایشان را قوت همه آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابوجهل گفت محمد می گوید که زبانیه دوزخ

نوزده اند شما بر ایشان غلبه می توانید کرد کافری بقوت بود گفت من هفده تن را بس باشم
ده تن را به پشت و هفت تن را بشکم و دو دیگر را شما یان کفایت کنید حق تعالی این آیت فرستاد
وَمَا جَعَلْنَا أَصْحٰبَ النَّارِ إِلَّا مَلٰئِكَةً و ما نگردانیدیم دوزخیان را مگر فرشتگان و یک فرشته را
بشما گماشتیم که ملک الموت ست روح همه را می گیرد و اگر نوزده فرشته را قوت دهیم تا کافران را
بدوزخ برند هیچ عجب نباشد بدانکه در تفسیر تیسیر از عبداللہ بن مسعود روایت کرده ست که گفت
بسم الرحمن الرحیم نوزده حرف ست هر که یکبار باخلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت
این که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ
كَفَرُوا و ما نه گردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در شک افتند فاما
مؤمنان ایمان بیارند بانچه حق تعالی فرموده ست یا مگر از برای آزمودن مر ایشان را که ایمان
می آرند یا نی اگرچه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتن والفتنة والفتون آزمودن و سوختن
و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت جل جلاله لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰبَ
و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی
است و راست است و درست چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود وَيَزْدَادَ الَّذِينَ اٰمَنُوا
إِيمَانًا و تا افزون کند این عدد مخصوص را که نوزده ست مومنان را ایمان یعنی ایمان مومنان
ایشان زیاده شود یا تا افزون شود از روی گرویدن الازدیاد افزدن کردن و افزون شدن
اصله الازتیاد من الافتعال وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰبَ وَالْمُؤْمِنُونَ
باز همی تاکید فرمود تا در شک نیفتند اهل کتاب و مومنان در حق بودن قرآن و رسالت
محمد علیه السلام وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و تا گویند منافقان که در دلهای ایشان
بیماری نفاق ست و شک وَالْكٰفِرُونَ و کافران مَاذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا
چه خواست خدای تعالی باین مثل و عدد اندک که نوزده ست و کم و بیش نی و غرض انکار قرآن بود که قرآن کتاب الله
نیست مَثَلًا تمیز او حال فیه المثل داستان و فی ماذا وجهان احدهما ان ماذا شیء و
احدهما ای شیء اراد فهو مفعول والثانی ما بمعنی ای شی و ذا بمعنی الذی ای ای شیء
اراد الله بهذا حال کونه مثلا و من جهة المثل كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَن يَشَاءُ هم چنین فرو

میگذارد و در گمراهی خدایتعالی بعد از اختیار بنده هرکرا خواهد و راه راست می نماید آنرا که خواهد بعد از
اختیار وی ابوجهل لعنه الله علیه گفت که چون لشکر خدای محمد از نوزده زیاده نیست این آیت آمد
وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و نداند لشکرهای خدایتعالی را مگر وی موسی علیه السلام پرسید
که یارب فرشتگان آسمان چنداند خطاب آمد که دوازده سبط هر سبطی بشمار ذره های خاک زمین وَمَا
هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ه و نیست این صفت کردن و خبر کردن از این دوزخ مگر یاد دهنده مر
آدمی را تا پند گیرد و از عذاب خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیات قرآن مگر پند آدمیان را
كَلَّا نیست چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود وَالْقَمَرِ و بحرمت ماه وَاللَّيْلِ
إِذْ أَدْبَرَ و بحرمت شب چونکه بازگردد والقراءت اذا دبر وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و بحرمت
سپیده دم چون روشن شود إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ بدرستی که سقر هر آینه یکی از درکهای
بزرگ دوزخ است از هفت درکات، و نام آن هفت درکات این است جهنم لظی حطمه سعیر
سقر جحیم هاویه نعوذ بالله منها الکبر جمع الکبری تانیث الاکبر و قیل بدرستی که این سقر یکی
از بلاهای بزرگ است نَذِيرًا لِلْبَشَرِ در حالتی که ترساننده است مر آدمیان را و قیل گردانیدیم
ما جز کردن را از سقر منذر یعنی بیم دهنده مر آدمیان را نذیرا حال او تمیزا و مفعول جعلنها
ای جعلنا الاخبار عنها نَذِيرًا لِلْبَشَرِ لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ بیم
دهنده است مر کسی را که خواهد که پیش رود در بهشت بطاعت و یا پس رود از بهشت بمعصیت یعنی
همه کس را و این بطریق تهدید باشد کقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر لمن
شاء بدل من البشر كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ه هر تنی گرد باشد
در دوزخ بانچه کرده است و در دنیا مگر یاران دست راست یعنی بهشتیان که خدایتعالی گناهان ایشانرا
بیامرزد بکرم و فضل خود و ایشان را در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر اطفال مومنان را که ایشان
گناه ندارند پس محبوس نباشند در دوزخ و در حدیث آمده است که طفل را گویند که در بهشت در آی
گوید الهی در نمی آیم تا ما در و پدر من در نیایند فاما اطفال کافران خادمان اهل بهشت باشند و قیل
مراد از اصحاب یمین علماء امتانند و قیل مراد از اصحاب یمین کسانی اند که اعتماد بر عمل نکنند بلکه اعتماد
بر فضل خدایتعالی کنند و خواجه پارسا رحمة الله علیه می گفت که ما فضلیانیم حق تعالی بفضل خود قبول کرده است

بیت

ش انرا که در پذیرد معبود لا لعله ش	ش انرا چه حاجت آید رنج چهار چله ش

واین بیت بسیار میخوانند وقیل هم الملائکة فعلی الوجه الاول الاستثناء متصل الرهینة لیست بمؤنث رهین الرهن کره وکان لانه فعیل بمعنی مفعول فیستوی فیه المذکر والمؤنث کالجریح وانما هی اسم بمعنی الرهن کالشتیمة بمعنی الشتم کانه قیل کل نفس بما کسبت رهینة فی جنّٰت باشند این اصحاب یمین در بوستانها حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی یتساءلون عن المجرمین ه می پرسند اصحاب یمین از گناه گاران چون ببینند ایشان را در دوزخ ما سلککم فی سقر ه چه در آورد شما را در دوزخ این سوال از برای توبیخ باشد یعنی سرزنش قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین ه جواب گویند دوزخیان که نبودیم ما در دنیا نمازکنندگان ونبودیم ما در دنیا طعام دهندگان سرگدایان را الاصل لم نکن حذف النون حذفا شاذا وکنا نخوض مع الخائضین ولبودیم ما در دنیا که در می آمدیم در کارهای باطل با باطلان یعنی با منکران قرآن الخوض در کار باطل وآنچه نباید در آمدن وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتنا الیقین ولبودیم ما در دنیا که دروغ می داشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد ما را مردن پس یقین شد ما را که روز قیامت حق ست دوزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ را یکی انکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوٰة بگدایان وطعام وصدقه نفل بایشان ندادند دیگر آنکه با هل باطل یار شدند وقیامت را منکر بودند نصیب تو اینست که نماز را ترک نکنی وحق خدای وصدقه را وطعام را از فقیران بازنداری وباهل بدعت وفاسقان یار نشوی وباشیخان باطل ودانشمندان جیال وامرای ستمگار یار نشوی واز امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت سراواز اصحاب یمین طفلان مومنان اند این طفلان از گناهگاران پرسند که چه در آورد شما را در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمیکردیم وطعام بفقرا نمیدادیم ودر باطل شروع میکردیم وقیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز این همه را می کردیم فاما بروز قیامت انکاری کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرد وگفت فما تنفعهم شفاعة الشافعین ه پس سود ندارد این دوزخیان را شفاعت ودرخواستن شفاعت کنندگان پیغامبران باشند وفرشتگان

و شهیدان و عالمان و مومنان نیکوکار گناه کاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بی نماز
و بی زکوٰة و باطلان و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشفاعة درخواست
کردن چون حضرت ذوالجلال بطریق اکرام از
اهوال قیامت و کافران خبر کرد ایشان قبول نکردند گفت جل جلاله علی سبیل الاستبعاد فَمَا
لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ۝ پس چه بوده است مر این کافرانرا که از قبول کردن وعظ و قرآن
و نصیحت کردن سرور پیغمبران روی بیگردانند سخت كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ
قَسْوَرَةٍ ۝ گویا که این کافران که می‌گریزند از قرآن و نصیحت و وعظ خرانی اند که رسیده اند یا رمانیده
شده اند از شیر یا از تیراندازان یا از صیادان یعنی گویا ایشان خران وحشی اند که میگریزند از صیادان بسبب درویش
این ست که از وعظ حقانی مگریزد الاستنفار نیک رمیدن یا رمانیدن معرضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیره
ای شیء ثبت لهم حال کونهم معرضین القراءة مستنفرة علی اسم الفاعل والمفعول
چون کافران گردن کشی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کاری که لایق نبود کردند حق تعالی خبر داد
و گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً ۝ یعنی نه چنان ست که
ایشان می خواهند لیکن گردن کشی می کنند و از حد بندگی قدم بیرون می نهند و اقتراح کار بزرگ
می کنند الاقتراح بستم خواستن و می خواهند که هر کسی از ایشانرا داده شود نامه باز کرده شده از
حضرت باری تعالی بنام وی و این چنان بود که کافران گفتند ای محمد اگر نامه را از برای ما بیاری
از خدای تعالی که ای فلان ایمان آر و براتی بیاری از برای هر یکی از ما که ما را آمرزید خدای تعالی تا
ایمان آریم پس حق تعالی بیان کرد حال ایشانرا و گفت جل جلاله كَلَّا بَلْ نه چنانست که ایشان
می گویند اگر ما نیز این بکنیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه ایشان یقین ندارند بآخرت
لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ۝ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون که ایمان ندارند بآن كَلَّا
إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ۝ حقا که این قرآن قدیم و فرقان عظیم پند است مر همه خلایق را و سحر و شعر
نیست فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ۝ پس هر که خواهد که برحمت حق تعالی برسد یاد کند و پند گیرد
باین قرآن وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و پند نگیرند ایشان بقرآن مگر بخواست
حق تعالی

فرد

جوینده ازان نه که جویان تو نیست ور تو جویانی یقین دان که تراجویان ست

هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ، وی ست سزای پرهیزگاری که از وی بترسند و از غیر وی نه ترسند و ویست سزای آمرزیدن گناهان بندگان یعنی وی بیا مرزد گناهها نرا فی غیر وی یعنی هر که بترسد و از وی آمرزش خواهد بیامرزد اللهم اغفر لنا وارحمنا وارزقنا التقوی والمغفرة

سورة القيمة مكية وهي اربعون آية وفيها ركوعان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

لَا اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ بدانکه بعضی می گویند که کلمه لا زائدست و معنی وی چنان میشود که سوگند یادمی کنم بقیامت یعنی بحرمت روز قیامت و بعضی می گویند که لا زایدنیست و معنی وی چنین ست که نیست چنانکه کافران می گویند که زنده شدن در روز قیامت نیست نه سوگند یاد می کنم بروز قیامت که زنده شدن حق ست و در کواشی آورده ست که لَا اُقْسِمُ نیز از قراءة سبعه ست و در کشاف آورده ست که در مصحف امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه لاقسم نوشته ست و تقدیر وی چنین ست که لانا اُقْسِمُ هرآینه من سوگند یاد میکنم بروز قیامت لانا مبتداء و اقسم خبره واللام فی لانا لام الابتداء وَلَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ط و سوگند یاد میکنم بنفس مؤمن که همیشه خود را ملامت میکند بر تقصیر در طاعتها اگرچه بیشتر کند و این قول امام حسن بصری رحمة الله علیه ست و بقول دیگر همه نفسها در قیامت لوامه باشند اگر طاعت کرده ست چرا بیشتر نکرده و اگر معصیت کرده ست چرا کرده و جواب قسم مقدرست انکم مبعوثون هرآینه شما زنده شوید بعد از مردن و دلالت می کند برین مقدر قوله تعالی اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ می پندارد آدمی منکر روز قیامت اَنْ لَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهٗ ، که هرگز گرد نخواهیم کردن بعد از مردن و متفرق شدن استخوانهای او را بَلٰی قٰدِرِيْنَ عَلٰی اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهٗ ، نه چنان ست که آدمی پندارد بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان او را بعد از مردن چنانکه بود در زندگی اگرچه خرد و تنها استخوانهای او بود و قلیل بلکه ما قادریم که انگشتان او را یکانه آفریدیمی چنانکه ازان شتر را آفریدیم ما چندین حکمت انگشتان

او نهادیم چون بدین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن ست چون اول بود ممتنع نیگرود و چون هیچ ممکن ممتنع نمی گردد قادرین حال من ضمیر نجمع بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ نه چنان ست که این کافر می گوید و انکار قیامت میکند و آمدن قیامت حق ست فاما این کافر می خواهد که فسق و فساد کند در پیش خود یعنی و اثما فساد کند و ایمان نیارد و آمدن عذاب قیامت را و جزای اعمال را منکر می باشد و تعنت می کند و بطریق سخریه يَسْأَلُ می پرسد أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ کی خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چونکه زنده شدن نخواهد بود و هر چه می کنم پرسش نخواهد بود نعوذ بالله من هذا الاعتقاد وقیل لیفجر لیکذب دروغ سیدارد وَأَمَامَهُ آنچه در پیش وی ست یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر می شود و سیار واسقان هستند که می گویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکه خواهیم مرد و معلوم نیست که چه خواهد شدن و باین سخن کافر می شوند چونکه انکار قرآن می کنند بسبب انکار آمدن قیامت حق تعالی از علاماتها او خبر کرده گفت جل جلاله فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ القراءة بکسر الراء یعنی چون خیره شود و متحیر بماند چشم وبفتح الراء برق چون پهن باشد و باز ماند چشم از ترس قیامت وَخَسَفَ الْقَمَرُ و چون تاریک شود ماه و تمام نور او برود الخسف گرفتن ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع کرده شود آفتاب و ماه را و از مغرب برآیند یا هردو کرد کرده شوند که هردو را نور نماند و یا گرد کرده شوند و سیاه همچون دو گاو عقیر کشته شده و یا پی کرده و یا هر دو را در یک برج جمع کرده شود تا یکجا برآیند بخلاف آنکه حالیا بر می آیند يَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ بگوید آن کافر منکر روز قیامت کجاست جای گریختن یعنی از قیامت و بچه پناه گیرم از عذاب قیامت كَلَّا لَا وَزَرَ حقا که نباشد در آن روز هیچ گریزگاهی و پناهی إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ به پروردگار تو باشد در آن روز جای قرار و آرامگاه الاستقرار آرام گرفتن یعنی از عذاب خدا تعالی بهیچ چیز پناه نتوان گرفت و بهیچ چیز نتوان گریخت مگر بکرم و فضل خدای تعالی يُنَبَّأُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ خبر داده شود آدمی را بانچه پیش فرستاده باشد و بانچه پس انداخته باشد یعنی از همه کردارهاش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده شود یا همه مالها که در خیر ها صرف کرده باشد یا همه مالها که از پس خود مانده باشد خبر داده شود و حساب کرده شود یا بانچه بوی اقدام نموده باشد

وکرده باشد وانچه پس انداخت ونکرد جزا وسزای هر دو آشکارا شود بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰى نَفْسِهٖ بَصِيْرَةٌ بلکه آدمی برخود گواه ست وقیل نیک بینا و دانا ست یعنی چاره نیست ویرا از حساب التاء فی بصیرة للمبالغة کما فی علامة وَلَوْ اَلْقٰى مَعَاذِيْرَهٗ اگرچه بیندازد پرده های خود را و پنهان شود وقیل اگرچه بیارد عذرهای خود را جمع المعذرة علی الثانی جمع المعذار علی الاول المعذار پرده یعنی اگرچه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد فردای قیامت همه اعضای او گواهی دهند برکردن آن گناه لَا تُحَرِّكْ بِهٖ لِسَانَكَ مجنبان بقرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام از ترس آنکه فراموش کنی لِتَعْجَلَ بِهٖ ط اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهٗ وَقُرْاٰنَهٗ تا تعجیل کنی بر قرآن بدرستی که برما ست گرد کردن قرآن در سینهٔ تو و خواندن دیگر بار بر تو تا یاد گیری فَاِذَا قَرَاْنٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهٗ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو بفرمان ما پیروی کن خواندن او را ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهٗ پس بدرستی که برما باشد بیان کردن قرآن بر تو آنچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما آنرا بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ حقا که نه چنان ست که شما کافران می گوئید یا آن کافران می گویند که قیامت نخواهد بود بلکه چنین ست که شما دوست میدارید دنیا را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ و میگذارید آخرت را پس از برای این یعنی قیامت را منکر می باشید و شما را دوستی دنیا برین میدارد که گناهان بسیار می کنید که حب الدنیا راس کل خطیئة قال النبی صلی الله علیه وسلم من احب الدنیا اضر باخرته ومن احب الاخرة اضر بدنیاه فاثروا ما یبقی علی ما یفنی نصیب تو این ست که دوستی دنیا را از دل بیرون کنی که جاه طلبی و دنیا طلبی کافرانرا بکفر داشته ست

بیت

عز و غنا و سلطنت سر بحفات می کشد ∴ فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد ∴ چون کشتیست ناگهان تا نبری بخود گمان ∴ پیک قبول ماست هان جانب مات می کشد

پس بیان کرد فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جل جلاله وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ روها باشد در آن روز تازه و تر و تابان و بخدای خود نگران

شعر

بدیدار حق ست مومنان را ∴ ∴ خار زم نه هندوستان را

بدانکه دیدار حق سبحانه وتعالی رواست و حق ست بخلاف معتزلیان

نظم

هر کرا هست از هوسها جان پاک	زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد از نار و دود	هر کجا رو کرد وجه الله بود
هر کرا باشد ز سینه فتح باب	او ز هر ذره به بیند آفتاب

چون بهشت مهمان خانه دوستان ست و مهمانی بی دیدار دوست نیک نباشد

بیت

اگر دیدار ننمائی و جنت را بیارائی	برای هیزم دوزخ کشند از روضه طوبی را

اللهم ارزقنا لقائك قال النبی صلی الله علیه وسلم انکم ستروون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون و بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول الله علیه وسلم حق سبحانه وتعالی را دید وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویها باشد در آن روز ترش و سیاه شده و از دیدار حق تعالی دور مانده نعوذ بالله من ذلک تَظُنُّ اَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ دانیده که عذاب کرده می شود - بایشان کاری که استخوان پشت ایشان را بشکند یعنی دانید که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشانرا الفاقرة سختی پشت شکننده من الفقر الفقر پشت شکستن وجوه مبتدا روان کانت نکرة بحصول الفائدة ای وجوه کثیرة یومئذ ظرف للخبر و هو ناظرة كَلَّا حقا که اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چونکه برسد روح چنبرهای گردن یعنی نزدیک شود برون وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ و گفته شود کیست افسون کننده این بیمار را تا صحت یابد و جان او بقالب بازگردد والرقیه افسون کردن و قیل فرشتگان گویند کیست که روح او را باسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب نافرمان کرا باشد الترقی بالا شدن یکی از بزرگان و بن می گوید که دوستی داشتم فوت شد دران شب من در خانه او بخواب رفتم دیدم که فرشتگان رحمت و عذاب ایستاده اند و منتظر اند تا کرا فرمان شود که روح وی را بگیرد آوازی شنیدم که میگفتند بنگرید که هیچ عمل صالح باخلاص کرده ست یا نی اگر یک عمل باخلاص کرده ست خلاص یابد از عذاب

والا فی فرشته را دیدم که آمد و دست وی را بوی کرد و گفت مَا وَجَدْتُ یعنی نیافتم که بدست
عمل باخلاص کرده باشد وهمچنین پای را و دیگر اعضای او را تا بزبانش رسید بوی کرد و گفت وَجَدْتُ
یافتم که یکبار باخلاص گفته لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی
كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ فرمان آمد که وی را به بهشت برید این قصه در نوادر شیخ محقق خواجه محمد علی
حکیم ترمذی رحمة الله علیه مذکور است وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ وچون بداند بیقین که این مردن جدائی
ست از مال و فرزند و دوستان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ وچون پیچیده شود ساق
پای باساق پای در کفن وقیل سختی بسختی پیوندد وقیل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود و عرب سختی را
ساق گوید اِلٰی رَبِّكَ یَوْمَئِذِنِ الْمَسَاقُ ؕ وبپروردگار تو در آن روز راندن باشد مر خلق را
یعنی خلق را بجزا خدا تعالی برند روح مؤمنان را بعلیین برند یعنی باسمانها و روح دوزخی را بسجین
یعنی بزیر زمین هفتم برند فَلَا صَدَّقَ پس راست گوی نداشت رسول خدا را آن آدمی وَلَا صَلّٰی ٥
ونماز نگذارد وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰی ولیکن دروغ گوی داشت رسول را و روی از حق تعالی
گردانید ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰی اَهْلِهٖ یَتَمَطّٰی ؕ باز رفت بسوی اهل خود بخرامید الضمائر راجعة
الی الانسان فی قوله تعالی اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ ومراد ازین انسان ابوجهل ست یا کافر دیگر التمطی
خرامیدن پس دعای بد کرد برین کافر و گفت جل جلاله اَوْلٰی لَكَ فَاَوْلٰی ثُمَّ اَوْلٰی
لَكَ فَاَوْلٰی وای بر تو باد وای کافر و وای بر تو باد وقیل یعنی الاولی نزدیک باد بر تو شکنجه
هلاک کننده یعنی بلای بتو نزدیک ست بر حذر باش اولی مبتدا ولك خبره ٥
اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَكَ سُدًی ؕ وپندارد آدمی یعنی ابوجهل که فرو گذاشته
شود وی مهمل یعنی بی امر و نهی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبی کسی را با وی کاری نباشد و چون
بمیرد باز زنده نشود این چنین سیداند کافر فاما چنین نیست ودلیل بیان کرد بر قدرت خود وگفت
جل جلاله اَلَمْ یَكُ نُطْفَةً مِّنْ مَّنِیٍّ یُّمْنٰی آیا نبود این آدمی از پاره آب منی که ریخته شود در
رحم الامناء فرود آوردن آب ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰی ؕ باز بود این آدمی خون
بسته پس از آب بیافرید ویرا حق تعالی پس راست کرد ویرا و اندامهای ویرا چون سر و روی
و پای و دست و دیگر اعضا فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰی پس کرد از آب منی

دو جفت یکی نر و یکی ماده در درون زہدان اگر خواہد نر آفریند و اگر خواہد مادہ و اگر خواہد ہم نر و ہم مادہ یعنی خنثی اَلَیْسَ ذٰلِكَ بِقٰدِرٍ عَلٰۤی اَنْ یُّحْیِۦَ الْمَوْتٰی ۞ آیا نیست خداوندی کہ چنین کند از آب منی قادر و توانا برین کہ زندہ کند مردگان را یعنی قادرست کہ ہمیشہ بود و باشد رسول علیہ السلام گفت سبحانك بلی چونکہ تمام شدی سورہ و سنت این ست کہ چنین باید گفت

سورة الدهر مدنية وهي احدى وثلثون آية وفيها ركوعان

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ اَتٰی عَلَی الْاِنْسَانِ حِیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَّذْكُوْرًا بدرستی کہ آمد بر آدم علیہ الصلوة والسلام روزگاری کہ نبود وی چیزی یاد کردہ شدہ بقول امام سدی کالبد آدم علیہ السلام چہل سال میان مکہ و طائف نہادہ بود سر بسوی مکہ و پای بسوی طایف اول خاک بود پس ابر بروی بارید تا گل شد پس آفتاب بروی تافت تا بوی گرفت و حمأ مسنون شد حمأ مسنون گل سیاہ بوی ناک را گویند پس باد بروی وزید تا خشک چون سفال شد کہ آواز کردی چون دست بروی میزدند کالصلصال وکالفخار و قیل المراد من الانسان ہمہ آدمیان اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ اَمْشَاجٍ بدرستی و راستی کہ آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی آمیختہ آب مرد باب زن و الامشاج جمع مشج او جمع مشیج کخلط وخلیط واخلاط نَّبْتَلِیْهِ تا بیازمائیم وی را بکارہای شریعت تا پیدا شود از وی کہ باختیار خود خیری می کند یا شری چنانکہ ما دانستہ ایم از وی بعلم قدیم خود فَجَعَلْنٰهُ سَمِیْعًا بَصِیْرًا ۞ پس گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا از قطرۂ آب منی یعنی از قطرۂ آب منی آدمی را شنوا و بینا آفریدیم اِنَّا هَدَیْنٰهُ السَّبِیْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَّاِمَّا كَفُوْرًا بدرستی کہ ما نمودیم آدمی را راہ نیکی و بدی و حق و باطل یا شکر گوید یا نگوید اگر شکر گوید و ایمان آرد و عمل نیکو کند راہ بنمائیمش و اگر شکر نگوید و کافر شود و گناہ کند نیز راہ بنمائیمش از ما ہمہ کرم بود آدم بود ہست کردیمش از خاک و فرزندان او را از آب منی آفریدیم و شنوا و بینا کردیمشان و راہ حق و باطل نمودیمشان اگر ایمان آرند و عمل نیک کنند جزای ایشان بہشت جاودان باشد و اگر ایمان نیارند

و عمل نیک نکنند جزای ایشان دوزخ باشد چنانکه بیان کرد حال هر دو طایفه را تا آخر سوره و
گفت جل جلاله اِنَّآ اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ سَلٰسِلَاۡ وَاَغْلٰلًا وَّسَعِيْرًا بدرستی که ما آماده
کردیم مر کافران را زنجیرهای و غلهای گران و آتش سوزان بعد ازین حال مؤمنان را بیان کرد و گفت
جل جلاله اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَاْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوْرًا ۚ بدرستی که نیکان یعنی
مؤمنان نیکوکار بیاشامند در بهشت از شراب قدحی باشد که باشد آمیزش وی یعنی از آنچه در وی
آمیزند خنک و سفید باشد چنانکه در شربت یخ آمیزند در دنیا در سفیدی و سردی و خوش بوئی همچون
کافور باشد و قیل کافور در بهشت چشمه ایست عَيْنًا يَّشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ آن کافور چشمه باشد
که بیاشامند از وی بندگان خدای تعالی الباء بمعنی من او زائدة يُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِيْرًا ۰ برانند آن
آب را در منزلهای خود هر کجا که خواهند در بلندی و پستی بجوی بخلاف آب دنیا که می باشد خبر کرد
که این بندگان کیانند و صفت ایشان چیست گفت جل جلاله يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وفا
می کنند این بندگان پاک نذرها که کنند در طاعتها و فرضها و سنتها وَيَخَافُوْنَ يَوْمًا كَانَ
شَرُّهٗ مُسْتَطِيْرًا ۚ و می ترسند روزی را که بدی وی پراگنده باشد یعنی عذاب وی و بدی آشکارا
باشد و بهمه گناهکاران برسد و امام قتاده گفت رحمة الله علیه از سختی آن روز آسمان شگافته
شود و ستارگان بریزند و کوهها همچو گرد بهوا روند و آفتاب و ماهتاب را نور نماند و زمین بجنبد
و آبها بزمین فرو رود بمقدار چهارصد گز دانی که حال آدمی در آن روز چگونه باشد زهی غافل
از آن روز نترسد در کشاف و کواشی آورده است و در بسیاری از تفاسیر آمده که این آیتها
در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و اهل بیت او رضوان الله علیهم اجمعین نازل شده است
که ایشان روزه نذر میداشتند از برای صحت شاهزادگان و در سه شب طعام داد مسکین
و یتیم و اسیر را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بستان ملک دنیا گرفت و به سه نان ملک عقبی گرفت
مسکین تو که نه بستان داری و نه سه نان و درین قصه مبالغه بسیار کرده اند که آن لایق ایشان
نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل رضی الله عنه این آیتها در حق یکی از انصاری آمد
که در یک روز طعام داد بمسکین و یتیم و اسیر وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا
وَّاَسِيْرًا ۝ و خوردنی میدهند از برای دوستی حق با وجود دوستی طعام و حاجت بوی گدایان را

ویتیم و بی پدر را و اسیر را و می گویند اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَآءً
وَّلَا شُكُوْرًا بدرستی که ما میدهیم خورد فی شمارا از برای رضای حق تعالی و نمیخواهیم
از شما جزا و ثنا را اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِيْرًا بدرستی که ما می ترسیم
از خدای خود روزی را که روی های گناه گاران در آن روز ترش باشد و سخت و شوار باشد آن
روز بر گناه گاران فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقّٰهُمْ نَضْرَةً وَّسُرُوْرًا
پس بسبب این کارهای نیک نگاهداشت ایشانرا خدا تعالی از بدی آن روز و داد ایشان را
تازگی رویها و شادی دلها و دشمنان را داد سیاه روئی و غم و اندوه بحد و بی اندازه الوقاية
نگاهداشتن التلقية چیزی به پیش کسی آوردن و دادن فوقهم ولقهم بمعنی مستقبل
واجهول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را و خواهد داد ایشان در روز قیامت وَجَزٰهُمْ
بِمَا صَبَرُوْا جَنَّةً وَّحَرِيْرًا وجزا دهد ایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاها
بهشت جاودان و جامهای حریر نرم چون در دنیا دوستان او را بلا بود در عقبی عطا بود و در
دنیا ایشان را غم در آخرت شادی بود و دنیا ایشان را زندان بود و عقبی بهشت جاودان بود و در دنیا
آنرا جامهای ژنده بود در عقبی ایشان را جامهای حریر باشد فروترین کسی را هفتاد حله حریر پوشانند
و بهترین را هفتاد هزار هر یکی را بلون دیگر و تنکی هر یک همچون تنک برگ گل و چون از جای و جامه ایشان
خبر کرد از تخت و بخت ایشان نیز خبر کرد و گفت عل جلاله مُتَّكِئِيْنَ فِيْهَا عَلَى الْاَرَآئِكِ
تکیه زده باشند در آن بهشت بر تختهای آراسته در پیش هر تختی بوستانی و در پیش هر بوستانی
کوشکی و در پیش هر کوشکی گلستانی چون در دنیا بر بساط فقر و فاقه قناعت کرده باشند و در خانها
محقر بسر برده باشند در بهشت چنین منزلها خوب باشد شان مُتَّكِئِيْنَ حال من
الضمير المنصوب في جزاهم كقوله تعالى لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا وَّلَا زَمْهَرِيْرًا
لا يرون حال من الضمير المرفوع المستقر في متكئين یعنی نه بینند در آن بهشت آفتاب را
و نه زمهریر را یعنی گرما و سرما را یعنی چون در دنیا گرمای تابستانی و سرمای زمستانی دیده بودند
و طاعت را ترک نکرده آنجا از سرما و گرما در امان باشند چون کافران در تنعم بوده باشند در تابستان
و زمستان در گرما و سرمای دوزخ در مانند چون از جای و جامه ایشان خبر کرد از سایه و میوه ایشان

نیز خبر کرد و گفت جل جلاله وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا و نزدیک باشد بآن بهشتیان سایهای درختان بهشت وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ای قربت منهم یعنی نزدیک کرده شود تا آن بهشتیان میوهای درختان بهشت اگر نشسته و خفته و ایستاده آن میوها بایشان میرسد و نزدیک شود ببر آمدن درختان احتیاج نشود و امام مجاهد رحمة الله علیه گفت که صحن بهشت از نقره خام باشد و خاک آن از مشک و تنه درختانش از زر و نقره و شاخهاآ و از مروارید و از زبرجد و یاقوت و میوهای او بتو نزدیک باشد کر دست لوی برسد بیرنج از درخت می گیری و میخوری چون دشمنان او را در دنیا بوستانها و میوهای لون بلون بود در عقبی جای ایشان دوزخ ست و میوهای ایشان زقوم و ضریع عطف علی جنة ای و اعطاهم جنة دانية ظلالها ومسخرة لها و الظلال جمع الظل التذلیل رام کردن القطوف جمع قطف ست و قطف میوه درخت را گویند بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود فَوَقٰهُمُ الی اخره یعنی نگاه داشت ایشان و داد ایشان عطاها که اول آن تازگی رویهای ایشان بود از اثر تجلی جمال من و شادی و لهای از مشاهده جمال انوار صفات و ذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ و محقق داند که این کرمها در دنیا و عقبی همه از و بود که توفیق طاعت او داد و جزای طاعت نیز او و هد پس هر کرا قبول کرد سرو و نکرد و هر کرا رد کرد مقبول نکرد

رباعی

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد	مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطفت بکدام ذره پیوست دمی	کان ذره به از هزار خورشید نشد

من قبله قبله بلا علة : ومن رده رده بلا علة

و از نعمت دیگر که داده شود و آن شربتهای شیرین باشد خبر کرد و گفت جل جلاله وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ و گردانیده شود بر بهشتیان آب و جامها یعنی شربها و قدحهای نقره وَأَكْوَابٍ و کوزهای بی دسته كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ که باشد آن کوزها از شیشها که از نقره باشد یعنی آنرا صفای آبگینه باشد و سفیدی نقره که هر چه درون او باشد از شربتها رنگ برنگ از بیرون او بنماید عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که اگر از نقره دنیا قدحی ساخت

شود تنک تر از پر مگس انچه در درون وی ست نماید بخلاف قدح بهشتی که از نقره بود چنان باصفا بود که هرچه در وی باشد از بیرون نماید همچو شیشه و شیشه دنیا از خاک باشد فاما شیشه بهشتی از نقره پاک باشد قواریرا از روی ترکیب خبر کانت باشد القراءة بتنوینهما و ترکه فیهما بتنوین الاول و ترکه فی الثانی من فضة بیان الاصل العواریر کذا فی الکواشی قدروها تقدیرا اندازه کرده باشند یعنی شرابهای بهشتی را دران کوزها یا کوزها را اندازه کرده باشند فرشتگان پیش از آمدن بهشتیان در بهشت تقدیرا اندازه کردن که شراب بکوزها برابر باشد بمقداری که بهشتی سیر شود نه کم آید و نی زیاد و این نوع بالذت تمتع می باشد و شاید که این اشارت باشد که اقداح راح شراب بمقدار حوصله ارواح باشد در معارف الهی والله تعالی اعلم ویسقون فیها و داده شوند آن بهشتیان را در بهشت کأسا قدحی را از شراب کان مزاجها باشد آمیزش وی زنجبیلا زنجبیل چیزی که خوشبوی و خوش مزه می باشد در عرب و قیل چشمه ایست در بهشت عینا فیها تسمی سلسبیلا چشمه باشد که نامبرده می شود و سلسبیل یعنی خوش بوی و گوارنده و فرمان بردار و سقی متعدی بمفعولین می باشد یقال سقاه الماء مضاف محذوف می باشد کأسا ای شراب کأس چون صفت لباس بهشتیان و منزلها و میوها و شرابها و قدحهای ایشان کرد صفت خادمان ایشان نیز کرد و گفت جل جلاله ویطوف علیهم و می گردد بر ایشان ولدان کودکان یعنی بچگان و غلامان مخلدون جاوید کرده شدگان که هرگز پیر نگردند و از جمال و حال خود برنگردند بعضی گویند این خادمان بهشتیان فرزندان کافران باشند که خرد مرده باشند و بعضی گویند این خادمانی باشند که حق سبحانه و تعالی ایشان را از بهشت آفریده باز صفت دیگر شان یاد کرد و گفت اذا رایتهم چون بینی تو آن خادمان را حسبتهم لؤلؤا منثورا پنداری و بدانی که مروارید های سفید ند پراگنده و ریخته شده از غایت سفیدی و پاکیزگی همچون مرواریدها باشند و از یکدیگر در بساطها برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده خادمان ایشان چنین خوب صورت باشند تا دانی که مخدومان چون باشند و اذا رایت ثم رایت نعیما چون تو انجا یعنی در بهشت بینی تو خوشیها و نعمتهای بسیار و ملکا و پادشاهی کبیرا بزرگ قال النبی صلی الله علیه وسلم ان ادنی اهل

الجنة منزلة من ینظر الی ملکه مسیرة الف عام یری اقصاه کما یری
ادناه یعنی کمترین بهشتیان را مملکتی باشد که مسافت آن هزار ساله راه باشد دور را همچون
نزدیک بیند که آنرا زوال نباشد و ملک هست بزرگ بقول خواجه علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه آن
باشد که هرچه او خواهد همچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمة الله علیه ملک کبیر آنست که هفتاد هزار
حاجبان و دربانان باشند مر هر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که پیش آن بهشتی درآیند ازینها
همه دستوری خواهند بعد از ان پیش بهشتی درآیند و سلام حضرت باری تعالی برسانند و هر یکی هدیه
بیارند که چشم کسی چنان ندیده باشد و هیچ گوش هم نشنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد
فرشتگان گویند که حق تعالی از تو خوشنود است این بر دل بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله
تعالی رِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ وَمُلْكًا كَبِيْرًا در قراءت عایشه رضی الله عنها آمده است
که ملیکاً یعنی تو پادشاه بزرگ را یعنی خدای تعالی را باز حق سبحانه و تعالی صفت دیگر کرد بهشتیان را
و جامهای ایشان را جل جلاله گفت عٰلِيَهُمْ بر بالای ایشان باشد ثِيَابُ سُنْدُسٍ
جامهای تنک و قیل دیبای تنک خُضْرٌ جامهای سبز یا سندس سبز وَّاِسْتَبْرَقٌ و جامهای
دیبای ستبر بر هر مومنی باشد هفتاد حله هر یکی بر یکدیگر و جامهای زیرین ایشان باشد دیبای
سبز تنک تنکی هر حله همچون تنکی برگ گل القراءة بسکون الیاء عالیهم فهو مبتدأ خبره
ثیاب سندس وبنصبه ظرف ای ثبت عالیهم او حال من ضمیر علیهم و صفت
دیگر بهشتیان را ذکر کرد و گفت جل جلاله وَحُلُّوْٓا و آراسته شوند این بهشتیان اَسَاوِرَ دستینها
مِنْ فِضَّةٍ از نقره و عادت ملوک و اشراف عرب این بود که دستینها در دست کردندی و مفاخرت
کردندی بآن حق تعالی بهشتیان را بآن صفت کرد باز صفت دیگر شان هم کرد جل جلاله وَسَقٰىهُمْ
و بدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا شربتی طَهُوْرًا پاکیزه که چون خورده شود
بول نگردد بلکه عرق شود و از تنهای ایشان بیرون آید بوی وی مشک باشد و دل ایشان را
پاک کند از کینه و دشمنی و دوستی غیر حق تعالی سابقان و مقربان حضرت عزت را جل جلاله از بطنان یعنی
از زیر عرش قدحهای شراب طهور از زبرجد سبز و از یاقوت سرخ و از نقره سفید برسانند بواسطه
دستی تا لب و مقتصدانرا و میانه روانرا فرشتگان دهند و عامه اهل بهشت را غلمان دهند یعنی خادمان

بهشت چون از شراب بهشتی بخورند مست ذوالجلال کردند حجاب برگیرند تا جمال بیچون و بیچگون او ببینند و سکان حق را ببینند اللهم ارزقنا واجعلنا بکرمک من المقربین اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاۤءً بدرستی که این نیکیها که یاد کرده شده بهشت و ثواب بود و باشد مر شما را بسبب پاداش کارهای نیک شما وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا و بود و هست کوششهای شما پذیرفته و قبول کرده شده و کارهای شما ضایع نیست بلکه اندک پذیر بسیار بخش ست حضرت باری تعالی اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا بدرستی که ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادنی پراگنده اگر یکبار فرستادمی یاد گرفتن او بتو دشوار بودی چون فرستادیم قرآن را و ترا پیغامبر گردانیدیم و بخلق عالم فرستادیم اگر ترا بر نجانند و ساحر و شاعر گویند بر جفای ایشان صبر کن پس گفت جل جلاله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن ای محمد از برای حکم حق تعالی به رسانیدن شریعت و احکام و اسلام و بهر دروغ گوی داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتها وادای طاعتها وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری مکن مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا از این کافران هیچ بزه کاری و ناسپاسی را یعنی ولید مغیره و عتبه را که ایشان گفتند ای محمد ما ترا مال بسیار بدهیم و عروس صاحب جمال بدهیم ازین کار برگرد و بقول دیگر مراد ابوجهل ست که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن منع کرده بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم نام خدای خود را بُكْرَةً در بامداد یعنی نماز بامداد گذار وَّاَصِيْلًا و شبانگاه یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَمِنَ الَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهٗ و بعضی از شب سجده کن مر پروردگار خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار وَسَبِّحْهُ و بپاکی یاد کن مر او را لَيْلًا در شب طَوِيْلًا دراز یعنی نماز شب بگذار و بقول دیگر مراد آنست که یاد کن بزبان مر پروردگار خود را در همه اوقات اِنَّ هٰۤؤُلَاۤءِ بدرستی که این کافران يُحِبُّوْنَ دوست میدارند بدل و جان الْعَاجِلَةَ دنیا را وَيَذَرُوْنَ و می گذارند وَرَاۤءَهُمْ از پس خود يَوْمًا ثَقِيْلًا روز گران را یعنی کار ایشان همه از برای دنیا ست غم کهدان و اغلاجندان باشد شان که همه آن ملکه از وه بخش آن یکی از برای آخرت نباشد شان فاما مومنان را همه غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر حال بکنند فاما عاشقان را جز طلب دوست هیچ نباشد ::

مثنوی

ملک دنیا تن پرستان را حلال	ما غلام ملک عشق بی زوال
عاشقی کز خوان رحمن خورد قوت	صد عدن پیشش نیرزد برگ توت
هشت جنت گر درارم در نظر	در کنم خدمت من از خوف سقر
مؤمنی باشم سلامت جوی من	زانکه این هر دو بود حظ بدن

وبطریق تعریض تنبیه کرد شان و گفت جل جلاله

نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ ما آفریدیم ایشان را و بس وَشَدَدْنَآ و ما استوار کردیم اَسْرَهُمْ عضوها و استخوانها و پیها و رگهای ایشان را و بقولی دیگر ما آفریدیم جای بیرون آمدن بول و غائط ایشان را یعنی راه پیش و پس چون چیزی بیرون آید هر دو بهم فراز آیند چون چنین ست چرا باید که شب و روز عمر خود را بطلب کردن دنیا و دوستی آن مستغرق دارند و هیچ قدم بی طمع دنیا نرانند و از خالق و رازق خود چرا روی گردانند و بیان کرد که ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم و بدل ایشان دیگران را بیاریم و گفت جل جلاله وَاِذَا شِئْنَا و چون خواهیم که هلاک کنیم ایشان را بَدَّلْنَآ اَمْثَالَهُمْ تَبْدِيْلًا بدل کنیم ما بدنهای ایشان را بدل کردنی یعنی بهتر از ایشان بیاریم و ما قادر مختاریم و حکیم غفاریم و رحیم ستاریم و کریم زود هلاک نکنیم ایشان را تا باشد که ایمان آرند اِنَّ هٰذِهٖ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندیست مر شما را و لطفیست مر دوستان را چونکه در وی حال بهشتیان ست و بیان رفتار ایشان ست فَمَنْ شَآءَ پس هر که خواهد حال ایشان و جزای ایشان را اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا بگیرد بخدای خود راهی یعنی بندگی او کند و رضای وجود و هوای خود بگذارد

بیت

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

وَمَا تَشَآءُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ و نخواهید شما چیزی را مگر وقت خواستن خدای تعالی یا مگر خواستن حق تعالی آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا بدرستی که حق تعالی هست و بود و باشد نیک دانا و نیک استوار کار که غلط بروی روا نیست يُّدْخِلُ مَنْ يَّشَآءُ فِيْ رَحْمَتِهٖ هر کرا خواهد در رحمت خود در ما آورد یعنی باسلام و بهشت جاودان وَالظّٰلِمِيْنَ اَعَدَّ لَهُمْ

عَذَابًا اَلِیْمًا ۃ و کافر از او ستمگار را عذاب آماده کند شکنجه دردناک یعنی کفر و کافری را بکافران دهد دوزخ جاودان و بدیشان جزای کردار شان القراءة ما تشاؤن بالتاء والیاء اِلَّا اَنْ یَّشَاءَ اللّٰهُ ظرف او حال

سورة المرسلات مکیة وهی خمسون آیة وفیها رکوعان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالْمُرْسَلٰتِ بحرمت بادهای فرستاده شده عُرْفًا همچون یال اسپ پی در پی متصل انتصابه علی الحال وقیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده از برای کار نیکو العرف در لغت یال اسپ و کار نیکو وانتصابه علی المفعول فَالْعٰصِفٰتِ عَصْفًا پس بحرمت بادهای سخت رونده سخت رفتنی وَالنّٰشِرٰتِ نَشْرًا ۙ و بحرمت بادهای که ابرها پراکنده کند پراگنده کردنی فَالْفٰرِقٰتِ فَرْقًا ۙ پس بحرمت آیتهای قرآن که جدا کند حق را از باطل جدا کردنی فَالْمُلْقِیٰتِ ذِکْرًا ۙ پس بحرمت فرشتگان که اندازند وحی را در دلهای پیغمبران عُذْرًا از برای پیدا کردن حجت اَوْ نُذْرًا ۙ یا از برای ترسانیدن یعنی حق تعالی کتابهای خود را فرستاد و پیغمبران تا ایشان بامتان برسانند و علمای امتان ایشان بشاگردان برسانند وایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیدا کنند برایشان تا خلق نگویند که ما نشنیدیم و نه دیدیم و ما را کسی نترسانید و از روز قیامت خبر نکرد و بحرمت این چیزها که اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ بدرستی که آنچه ترسانیده میشوید یا وعده کرده میشوید شما را من الایعاد والوعید لَوَاقِعٌ ۙ هر آینه افتنده است و باشنده است یعنی قیامت و بهشت و دوزخ خواهد بود بیشک فَاِذَا النُّجُوْمُ پس چون ستارگان طُمِسَتْ ۙ نور زدوده شوند رنسر و ریزند الطمس در لغت ناپدید کردن وَاِذَا السَّمَآءُ فُرِجَتْ ۙ و چون آسمان شکافته شود و سست شود پس شکافد پس از هم جدا شود و باره باره شود و ذره ذره شود و شکافته شود و نیست شود ذکر فی التفسیر ان اول حال السماء الوهی یعنی سست شدن ثم الانشقاق ثم الانفطار ثم الانفراج حتی یتلاشی فتصیر کانها لم تکن

وَاِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ وچون کوهها پراگنده شوند و بباد داده شوند اوّل پراگنده شوند پس رانده شوند در هوا همچون پشم رنگین پس ریزه ریزه شوند همچون گرد پس ناچیز شوند گویا که هیچ نبود وَاِذَا الرُّسُلُ وچون پیغمبران اُقِّتَتْ ؕ گرد کرده شوند جواب فاذا النجوم طمست تا اینجا محذوف ست یعنی چون این کارها واقع شود قیامت بیاید لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ ؕ مرکدام روز را تاخیر کرده شده ست این کارهای بزرگ استفهام از برای تفخیم ست لِیَوْمِ الْفَصْلِ ۚ جواب گفت از برای روز جدا کردن حق را از باطل وَمَا اَدْرٰىكَ مَا یَوْمُ الْفَصْلِ ؕ وچه دانی تو که چه بزرگ ست روز جدا کردن یعنی تو چه دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفخ صور شود و زمین برخود لرزیدن گیرد و آسمان برخود ترقیدن گیرد و کوهها از جای خود در هوا شوند و ستارگان بزمین فرو ریختن گیرد و پیغامبران را جمع کرده شود و خصم در خصم آویختن گیرند وای و هلاکی باد در آن روز مرکافران را چنانکه حق تعالی گفت وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِیْنَ ؕ وای در آن روز مر دروغ دارندگان را و قیل وادی ست در دوزخ که آنرا ویل گویند اگر کوهها در آنجا اندازند بگدازند و این جای کافران باشد نعوذ بالله من ذلك اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِیْنَ ؕ آیا نیست و هلاک نکردیم قوم پیشین را یعنی قوم نوح را ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِیْنَ ؕ پس از پی ایشان در آوردیم و نیست کردیم امثال پسین را یعنی قوم و ثمود را و قوم لوط و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان نیاوردند به پیغمبران خود كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِیْنَ وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِیْنَ ؕ و همچنین کنیم بر گناهگاران یعنی کافران است تو بقهر خود بگیریم و نیست گردانیم و ترا برایشان نصرت دهیم چون منکران قیامت را یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد اشارت بدلائل قدرت خود کرد که ما قادریم که قیامت را بیاریم و همه مردگان را زنده گردانیم و دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن ست پس گفت جل جلاله اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ آیا نه آفریدیم شما را مِّنْ مَّآءٍ مَّهِیْنٍ ؕ از آب سست یعنی خوار ناپاک که آن آب مادر و پدر ست فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم آن آب را و نهادیمش فِیْ قَرَارٍ مَّكِیْنٍ ؕ در آرامگاه استوار که آن رحم و زهدان مادر ست اِلٰی قَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ تا اندازه دانسته شده که نه ماه ست یا بیشتر یا کمتر فَقَدَرْنَا بمعنی قدر پس اندازه کردیم ما آن وقت را که کم نشود و بیشتر نگردد فَنِعْمَ الْقٰدِرُوْنَ ؕ پس ما نیک اندازه کنندگانیم ای المقدرون

چون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت ما را بر آوردن قیامت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝ هلاکی باد منکران اسلام و احکام آن را دران روز أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم
زمین را كِفَاتًا گرد کننده و فراهم آرنده أَحْيَاءً زندگان را وَأَمْوَاتًا و مردگان را یعنی
زمین را جای قرار زندگان و مردگان گردانیدیم وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ و گردانیدیم
در زمین کوههای استوار بلند و چندین منفعتها درین کوهها نهادیم از زر و نقره و آهن و لعل و غیر آن
الرسوخ استوار شدن الشموخ بلند شدن وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا و دادیم شما را آب خوش
شیرین خنک و با وجود این کافر شدید جزا دهیم شما را وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ
وای و هلاکی باد دروغ دارندگان را یعنی کافران را در آن روز انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ
گفته شود مر کافران را روز قیامت بروید بسوی آنچه بودید شما که دروغ گوی میداشتید پیغامبران را آن
چیز یعنی بروید بدوزخ الانطلاق رفتن انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ ظِلٍّ بسوی سایهٔ دود دوزخ ذِي
ثَلَاثِ شُعَبٍ که وی را سه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود
شعبه شاخ شعب جماعت لَا ظَلِيلٍ آن سایهٔ دود دوزخ خوش و خنک نباشد الظلیل
پوشنده وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ کفایت نکند آن سایه از آتش دوزخ یعنی هیچ در وی نفع
نباشد و قیل تمام و همیشه خوش و خنک نباشد إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ بدرستی
که آن آتش دوزخ می اندازد اخگرها و قیل سرشکها را که آب جگرها باشد همچون کوشکها
بزرگ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ ۝ گویا که آن اخگرهای آتش اشتران سیاه اند که بزردی
میزنند القصر کوشک و قیل درخت سطبر الجمل اشتر الجمالة جماعت و الجمال
جمع الجمع وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝ وای و هلاکی باد دران روز کافران را
دروغ گوی میداشتند پیغامبران را هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ ۝ این روزی ست
که در وی سخن نگویند کافران یعنی در روز قیامت وقتی باشد که سخن نگویند کافران در آن
وقت و مراد همه روز نیست وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و دستوری داده نشود مر
دوزخیان را تا سخن گویند و عذر خواهند بقول امام مقاتل چهل سال سخن نگویند از سختی عذاب روز
قیامت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ وای دران روز مر کافران را هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این

روز جدا کردنی ست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنٰكُمْ گرد کردیم شما را وَالْاَوَّلِيْنَ با منان
پیشین فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شما را مکری و حیله کنید مرا در
دور کردن عذاب از خود فَكِيْدُوْنِ ۝ پس مکر کنید مرا و این عذاب را از خود دور
کنید و این سخن مر کافران را سرزنش باشد وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای و ہلا کی
مر کافران را در آن روز و چون حق سبحانہ و تعالی حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را
یاد کرد و می گوید جل جلالہ اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ ظِلٰلٍ بدرستی کہ ہر آئینہ پرہیزگاران
و دور باشندگان از کفر و کافری باشند در بوستانہا و سایہا با آسائش وَّعُيُوْنٍ
یا چشمہای آب روان وَّفَوَاكِهَ و میوہای نیکو مِمَّا يَشْتَهُوْنَ ۝ از آنچہ آرزو برند
كُلُوْا وَاشْرَبُوْا بخورید و بیاشامید از نعمتہای بہشت هَنِيْٓئًا نوش و گوارندہ و خوش
باد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچہ کردید شما در دنیا از طاعتہا یعنی جزای کردار ہای
شماست اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستی کہ ہمچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ جزا میدہیم نیکو کاران را
الا حسان نیکوئی کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ وای و ہلاکی باد مر کافران را
در آن روز كُلُوْا بخورید ای کافران از نعمتہای دنیا وَتَمَتَّعُوْا و برخورداری گیرید قَلِيْلًا
اندکی یعنی روزی چند اِنَّكُمْ مُّجْرِمُوْنَ ۝ بدرستی کہ شما کافرانید و مستحق دوزخ شدہ
اید کہ از دنیا بیرون شدنی ست و بعذاب گور گرفتار شدن نعوذ باللہ من ذلک الاجرام گناہ
کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ وای در آن روز مر کافران را وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا و چون
گفتہ شود مر کافران را کہ نماز گذارید لَا يَرْكَعُوْنَ ۝ نماز نکنند الرکوع پشت
خم کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ وای و ہلاکی باد در آن روز مر کافران را القول امام
مقاتل این در دنیا بود کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم مر وفد بنی ثقیف را فرمود کہ نماز گذارید ایشان
گفتند کہ ما ایمان می آریم فاما نماز نمی گذاریم ما را ننگ می آید کہ رکوع و سجود کنیم وفد کسانی را
گویند کہ پیش کسی آیند از برای خبر رسانیدن و ایلچی گری کردن و بقول عبد اللہ بن
عباس رضی اللہ تعالی عنہما این در قیامت خواہد بود کہ فرمود قولہ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ
سَاقٍ وَّيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ چون کشف کنند از ساق مومنان

سجده تواننده کرد و کافران نی چنانکه در سورهٔ ن والقلم گذشت فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
پس بکدام سخن بَعْدَهُ پس از قرآن يُؤْمِنُونَ می گروند

چو بآیات بینات قرآن ایمان نیاوردند بکدام سخن

ایمان خواهند آورد یعنی ایمان
نخواهند آورد بهیچ
سخن والله
تعالی اعلم
بالصواب
تم

سورة النبأ مكية آياتها ۴۰ رکوعاتها ۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عَمَّ يَتَسَآءَلُوْنَ اصل عم عما بوده است یعنی از چه سوال می کنند و می پرسند یکدیگر اهل مکه التسائل از یکدیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلاله عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيْمِ از خبر بزرگ می پرسند الَّذِیْ هُمْ فِيْهِ آن خبر که ایشان در وی مُخْتَلِفُوْنَ ۞ اختلاف می کنند الاختلاف خلاف کردن یکدیگر و آمد شد کردن مومنان می گویند قیامت حق ست و خواهد بود چونکه حق تبارک و تعالی از وی خبر کرد که آمدنیست و این خبر بزرگ ست چونکه خبر کننده خدای بزرگ ست و کافران می گویند که نخواهد بود بعضی می گویند که این خبر بزرگ پیغامبر محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم مومنان میگفتند که حق ست و کافران می گفتند که حق نیست بعضی گفته اند آن خبر بزرگ قرآن است که مومنان می گفتند که حق است و سخن خدای تعالی ست و کافران می گفتند که حق نیست و سخن خدای تعالی نیست و ما شکر گوئیم که از مومنانیم نه از کافران حق سبحانه و تعالی مارا در دیوان مومنان داشت بی آنکه از ما طاعتی و عبادتی بوده باشد در ازل پس می باید که دایما بذکر و شکر او مشغول باشیم

رباعی

بی تو صنما قرار نتوانم کرد	احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موئی	یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

حق سبحانه و تعالی کافران را جواب داد و انکار ایشان رد کرد و گفت جل جلاله كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ و راست بوده است چونکه بمیرند و در گور در آیند و عذاب گور بچشند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق بوده است چون بقیامت زنده شوند و عذاب دوزخ را بدانند بعضی می گویند این تکرار از

برای تاکید ست بعضی می گویند تکرار نیست یکی دانستن در گور باشد و یکی دانستن در قیامت ابن عامر
ستعلمون بتای خطاب خوانده ست و معنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده
ست چونکه بقیامت زنده شوید و بعذاب دوزخ درمانید و کلا حرف ردع ست و اسم می بود بمعنی
حقا و درین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این سوگند ست الردع
باز داشتن کسی را از چیزی و اگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز ایستید ای کافران ازین اعتقاد بد تان
که قیامت نخواهد بود سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار
کافران را یاد کرد دلیلها و قدرتهای خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضی زیر پای ایشان
ست و بعضی بر بالای سر ایشان ست و بعضی در ذات ایشان ست پس گفت جل جلاله اَلَمْ
نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهٰدًا ۵ آیا نگردانیدیم ما زمین را بساط شما که در وی می باشید و زراعت می کنید
و تجارت می کنید و زندگانی و مردگی شما در وی ست المهد گستردن یعنی پهن کردن والمهاد
آرامگاه یعنی خداوند تبارک و تعالی قادر ست همه را زنده گرداند و قیامت را بیارد چنانکه قادر ست
بر آفریدن زمین ها و آسمان ها و قادر ست بر راست کردن شما وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا ۵ آیا نه کردیم کوهها را
میخهای زمین تا بجنبد و در تفسیر تیسیر آمده ست که چون حق تعالی زمین را آفرید زمین می جنبید کوهها را
آفرید تا زمین قرار گرفت آفریدن زمینها را و آسمانها را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین ست فاما
آفریدن خود را دانسته ایم که بهیچ وجه انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم هستمان کرد و اشارت
باز کرد و اشارت باز کرد و گفت جل جلاله وَخَلَقْنٰكُمْ اَزْوَاجًا ۵ و گردانیدیم و آفریدیم
شما را جفتها یعنی جفت جفت نر و ماده و سفید و سرخ و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیر
آن الازواج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونه گونه وَّجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ۵ کردیم خواب
شما را راحت شما السبات آسایش تن یعنی گفته اند راحت وَّجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاسًا ۵
و کردیم شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیزها را بپوشد و در شب فائده بسیار ست
وَّجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ۵ و گردانیدیم روز را وقت زندگانی شما تا در وی کسب کنید
و چون مانده شوید در شب آسایش کنید و این معلوم شما ست که بهیچ وجه انکار نمی توانید کرد که
المعاش زندگانی کردن و زیستن معاشا ای ذا معاش وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا

شِدَادًا و بنا کردیم برزبر شما هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه و سست نشود و الشداد جمع الشدید وَّجَعَلْنَا سِرَاجًا وَّهَّاجًا ﴿۱۳﴾ و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان الوهّاج درخشیدن وَّأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿۱۴﴾ و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد بباریدن آب بسیار ریزان الثجّ ریخته شدن الثّج ریزانیدن و قیل فرستادیم بباد ها که این ابر را عصیر و غفش کند تا باران ازو بیرون آید و باین قول من بمعنی با باشد و بالمعصرات نیز خوانده شده ست قیل باران را فرستادیم از آسمان ها در کشاف و کواشی و شرح کشاف سید یمنی آورده ست که باران از آسمانها می آید و در تفسیر تیسیر آورده ست صاحب منظومه رحمة الله علیه که عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفته ست که از زیر عرش فرو می آید ارزاق حیوانات و در نوادر شیخ بزرگ محقق خواجه ابن علی ترمذی نیز چنین گفته ست که بوحی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زیر عرش ست تا باسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در ابرها پراگنده کند و ابر را فرمان میشود تا همچون غربال بیزد آنرا و تا باران را فرشتگان در موضعش می نهند و ازین سخن معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه باطل ست که می گویند ابر باران را از دریا می آورد و این قول که مراد از معصرات آسمانها ست قول امام حسن بصری و امام قتاده رحمة الله علیهما ست لِّنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَّنَبَاتًا ﴿۱۵﴾ تا بیرون می آریم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم و جو و غیر آن را از دانها و گیاه را که علف ستوران باشد و قیل الحب اللوء لوء والنبات ما انبت مِنَ الْأَرْضِ یعنی باین باران مروارید را و جمیع نباتات را بیرون می آریم از عدم خلق می کنیم وَّجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿۱۶﴾ و بیرون می آریم بآن آب بستانها سبز انبوه را که شاخهای درختان او در هم پیچیده باشد از بسیاری والفاف جمع باشد چونکه حق سبحانه و تعالی دلائل عظام یاد کرد بر قدرت تامهٔ خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿۱۷﴾ بدرستی که روز قیامت که جدا کرده شود در وی دوست را از دشمن و حق را از باطل هست وعده گاه گرد آمدن همه خلق در وی برای شمار و جزا الفصل جدا کردن يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزی که دمیده شود در صور و صور مانند شاخیست که اسرافیل علیه السلام در وی دمد و قیل پیکرها جمع صورت فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما از گور بعرصات قیامت گروه گروه و جماعت جماعت

و در کشاف آورده ست که در حدیث آمده که اهل عرصات بده گروه بیایند یک گروه بصورت حمدونه
آیند و آن خمر کشان باشند و یک گروه دیگر سر زیر و پای بالا و بروی خود می روند و اینها ربا خوران
باشند و گروهی دیگر نابینا و کور باشند و این قاضیان و مفتیان باشند که در حکم و فتوی میل کرده
باشند بناحق و گروهی دیگر گنگ باشند و این کسانی باشند که در طاعت عجب آرند و گروهی دیگر زبانها
خود را می خایند و اینها عالمان باشند که بعلم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهی دیگر دست و پای
ایشان بریده باشد و این کسانی باشند که همسایه را رنجانیده باشند و گروهی دیگر را بر دارهای آتشین
کشیده باشند و ایشان غمازان و سعی ناحق کنندگان باشند که مردمان را در پیش سلطان ظالم و عوان
بی باک در انداز ند هشتم گروهی باشند که همه اعضای ایشان از هر پلیدی پلید تر و از هر گنده گنده تر
باشند و اینها کسانی اند که لذتهای دنیا را از درمهای حرام گرفته باشند و حق خدای را نداده باشند
و نهم گروهی باشند که جامها از قطران و گوگرد سیه پوشیده باشند و اینها متکبران و فخر کنندگان باشند
بمال و جاه دنیومی و دهم گروهی باشند بصورت خوکان و چشمهای ایشان نابینا و دندانهای ایشان
از دهان بیرون آمده و ماران و کژدمان در دهان و در چشم ایشان افتاده و غلها و زنجیرها در گردن
ایشان و این ها شراب فروشان و شراب خوران باشند نعوذ بالله من ذلک اینها بدبختان و عاصیان
باشند اما مومنان و صالحان و جوانمردان بعضی بصورت ماه شب چهارده و بعضی بصورت آفتاب
و بعضی بصورت ستارگان باشند نور و **وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ٥** و گشاده شود
آسمان پس باشد درهای آسمان یعنی پاره پاره شود و ذره ذره شود آنگه ناچیز شود و قیل گشاده
شود درهای آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام عاصم و حمزه و کسائی فتحت بتخفیف خوانده اند و باقی
قراء **فُتِّحَتْ** بتشدید خوانده اند **وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا** و رانده شود کوهها را از
از زمین یعنی از روی زمین پس همچون نمایش سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه در نیم روز
نماید در بیابان مانند آب و هیچ چیز نباشد چون چنین شود عقوبت دوزخ پیش آید **إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ
مِرْصَادًا ٥** بدرستی که باشد دوزخ راه گذر خلق هر که به بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پل باشد
بر بالای دوزخ و از امام حسن بصری روایت کرده شده ست که پل صراط سه هزار ساله راه ست از موی
باریکتر و از شمشیر تیز تر هزار سال بر آمدن باشد و هزار سال فرود آمدن و هزار سال هموار یکی باشد

تم

تیز و باریک بر گناه کاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خدای ترس بعضی زود بگذرند همچون
برق و بعضی را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران نتوانند گذشتن و در دوزخ افتند و هر مؤمنی
نوری باشد بعضی را هر چند نظر کنند و بعضی را تا زیر قدم این سخن را نقل کرده شده است از رساله
خواجه محمد پارسای بخاری رحمة الله علیه که برادر طریقت ما بوده اند و زینت اصحاب حضرت خواجه
ما بوده علیهم الرحمة و الرضوان بقول دیگر مرصاد کمین گاه است لِّلطَّاغِينَ مَآبًا ۞ بدرستی که باشد
دوزخ مر طاغیان را یعنی مر کافران را جای بازگشت و جای باشیدن که همیشه در وی باشند لَّابِثِينَ
فِيهَا أَحْقَابًا ۞ باشند کافران در دوزخ روزگارهای درازی نهایت کذا فی الکشاف
والکواشی ولیس المراد عدد المحصور الحقب روزگار باشد و از حقب هشتاد سال
مراد نیست اینجا لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۞ نچشند در آن دوزخ و یا در آن روزگار
هیچ خنکی و هیچ آشامیدنی یعنی هیچ راحتی نباشد ایشان را الشراب آشامیدن قیل برد
ای نوما یعنی آسایش خواب و خوردنی نباشد شان قیل خنکی و قیل خواب إِلَّا حَمِيمًا
وَغَسَّاقًا ۞ ولیکن آب گرم گرم و ریم آبه دوزخیان را بخورانند و بیاشامند الحمیم آب گرم الغساق
خون و ریم دوزخیان جَزَاءً وِفَاقًا ۞ این عذابها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان
هیچ کرداری بدتر از کفر نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین کارها ست
و بهشت خوشترین جایها ست نصب علی المصدر ای جوزوا جزاء موافقا لاعمالهم چون
بیان کرد کار ایشان را در دنیا و گفت جل جلاله إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ۞ بدرستی
که این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمار قیامت و قیل امید نمیداشتند حساب را الرجا
امید داشتن و ترسیدن و قیل امید نمیداشتند قیامت را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا ۞
و بودند که دروغ میداشتند قرآن را و حجتهای توحید را دروغ داشتنی بزرگ یعنی هیچ متوجه دلائل
عقلیه و نقلیه نمی شدند و در کفر اهتمام تمام داشتند اهتمام در کاری در آمدن نصیب مؤمن اینست
که حساب خود کنند و به توبه و استغفار عذر خواهی کنند و بعد از نماز دیگر بمحاسبهٔ احوال و اقوال و اوقات
گذشته اشتغال نماید شاید که حکمت خواندن سورهٔ عم بعد از نماز عصر این بوده باشد والله اعلم
وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ۞ و هر چیزی را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ

یعنی پیدا کرده ایم اَلْاِحْصَاءُ شمردن ودانستن ونوشتن فَذُوْقُوْا پس بچشید جزاهای
کردارهای بد خود را فَلَنْ نَّزِيْدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا پس هرگز زیاده نکنیم شما را مگر عذاب واین آیت
سخت ترین وعیدیست مر دوزخیان را وازین آیت معلوم می شود که مراد از احقابا ابدالآباد ست
نه عدد مخصوص در تنبیه الغافلین آورده ست که دوزخیان باران را طلب کنند ابر سیاهی پیدا شود
وماران همچون گردنهای شتران ببارد وکژدمان همچون شتران ببارد بر ایشان چون بگزد ایشان
هزار سال درد وزهر آن نرود ومعنی این آیت که قوله تعالی زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ
یعنی زیادت کنیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب قوله تعالی فَلَنْ نَّزِيْدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا
شاید که باین نوع عذاب باشد نعوذ بالله من ذلك والله تعالی اعلم چون از حال دشمنان وکافران
خبر کرد از حال دوستان ومومنان متقی نیز خبر کرد وگفت جل جلاله اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ مَفَازًا حَدَآئِقَ
وَاَعْنَابًا ۝ بدرستی که مومنان پرهیزگاران راست رستگاری یافتن وبهشت را وباغهای
آراسته وانگورهای الوانی ودر حدیث آمده ست که یک خوشهٔ انگور بهشتی چنان کلان ست که
اگر زاغی یک ماه بپرد از بالای آن بپایان آن نرسد وسوسن چون در بهشت درآید هزار باغ را
بیند ودر هر باغی هزار درخت بود ودر هر درختی هفتاد هزار برگ بود ودر هر برگی نوشته که لَآ اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ اُمَّةٌ مُّذْنِبَةٌ وَرَبٌّ غَفُوْرٌ ۝ ودر روایت آمده ست
که چون میوهٔ بهشتی را برند در حال در جای او میوهٔ دیگر بیرون آید بقدرت خدا تعالی روایت
کرده ست از تیسیر وَكَوَاعِبَ اَتْرَابًا مر این بهشتیان را باشند عروسان نار پستان بکران
اصلی همزادان یعنی حوران بهشتی که هرگز پیر نشوند وَكَاْسًا دِهَاقًا وقدحهای بهشتی برابر پیاپی بدست
غلمان بهشتی پر ملک حق لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا وَّلَا كِذّٰبًا ۝ نشنوند این بهشتیان در
بهشت سخن بیهوده ونه دروغ دارند یکدیگر را چون در دنیا مجلسهای ایشان پاک بوده باشد
از سخن فحش ودروغ ومسخرگی وخبرچینی در آخرت نیز پاک باشند جَزَآءً مِّنْ رَّبِّكَ عَطَآءً
حِسَابًا ۝ این راحتها جزای طاعتها باشد وقیل عطای بسیار باشد از پروردگار تو وقیل
عطای کافی بس کننده باشد چندان بدهد شان که گویند بس نصیب درویش اینست که
باید که دائما بطاعت ومراقبه ومجاهده ومحاسبه ومشاهده اشتغال نماید واز

هزل وغفلت وتکذیب انبیا واولیا حذر کنند واز غافلان وهازلان دور باشد وسخن حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی ست رحمة الله علیه که گفته اند از صحبت بیگانگان حذر کنید چنانکه از شیر درنده

رباعی

با هر که نشستی ونشد جمع دلت	وز تو نبرید صحبت آب وگلت
زنهار از آن قوم گریزان میباش	ورنه نکند روح عزیزان بحلت

بیت

صحبت مردانت از مردان کند	ابر گریان باغ را خندان کند

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ پروردگار آسمانها وزمین ها وانچه درمیان هردو است خدای مهربان ست لَا یَمْلِکُوْنَ مِنْهُ خِطَابًا ۝ نتوانند خلق بوی سخن گفتن ازبرای شفاعت کردن مگر بفرمان او وقیل القرات رب السموات بضم الباء وبضم النون یَوْمَ یَقُوْمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰٓئِکَةُ صَفًّا نتوانند که سخن گویند بحضرت خدایتعالی در روزی که ایستد روح وفرشتگان صف زده یوم ظرف لایملکون باشد یا ظرف لَا یَتَکَلَّمُوْنَ وبعضی گفته اند گروهی اند از لشکرهای خدایتعالی تبارک وتعالی که با ملائکه صف زنند درآنروز که آن گروه نه از ملائکه باشند ونه از فرشتگان یعنی درآن روز سخن نگویند خلایق اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ مگر آنکسی که خدایتعالی او را دستوری دهد واذن کند بسخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا وگفته باشد صواب یعنی در دنیا لا اله الا الله محمد رسول الله گفته باشد یعنی در روز قیامت شفاعت مومن کند هر مومن را وشفاعت حق ست مر پیغامبران را واولیا را وعلما را وشهدا را وهر کرا که خدایتعالی خواهد وقیل روح بیک قول جبرئیل ست علیه السلام وقیل فرشته ایست از همه فرشتگان بزرگتر که وی تنها یک صف باشد وهمه فرشتگان یک صف بعد از عرش مجید هیچ چیز ازوی بزرگتر نیست وغیر این نیز گفته اند ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ این روزیست ثابت وباشد هبیشک فَمَنْ شَآءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّهٖ مَاٰبًا بگیرد بخدای خود جای بازگشت یعنی ایمان آرد وعمل صالح کند تا جای یابد در بهشت برحمت خدایتعالی اِنَّآ اَنْذَرْنٰکُمْ عَذَابًا قَرِیْبًا بدرستی که ما ترسانیدیم شما را بعذابی که نزدیک ست آمدن او یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ

یداه در روزی که بیند مرد آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او از نیکی و بدی ویقول
الکافر و بگوید کافر یا لیتنی کنت ترابا ای کاشکی من خاک شدمی چنانکه حیوانات
دیگر شدند حق سبحانه و تعالی همه مخلوقات را زنده گردانند و ایشان داد خود از یکدیگر بستانند
اگر گوسفند بی شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد وی را شاخ دهند تا وی را بزند و همه ستوران را
و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شما را از برای فرزندان آدم آفریده بودم در دنیا ایشان
با شما چه معامله کردند گویند الهی تو دانائی ما فرمان برداری ایشان کردیم ایشان کاهی
و جوی و سبوسی و کنجاره بما دادند و نعمتهای خوب را ایشان خوردند درین باشند که ناگاه کافران
بینند در عذاب دوزخ گویند الهی ما راضی شدیم از آنچه با ما کردند فرمان آید که همه خاک شوید چون
خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان را و گویند ای کاشکی ما نیز خاک شدیمی همچون ایشان
تا از عذاب ابدی خلاص یافتمی چون این سوره را تمام کنی بگوی اللهم اعتق رقابنا ورقاب
آبائنا وامهاتنا من النار برحمتك یا ارحم الراحمین وصیت والد شریف رحمة
الله علیه باین فقیر این بود که این دعا را بعد از سوره عمّ بخوان قیل مراد ازین کافر که گوید یا لیتنی
کنت ترابا ابلیس است که آرزو برد بر آدم یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکی من خاک بودمی همچون
فرزند آدم علیه السلام والله اعلم بالصواب

سورة النازعات مکیة آیاتها و رکوعاتها

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را اختلاف
است که آن پنج چیز چیست اصح اقاویل این است که در هر چند مراد فرشتگانند که بکارها حق تعالی ایشان را
مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم والنازعات غرقا ای نزعا غرقا الغرق
بمعنی الاغراق ویقال غرقة واغرقة ای اخذته بقوة النزع کشیدن والغرق والاغراق
کم فتن بسختی یعنی بحرمت فرشتگانی که بکشند جانهای کافران را کشیدن سخت چون جان بحنجره کردن
رسد بگذارند تا همه در تن در آید باز کشندش تا بر کافران سخت شود جان کندن نعوذ بالله من ذلك
نزع در لغت عرب کشیدن را گویند غرقا یعنی کشیدن محکم والناشطات نشطا و بحرمت

فرشتگان که بگیرند جانهای مؤمنان را بآسانی و بزودی بیرون آرند نشط الدلو من البیر ای
اخرجها کذا فی الکشاف یعنی چنانچه بیرون آورد دلو را از چاه وَالسّٰبِحٰتِ سَبْحًا و بحرمت
فرشتگان که شناوری کنند بشتابند در فرمانهای حق تعالی السبح شناوری کردن یقال فرس
سابح و سبوح یعنی اسپ تیزرو در رهوار هموار و گویا که در آب میرود یا همچون آب میرود
لسرعته فی سیره بسهولة کانه یسبح فی الماء فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا پس بحرمت
فرشتگانی که بر یکدیگر پیشی گیرند در خیرها و طاعتها فَالْمُدَبِّرٰتِ اَمْرًا پس بحرمت فرشتگانی
که تدبیر می کنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل بگرفتن جانها
موکل است و جبرئیل بلشکرها و بادها موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات است و اسرافیل بر لوح محفوظ
اطلاع می باشد و پس وحی از انجا می گیرد و بفرشتگان دیگر میرساند و بقول دیگر اسرافیل را خدای تعالی دانا می گرداند بانچه
خواهد بود و وحی بفرشتگان دیگر میرساند چنانکه آدم علیه السلام را در یک لحظه دانا گردانید باسماء بی واسطه کسی جواب قسم محذوف است
یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ در آن روز که بلرزد لرزنده الرجف
لرزیدن یعنی زمین بجنبد چون در صور دمیده شود اول بار همه خلق بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از
پس وی در آید پس در آینده التبع والتباعة والتابع والردف از پس در آمدن یعنی بار دوم که
در صور دمیده شود و زمین بجنبد و خلق زنده شوند میان این دو دمیدن چهل سال باشد قُلُوْبٌ
يَّوْمَئِذٍ وَّاجِفَةٌ دلهای خلق در آن روز تپنده شوند الوجف تپیدن دل اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ
چشمهای ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بمغاکی فرو رفته باشند الابصار یعنی بینائی خداوندان
دلها چون کافران مصیبت قیامت را شنیدند عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی از ان خبر کرد ::
يَقُوْلُوْنَ اَئِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ فِي الْحَافِرَةِ ط می گویند کافران که ما باز گردانیده شدگانیم
یعنی خواهیم بود بحال اول و باز زنده شویم چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس
مرگ اَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً آیا چون شویم استخوانهای پوسیده میانه کاواک که باد
در وی گذرد و آواز شنیده شود القراءة ناخرة و نخرة العامل فی اذا محذوف ای
انبعث اذا کنا عظاما قَالُوْا گفتند کافران تِلْكَ اِذًا یعنی زنده شدن ما دوباره كَرَّةٌ
بازگردانید نیست خَاسِرَةٌ زیان کار باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون

کافران منکر شدند آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه و تعالی بر ایشان رد کرد و گفت
جل جلاله فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس بدرستی و راستی که نیست این زنده کردن ایشان
و در کردن بحال اول مگر یک بانگ بر زدنی یعنی یک دمیدن در صور فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان
بِالسَّاهِرَةِ باشند در روی زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران
محمد صلی الله علیه وسلم را یاد کرد از حال فرعون و انکار او و از موسی علیه السلام خبر داد که با وچه رسید با ایشان
نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى بدرستی که بتو ای محمد صلی الله علیک
رسید سخن موسی علیه السلام إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ چونکه خواند او را خدای او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى در جای پاک که نام او طوی ست اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فرمود حق تعالی موسی
علیه السلام را که برو بسوی فرعون بدرستی که وی از حد درگذشته ست و وی را بدین حق بخوان که وی
از حد درگذشته ست و دعوی باطل میکند خاک در دهن وی که خود را خدای میگوید لعنة الله
علیه فَقُلْ پس بگو مر فرعون را هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى هیچ رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر
و گناه دور باشی و ایمان آری بخدای تبارک و تعالی بدست من وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى
و راه نمایم ترا بخدای تو تا بترسی و از کفر و گناه دور باشی فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى پس
نمود موسی علیه السلام فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا و ید بیضا ید بیضا آن بود که دست خود را موسی
علیه السلام در بغل خود می کرد همچون آفتاب روشن می شد و در عصا هزار معجزه بود و بعضی گفته اند که
ید بیضا اکبر بود از بهر آنکه سحرهٔ فرعون نتوانستند سحری بصورت ید بیضا آوردن و بصورت عصا
آوردند فَكَذَّبَ وَعَصَى پس دروغ گوی داشت فرعون موسی علیه السلام را و عاصی
شد ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى پس برگشت از قبول کردن ایمان و کوشش کرد در فساد کردن
و دشمنی بموسی علیه السلام فَحَشَرَ پس گرد کرد فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادَى
پس خواند ایشانرا و آواز داد ایشان فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى پس گفت منم پروردگار
بزرگتر شما لعنة الله علیه یعنی بتان خدایان خرد اند و من کلانتر ایشانم فَأَخَذَهُ اللَّهُ
پس گرفت او را خدای تعالی نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى برسوائی دنیا و آخرت در دنیا غرق کرد
باب و در آخرت سوختنش با تش إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى بدرستی که در این عذاب

کروهی را کردیم پند بیست مر هر کسی را که بترسد از خدای تعالی العبرة پند و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو این ست که اهل حق را اعتقاد باشی و با ایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمانی

مثنوی

امتی رسولان ضمیر راست زگوش ٭ مستمع خواهند اسرافیل خو
نخوتی دارند و کبری چون شهان ٭ چاکری خواهند از اهل جهان
تا ادبهاشان بجا که ناوری ٭ از رسالت شان چگونه برخوری
کی رسانند آن امانت را بتو ٭ تا نباشی پیش راکع دو تو
هر ادبشان کی همی آید پسند ٭ کامدند ایشان ز ایوان بلند

قصهٔ فرعون را خدای تعالی عبرت گفت و انگشت نما گردانید مر عالمیان را ما نیز یاد کنیم بعضی را تا پند باشد و من الله التوفیق و علیه التکلان **بدانکه** وهب بن منبه روایت کرده ست که فرعون علیه اللعنه در خواب دید که کسی پیدا شود از بندگان تو که مملکت ترا خراب کند و ترا در آب غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل همچون کسی پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و مر فرعون را هزار جادو بود و هزار کاهن یعنی رمال و هزار منجم همه را جمع کرد و خواب را با ایشان بگفت همه گفتند ما کفایت این بکنیم ما را چهل روز فرصت بده پس فرصت داد ایشان پشیمان رفتند گلیم پوشیدند نان جوین میخوردند و بر خاکستر می خفتند و شب بیدار می بودند و روز روزه می داشتند و زاری میکردند پیش دیوانی که میپرستیدند شان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب فرعون و دیوان دران وقت با آسمان میرفتند و از فرشتگان سخن می شنیدند چون کاری در دنیا می شدی حق تعالی حملهٔ عرش خبر کردی و ایشان باهل آسمانها گفتندی دیوان او را در آسمانها بشنیدندی وحی آمد بحملهٔ عرش که ما در بنی اسرائیل پیغمبری خواهیم آفرید بلک فرعون را براندازد و او را هلاک کند و این در اسکندریه یعنی در مصر خواهد بود در شب جمعه در فلان ماه معین چونکه سه ساعت از شب بگذرد و از پشت پدر بر جسم مادر آوریم وی را چون شیاطین این وحی را در آسمان شنیدند بزمین آمدند و منجمان و ساحران و کاهنان را خبر کردند که چهل روز دیگر همچنین

خبری خواهد شد وایشان پیش فرعون آمدند وگفتند حال چنین ست فرعون گفت چه حیله میکنید تا مادر وی را پیدا کنیم وبکشیم تا این موجود نشود وگفتند ما این نتوانیم کرد فاما مردان بنی اسرائیل را در شب چهلم از زنان جدا کنیم تا این شخص موجود نشود وچون شب چهلم شد چنین کردند مردان بنی اسرائیل را در جای معین کردند وهر یکی را چیزها دادند وگفتند همه اینجا باشید با یکدیگر صحبت دارید منجمان آنشب بیدار می بودند وفرعون با عمران که وزیر خاص او بود ودربان وی بود با وی در شهر مصر رفتند وعمران از بنی اسرائیل بود وفرعون نمیدانست وهمه بنی اسرائیلیان ولشکر فرعون بیرون شهر ماندند وفرعون عمران را گفت از در کوشک من جایی نروی وخود با لباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت که خدای تعالی خواسته بود عروس عمران را خبر شد که عمران در شهر ست آمد نزدیک عمران وهردو جمع شدند بایکدیگر موسی علیه السلام از پشت پدر بر رحم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود را که بدانکه آنکس که فرعون از وی می ترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این سر را چون منجمان در آسمانها نظر کردند نشانی یافتند که موسی علیه السلام از پشت پدر بر رحم مادر آمد فریاد برآوردند ونعره برداشتند بآواز بلند که فرعون شنید وبیدار شد واز عمران پرسید که این چه حالست عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان ست که با یکدیگر بازی می کنند خاطر فرعون نگران شد چون بامداد شد منجمان با رویهای سیاه وجامهای دریده پیش فرعون آمدند وگفتند این دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد برایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون از مادر آید چون موسی از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاهر شد فرعون غمناک شد گفتند همه زنان بنی اسرائیل را جمع کن وفرزندان ایشان را که درین ماه از مادر آمده اند ایشان را بکش ودختران را بگذار فرعون چنین کرد نود هزار طفل را بکشت از بنی اسرائیل وحق تعالی موسی را نگاه داشت وباقی قصه در کتابها مذکور ست پس عبرت وپند درین قصه این ست که هیچکس تقدیر حق تعالی را دیگر نتواند کرد رضا بقضا باید داد

قطعه

چون قضا رفت وحکم شد تقدیر ∴	دفع آن کار ابلهان باشد ∴
بر که گردن نهد قضای ورا ∴	مر ورا حق نگاهبان باشد

چون کافران قیامت را منکر شدند حق تعالی قدرت خود را بیان کرد برین که وی قادر ست بر

زنده کردن و بر هرچه خواهد و گفت جلّ جلاله ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا آیا شما قوی ترید از جهت آفریدن أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا یا آسمان بنا کرد او را خدای تعالی رَفَعَ سَمْكَهَا و برداشت سقف او را فَسَوَّاهَا پس راست کرد او را که در وی هیچ شگافی و عیبی نیست یعنی آن خدائی که قادرست بر آفریدن آسمانهای با عظمت اولی ترکه قادر باشد بآفریدن و زنده کردن خلق را بعد از مردن ایشان و قدرت خود را بار دیگر یاد کرد و گفت جلّ جلاله وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا و تاریک کرد خدای تعالی شب را که از آسمان پیدا شود تاریکی وی باز قدرت خود را یاد کرد و گفت جلّ جلاله وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و بیرون آورد چاشتگاه یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد در آسمان پس هر شب و هر روز میرانیدن و زنده کردن ست پس همه را در شب بخواب برد چون روز شود همه را بیدار سازد وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا باز قدرت خود را بر آفریدن زمین یاد کرد و گفت زمین را بعد از ان گسترانید و پهن کرد و پیرا بر روی آب عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت اول زمین را آفرید لیکن فراخ نکرد و پس تا آسمان را آفرید و عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما گفت حق سبحانه و تعالی اول زمین کعبه را آفرید باندازهٔ خانه کعبه چهار گوشه بر روی آب نهاد و پیش از انکه آسمان دنیا را آفرید هزار سال بعد از ان آسمان دنیا را آفرید و زمینها از ان زمین کعبه سر دن کشید و بر روی آب گسترانید أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا بیرون آورد از زمین آب را وَمَرْعَاهَا و چراگاه او را یعنی هرچه آدمیان و ستوران خورند از زمین بیرون آورد وَالْجِبَالَ و کوهها را أَرْسَاهَا آفرید و فروگذاشت و ایستاده کرد الارساء استوار کردن و ایستانیدن مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ این همه را آفرید تا برخورداری و منفعت شما باشد و علف ستوران شما باشد چون بدین نعمتها شکر نگفتند و بدین دلائل عظام التفات ننمودند و ایمان نیاوردند از عذاب بزرگ خبر کرد شان و گفت فَإِذَا جَاءَتِ پس چون بیاید الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ بلای بزرگ پوشنده عقلها و قیل غلبه کننده و قیل بیمناک و آن آواز اسرافیل ست که در صور دمد یعنی چون بیاید قیامت و خلق زنده شوند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ در آن روز بند گیرد آدمی و یاد کند یعنی ببیند آنچه کرده باشد در دنیا از نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ و پیدا کرده شود دوزخ مر آنکس را که ببیند یعنی همه خلق دوزخ را ببیند و دوزخی را بدوزخ برند و بهشتی را به بهشت فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ پس اما هر که بفرمانی کرد حق تبارک و تعالی را و از حد درگذشت

وَاٰثَرَ الْحَیٰوۃَ الدُّنْیَا وبرگزیرد زندگانی نزدیکتر یعنی دنیارا بر آخرت فَاِنَّ الْجَحِیْمَ پس بدرستی که دوزخ هِیَ الْمَاْوٰی ٥ وی ست جای بازگشت او و درین آیت وعید بزرگست مر اهل دنیا را که از حرام پرهیز ندارند وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ واما آنکه بترسد جای ایستادن را از برای حساب پروردگار خود وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی ٥ وباز دارد تن خود را از هوا یعنی میل کردن بآنچه نشاید یعنی مراد نفس که بحکم شرع بوده باشد نفس خود را ندانداالهوی میل کردن دل بآنچه نشاید وقیل مراد نفس فَاِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِیَ الْمَاْوٰی ٥ ویست جای بازگشت او یعنی هرکه هوای نفس خود بگذارد و بفرمانی خدای نکند بهشت جای او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجه ابوبکر وراق رحمة الله علیه گفت که خدا تعالی در دنیا و آخرت چیزی خبیث تر از هوا که مخالف حق تعالی باشد نیافرید و پیش اهل طریقت مرد وقتی بالغ شود که از هوای نفس خلاص یابد

بیت

خلق اطفال اند جز مست خدای	نیست بالغ جز رهیده از هوا

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر برادر وی عامر بن عمیر که پادشاه زادگان عرب بودند یکی مومن بود و دیگری کافر آیت در حق عامر بن عمیر آمد که وی کافر بود و در روز جنگ بدر وی را برادر وی مصعب بن عمیر کشت این آیت آمد که فاما من طغی وآثر الحیٰوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی و آیت دوم واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی در حق مصعب ابن عمیر آمد که وی در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و آن چنان بود که ابوسفیان پدر معاویه لشکر عظیم آورد در احد و احد کوهیست نزدیک مدینه رسول صلی الله علیه وسلم و دران جنگ علم اسلام بدست مصعب داده بودند ابن قمیه نام کافری بود که پهلوان لشکر کافران بود لعنة الله علیه بر رسول علیه السلام نیزه انداخت مصعب خود را در پیش انداخت تا نیزه بوی رسید و رسول علیه السلام بسلامت ماند و علم اسلام را فرشته بگرفت مانند مصعب تا علم بر زمین نیفتد و ابن قمیه لعنة الله علیه نعره زد که محمد را کشتم امیر المومنین علی رضی الله عنه وی را بکشت و لشکر کافران دران جنگ عم رسول علیه السلام حمزه را کشتند چنانکه در تواریخ مذکور است پس این آیت آمد که واما من خاف در حق مصعب آمد و چون رسول علیه السلام مصعب را دیدند در خاک

و خون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابه را که وی را دیده بود دیدکه چه لوع حیا مهاد داشت در مکه گفتند نعلین وی از زر بود

رباعی

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند	لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز	مردار بود هر آنچه او را نکشند

و ظاهر این دو آیت عام ست در حق مؤمنان و کافران قال النبی علیه السلام بئس العبد عبد هوی یضله یعنی بد بنده ایست بنده هوای گمراه کننده و خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه گفته ست که هوای مضل ترک خوست در کارها و عبادتها و این فقیر میگوید در بخارا بودم در خود کاهلی و تیرگی مشاهده کردم گفتم چند روزی روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود نیت روزه کردم و بخدمت شیخ خود خواجه بهاء الدین رفتم چون حضرت ایشان مرا دیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این ضعیف را که طعام بخور و این حدیث را خواندند که بئس العبد الی آخره و معنی وی را تقریر کردند و گفتند ما تجربه کرده ایم خوردن اولیتر ست از روزه بهوای نفس داشتن

مثنوی

نفس خود را زن شناس از زن بتر	زانکه آن جزوست و نفسست کل شر
مشورت با نفس خود گر میکنی	هرچه فرماید خلاف آن کنی
گر نماز و روزه می فرمایدت	نفس مکارست چیزی زایدت
مشورت با نفس خود اندر مقال	هرچه گوید عکس آن باشد کمال
انچه گوید نفس تو کاینجا بدست	مشنوش چون کار او ضد آمدست
تو خلافش کن که از پیغمبران	همچنین آمد وصیت در جهان

و گفته اند عمر دو باره می بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند بآن ازین ارشاد فهم شد که در عبادت نافله نیز هوا میرود و گفتند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فاقی فی الله باشد گر دی ما ز هوا خلاص شده ست و بهوا ر وکرده نمی شود هیچ انگور نخته غوره نمی شود و هیچ میوهٔ پخته دیگر باکوره نشده ست الفانی لا یرد باکوره میوهٔ که اول برسد این فقیر از ایشان پرسید که اگر همچنین شیخ

یافت نشود هیچکم گفتند هرگاه که عبادت بکنید بعد از آن استغفار بکنید و حضرت خلیفه ما خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه این فقیر را فرموده اند که بعد از هر نماز بیست بار استغفار بگوی همه صد بار بیشود واستغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه قال النبی علیه السلام انی لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من پرده پیدا می شود همچون ابر تنک پس استغفار میکنم در هر روزی صد بار یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا میپرسند ترا ای محمد از قیامت که کی خواهد بود فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا در چیستی تو ای محمد از یاد کردن قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا بخدای تست پایان او یعنی دانستن او او داند که کی خواهد آمد وغیر او کسی نداند إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا هر آینه تو بیم کننده آنکسی را که بترسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کی خواهد بود فاما بندمیدهی کسی را که از آمدن قیامت بترسد و توبه کند كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که ایشان آن روز را یعنی قیامت لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً نباشیده اند در دنیا مگر شبانگاهی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشتگاهی یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید بمقدار آخر روز یا اول روز چون درازی قیامت بینند و عذابهای او را بچشند همه عمر ایشان کوتاه نماید نعوذ بالله من ذالك

خدایا ما را از خواب غفلت بیدار گردان و ختم کار ما را بخیر گردان بکرمك یا ارحم الراحمین

سوره عبس مکیة احدی واربعون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ روی ترش کرد محمد علیه السلام وَتَوَلَّىٰ و روی گردانید أَنْ جَاءَهُ که آمد بوی الْأَعْمَىٰ نابینائی یعنی عبد الله بن مکتوم رضی الله عنه سبب نزول این سوره آن بود که نابینائی بود در مکه درویشی عبد الله نام روزی در مجلس رسول علیه السلام آمد و در مجلس کلانتران مکه و توانگران بودند و رسول علیه السلام ایشان را با یمان می خواند نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمك الله یعنی ای محمد بیاموز مرا از آن علم که خدای تعالی ترا آموزانیده است و ندانست که رسول علیه السلام بچه کار مشغول است رسول علیه السلام روی از وی بگردانید و روی ترش کرد نابینا را صحابه خبر داد

کروند شرمنده شد واز مسجد بیرون آمد جبرئیل علیه السلام آمد وحجابی میان رسول وکلانتران مکه کشید تا رسول ایشان را ندید ودر دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز حجاب را برداشت واین آیت آمد در حال رسول علیه الصلوة والسلام دانست که از جهت نابینا بود در عقب نابینا رفت و ویرا یافت وعذر خواست وگفت تا زنده باشی نفقه تو بر من باشد وهر باری که ویرا دیدی گفتی مرحبا بالذي عاتبني فيه ربي یعنی خوش باد بآنکس که عتاب کرد بمن از بهر وی خدای من هیچ حاجت داری تا روا سازم ودرین آیت شرف اهل اسلام ست وکمال درویشان وطالبان علم ظاهر وعلم باطن فهم میشود نصیب تو اینست که بر فقیران صالح کرم کنی وبا ایشان تقرب جوئی

بیت

این فقیران لطیف وخوش نفس	کز پی تعظیم شان آمد عبس

نظم

پادشاهی ز اهل فقر طلب	آن سبق بر دکان عالم جود
کو نیرزد بنزد همتشان	همه ملک وجود قلب وجود

هرکه بطلب علم ظاهر یا بطلب علم باطن مشغول باشد دائما او از جملهٔ اهل حق باشد وَمَا يُدْرِيكَ وتوجه دانی ای محمد لَعَلَّهُ مگر وی یا بود که وی یعنی آن نابینا يَزَّكَّىٰ پاکیزه شود بآنچه از تو بشنود وعمل کند أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد واز گناه توبه کند الاصل یتزکی ویتذکر الاول اشارة الی تهذیب النفس عن الخصال الذمیمة والثانی اشارة الی الاتعاظ بالمواعظ الظاهرة وتطهیر الظاهر ودرین نیز اشارتست که طالب العلم را باید که دائما بطلب علم باطن یا بطلب علم ظاهر مشغول باشد تا از جملهٔ اهل حق باشد

رباعی

تا در طلب گوهر کانی کانی	تا زنده ببوی وصل جانی جانی
فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو	هر چیز که در جستن آنی آنی

فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ تا که سود کندش پند ووعظ تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکه توانگر شده ست

و بی پروای علم و ایمان ندارد فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى پس تو پیش می آئی مر او را و روی بوی می آری وگوش بسخن وی می داری وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكّٰى و چیست بر تو یا محمد یعنی بر تو چه باشد اگر آن کلانتران و توانگران ایمان نیارند و پاکیزه نشوند و به نجاست کفر نجس باشند بر تو هیچ چیز نیست جز رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان با ایشان نمیدهیم چون ایشان را پروای آن نیست وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعٰى و اما آنکه بتو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا که آمد تا علم آموزد از تو وَهُوَ يَخْشٰى و او می ترسد از خدا یتعالی قیل و می ترسد در راه وقت آمدن چون راه را نمی دید فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى پس تو ای محمد از وی روی می گردانی و بکافران و کلانتران و توانگران روی می آری و با ایشان مشغول می شوی خوش باش ای درویش فقیر طالب صادق که از برای نابینائی بر حبیب خود همچنین عتاب می کند معلوم میشود که کرم و لطف حضرت باریتعالی در حق فقیران و طالبان رضا و لقای او بسیار است بسیار فقیر حقیر باشد بظاهر خراب و خاک آلود که وی از دوستان حضرت حق تبارک و تعالی باشد چنانکه پیغمبر علیه السلام می فرماید رُبّ اشعث اغبر مرفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابرّه پس بحقارت بروی نظر مکن تا هلاک نشوی۔

مثنوی

تو ز ضعف خود مکن بروی نگاه	بر تو شب بروی همان شب چاشتگاه
چشم وی خفته دلش بیدار از آن	شکل بیکار و روان در کار وان
حالت او خواب را ماند گهی	خواب پندارد مر آن را گمرهی

كَلَّا نه چنان است که تو کردی ای محمد مکن مثل آنچه کردی اِنَّهَا بدرستی که آیتهای قرآن ما درین سوره تَذْكِرَةٌ پند است مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ پند گیرد از فقیران و توانگران پند گیرد بقرآن و ایمان آرد و عمل کند تا دولت و سعادت یابد و هر که نکند زیان کار باشد و از بزرگی قرآن خبر کرده گفت جل جلاله فِيْ صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ این قرآن در کتابهای بزرگ گردانیده شده است مَّرْفُوْعَةٍ بلند گردانیده شده است یعنی در لوح محفوظ مُّطَهَّرَةٍ پاک گردانیده شده از نقص و دروغ بِاَيْدِيْ سَفَرَةٍ بدست نویسندگان كِرَامٍ نیکو بندگان خدا یتعالی را بَرَرَةٍ نیکوکاران یعنی فرشتگان که قرآن را نوشتند از لوح

محفوظ قیل یعنی صحابہ رسول قرآنرا نوشتند و یاد گرفتند و عمل کردند و بخلق رسانیدند قال رسول علیه السلام
الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هرکه ماهر شد بقرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام بررہ باشد
در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب باشد قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده شده باد آن آدمی مَا أَكْفَرَهُ
چه کافر کرد او را بخدا تعالی مراد همه کافرانند و بقول امام مقاتل ازین انسان عتبه پسر ابی لهب ست
و قصه او مشهور ست که او داماد رسول بود علیه السلام بسفر میرفت آمد پیش رسول علیه السلام و دختر
او را طلاق کرده آب دهان در روی مبارک رسول علیه السلام انداخت و گفت که او کافر ست بقرآن
و بسوره وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ رسول گفت علیه الصلوة والسلام اللّٰهُمَّ سلط علیه کلبا من
کلابك ای بار خدایا بگمار بروی سگی از سگان خود در آن سفر آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و بخورد
و آن چنان بود که در بیابانی رسید کاروانی از مکه می آمد کسی گفت ایشان را که اینجا شیران درنده بسیار
واقف باشید چون شب شد ابولهب گفت من میترسم از دعای محمد که بر پسر من کرد پس همه کاروان
یک جا جمع شدند و عتبه را درمیان خود گرفتند و خوابانیدند چون شب شد شیر آمد و هیچکس را نخورد مگر
عتبه را که پاره پاره کرد و بخورد مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ یاد کن آفریدن خود را ای کافر از چه چیز آفریده ست
خدا تعالی ترا بیان کرد و گفت مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی خَلَقَهُ آفریده ست وی را فَقَدَّرَهُ پس
اندازه کرد آفریدن وی را چهل روز آب بود در شکم مادر و چهل روز دیگر خون بسته و چهل روز دیگر
گوشت پاره بود و بعد ازان روح در وی در آوردند چون مدت نه ماه بگذشت ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ
پس راه بیرون آمدن را از شکم مادرش آسان کرد پس مدتی عمر داد او را که خواست ثُمَّ أَمَاتَهُ
فَأَقْبَرَهُ پس بمیرانیدش پس بگور بردش یعنی سنت گور کردن و کفن کردن و شستن و نماز جنازه
گذاردن را بروی مشروع گردانید و همچنین عزت و حرمت دادش در حیات و ممات و همچون حیوانات
دیگر نگردانیدش ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس چون خواهد که زنده گرداندش روز قیامت آن خدائی
که قادر ست بر آفریدن اول قادر ست بر زنده کردن بار دوم كَلَّا حقا که لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ
هنوز نگذارده ست و بجای نیاورده ست آن کافر آنچه فرموده ست حق تعالی وی را که بکند یعنی با وجود
چندین دلائل آن کافر نگروید و عمل صالح نکرد و باز دلیل قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ پس بنگرد آدمی بطعام خود که چگونه آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت

جل جلاله انا صببنا الماء صبا هر آینه ما ریختیم آب را از آسمان ریختنی ثم شققنا الارض شقا پس شگافتیم زمین را شگافتنی فانبتنا فیها پس برویانیدیم در زمین حبا دانه که قوت شماست یعنی جو و گندم وغیر آن وعنبا وانگور را که نان خورش شماست وازوی منفعت بسیارست شما را وقضبا وسبزه را که علف ستوران شماست وزیتونا وزیتون را که ازوی روغن شماست ودروی منفعت بسیارست شما را ونخلا ودرختان خرما را آفریدیم ورویانیدیم از زمین وحدائق وبوستانهای با دیوارها را قیل باغها با دیوار را غلبا با بسیار درختان سطبر شاخها در یکدیگر جمع شده الا الغلب العنق سطبر گردن وفی الاشجار مجاز وفاکهة ومیوه ها را آفریدیم وابا وچراگاه ستوران را آفریدیم متاعا لکم از بهر برخورداری شما ومنفعت گرفتن شما ولانعامکم وازبهر برخورداری ومنفعت ستوران شما

بیت

لطف نماند کان صنم خوش لقا نکرد ما را چه جرم گر کرمش با شما نکرد

یعنی این همه را آفرید ومی دهند کافران خود را او فا ما نعمت ایمان مر کافران را نداد ومومنان را داد اما مومن قرآن را وایمان را قبول کرد وبکرم او مشرف شد وکافر قبول نکرد وبه تیر خذلان او هلاک شد چون انواع نعمتهای خود را یاد کرد کافران ایمان نیاوردند از قیامت خبر کرد وگفت جل جلاله فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کننده یعنی دمیدن در صور در قیامت وقیل قیامت الصخ کر کردن یوم یفر المرء قیامت روزیست که بگریزد در روی مرد من اخیه از برادر خود وامه واز مادر خود وابیه واز پدر خود وصاحبته واز زن خود وبنیه واز پسران خود یعنی هیچ خویش را پروای یکدیگر نباشد وبقول بعضی این در حق کسی باشد که وی مسلمان نباشد واین کافران باشند واما مومنان یکدیگر را شفاعت کنند لقوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یعنی همه دوستان در آن روز دشمن باشند با یکدیگر مگر خدای ترسان یعنی مومنان خدا ترس که یکدیگر را دشمن ندارند وشفاعت کردن حق ست باذن الله تعالی انبیا را واولیا را وصالحان را شفاعت خواهد بود ومذهب اهل سنت وجماعت اینست لکل امرئ منهم یومئذ شان

يُغْنِيهِ ط مر هر مردی را از ایشان در آن روز کاری باشد که مشغول کند شان از غیر خود و قیل این عامست در حق همه کافران در مقامهای قیامت و خاص ست در حق مؤمنان در بعضی مقامها ـ وُجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ رویها باشد در آن روز مُّسْفِرَةٌ روشن و تابان ضَاحِكَةٌ خندان مُّسْتَبْشِرَةٌ شادان یعنی رویهای مؤمنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد و غبار که در راه خدای تعالی در رویهای شان نشسته باشد این نور در روز قیامت در رویهای ایشان پیدا شود وَوُجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ط و رویها باشد در آن روز گرد نشسته باشد تَرْهَقُهَا فرو پوشد ش الرهق فرو پوشیدن قَتَرَةٌ ط گرد سیاه و قیل تاریکی چون دود اُولٰٓئِكَ ایشان هُمُ الْكَفَرَةُ ناگروندگانند الْفَجَرَةُ نابکارانند یعنی بد گفتار و بد کردارند نعوذ بالله من ذلک ●

سورة الكورت تسع و عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا چون الشَّمْسُ آفتاب كُوِّرَتْ در پیچیده شود یعنی روشنائی وی برگرفته شود وَاِذَا النُّجُومُ و چون ستارگان انْكَدَرَتْ فرو ریزند و نمانند وَاِذَا الْجِبَالُ و چون کوهها سُيِّرَتْ ط از جای خود رانده شوند و ناچیز گردند وَاِذَا الْعِشَارُ و چون شتران ماده آبستن ده ماهه که بهترین مال عرب ست عُطِّلَتْ ط گذاشته شود بی خاوند و کسی را پروای آن نباشد از ترس قیامت یعنی اهل دنیا از مالهای خود بیخبر شوند و مالها را بگذارند وَاِذَا الْوُحُوشُ و چون چارپایان دشتی که رمنده بودند از مردم حُشِرَتْ ص گرد کرده شوند بعد از آن که زنده کرده شود ایشان را تا در میان ایشان داد داده شود اگر گوسفند بی شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد وی را شاخ دهند تا وی را بزند وای برحال ظالمان که خون مردم را میریزند و مال مردم را تلف می کنند وَاِذَا الْبِحَارُ و چون دریاها را سُجِّرَتْ تفانیده شود تا بر آتش شود و قیل تفانیده تا حمیم شود یعنی آب گرم گردد تا اهل دوزخیان شود ابی کعب گفت رضی الله عنه که شش چیز پیش از قیامت پیدا شود آفتاب و ماه سیاه گردند و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جای خود برخیزند و ناچیز شوند پس زمین بجنبد و بشگافد تا هفتم زمین را ببینند و آسمانها شگافته شود تا آسمان هفتم را به بینند و باد عظیم پیدا شود بعد از آن در صور دمیده شود و همه خلق بمیرند

مگر آنچه خدای تعالی خواسته است و ابو العالیه گفت رضه که این شش چیز که از اول سوره یاد کرده شد پیش از نفخ دویم باشد وَاِذَا النُّفُوْسُ وچون تنهای مردمان را زُوِّجَتْ جفت کرده شود و هر یکی را بمثل او جمع کرده شود نیک را با نیک و بد را با بد وَاِذَا الْمَوْءٗدَةُ وچون دختر زنده بگور کرده باشد سُئِلَتْ پرسیده شود که بِاَیِّ ذَنْۢبٍ قُتِلَتْ بچه گناه کشته شده است یعنی مادر و پدرش را عذاب کنند از برای کشتن او و آن چنان بود که چون یکی را از عرب دختری شدی نگذاشتی تا پنج ساله یا شش ساله شدی بعد از آن ویرا زنده در چاه انداختی و چاه را پر خاک کردی از بهر این چنین می کردند که ایشان را از داماد ان عار می آمد و آن کسانی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم می اندازند ایشان نیز بدی می کنند و خون ناحق میکنند چون بچه زنده را می کشند وای بر ایشان که از خدای تعالی نمی ترسند وَاِذَا الصُّحُفُ وچون نامهای کردار بندگان را نُشِرَتْ باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بوی دهند وَاِذَا السَّمَآءُ وچون آسمان کُشِطَتْ باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نماند وَاِذَا الْجَحِیْمُ وچون دوزخ را سُعِّرَتْ تفانیده شود بقهر خدای تعالی وَاِذَا الْجَنَّةُ وچون بهشت را اُزْلِفَتْ نزدیک کرده شود بمومنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر تنی و هر کسی مَّاۤ اَحْضَرَتْ آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب علمت است یعنی هرگاه که این دوازده چیز پیدا شود یعنی بیاید شش در دنیا و شش در آخرت بداند هر کسی کردار خود را از نیکی و بدی و جزای آن بوی برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن خدای نیست و محمد دروغ می گوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد و گفت این سخن منست که جبرئیل علیه السلام بمحمد آورده و باو رسانیده است فَلَاۤ چنان است که کافران می گویند اُقْسِمُ سوگند یاد می کنم بِالْخُنَّسِ بستارگان باز شونده یعنی بازگردنده و خنس جمع خانس است الخنوس از پس گرفتن الْجَوَارِ روندگان جمع جاریه است الْكُنَّسِ پنهان شوندگان جمع کانس است و آن پنج ستاره است که از مشرق تا بمغرب می روند زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره قیل مراد همه ستاره کانست که بشب پیدا شوند و بروز پنهان شوند بسبب آفتاب وَالَّیْلِ و بحرمت شب اِذَا عَسْعَسَ چونکه تاریک شود وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ و بحرمت سپیده دم چونکه روشن شود و بحرمت این چیزها که یاد کرده شد اِنَّهٗ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِیْمٍ هر آئینه سخن

حق تعالی ست کہ رسول نیکو برگزیدہ وی را یعنے جبرئیل آوردہ ست بہ محمد صلعم علیہ السلام و سخن محمد صلعم
نیست صفت جبرئیل عم کرد و گفت جل جلالہ ذِي قُوَّةٍ با قوت ست عِندَ ذِي الْعَرْشِ
نزد خداوند عرش یعنے خداوندی کہ آفرینندہ عرش ست و ہیچ مخلوقی بزرگتر از عرش نیست
مَكِينٍ یعنے منزلت بزرگ دارد مُطَاعٍ فرمان بردہ شدہ ست یعنی فرشتگان و را فرمان بردار
می باشند ثَمَّ آنجا یعنی در آسمان ہا أَمِينٍ راست ست و در رسانیدن وحی خیانت نمیکند وَمَا
صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ و بحرمت این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شد کہ نیست یار شما یعنی پیغمبر شما علیہ السلام
دیوانہ و عاقل ترین ہمہ خلق ست اما چون بر رسم و عادت بت پرستان عمل نمیکند و یرا دیوانہ می گویند

فرد

با خلائق چون ندارم الفتے	خلق پندارند کہ من دیوانہ ام

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ۞ بدانکہ حضرت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمۃ اللہ علیہ
کہ پیشوای اہل سنت و جماعت ست از رئیس علمای ملت امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت میکند
معنی این آیت این ست کہ بدرستی کہ محمد علیہ السلام حق تعالی را دیدہ در حالتی کہ محمد بود در کنارہ پیدا یعنی
در شب معراج چون از ہفت آسمان بگذشت بصحرائی رسید کہ آنرا افق الافلاک می گویند کہ ہفت
آسمان و ہفت زمین در پیش آن ہمچون حلقۂ باشد در بیابان قال النبی علیہ السلام
رایت ربی فی احسن صورۃ یعنے دیدم پروردگار خود را در حالتی کہ من بودم
در بہترین صفتی اللہم ارزقنا و باین روایت معنے این آیت این باشد
یعنے بحرمت این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شد کہ محمد دیوانہ نیست و بدرستی
و راستی کہ محمد وید خدای را در وقتی کہ بود محمد علیہ السلام در افق پیدا کہ آن افق الافلاک ست پس چون مجنون باشد بلکہ نکو
باشد و بعضی می گویند کہ معنی این آیت اینست کہ بدرستی کہ محمد صلعم دید جبرئیل را در افق مبین کہ جای بر آمدن آفتاب
و الا ول اولی و ہر کرا عقل باشد داند کہ معنے اول مناسب ست بحضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ
وسلم وَمَا هُوَ این عطف باشد بر صاحبکم یعنے بحرمت این چیزہا
کہ سوگند یاد کردہ شدہ ست کہ نیست محمد علیہ السلام و یا جبرئیل
علیہ السلام عَلَى الْغَيْبِ بر حکمہائے کہ از قرآن دانستہ می شود از حال دنیا و آخرت

بِضَنِيْنٍ متّہم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بدبوی برده نشود بظنین نیز خوانده شده ست بضنا و یعنی بخیل نیست در رسانیدن علم شریعت و درین آیت دلیل ست که باید کسی در رسانیدن علم شریعت بخیلی نکند و از فسق و رشوت و حیله حذر کند تا خلق بوی گمان بد نبرند وَمَا هُوَ و نیست این قرآن بِقَوْلِ شَيْطٰنٍ رَّجِيْمٍ گفتار دیو رانده شده و نفرین کرده شده بلکه کلام خدا تعالی ست که جبرئیل اورا آورده ست به محمد علیه السلام فَاَيْنَ تَذْهَبُوْنَ پس بکجای روید ای کافران چون کافران می گفتند که قرآن سخن دیوست حق تعالی سوگند یاد کرد بآن چیزها که گذشت که قرآن سخن منست و در وی هیچ سخن دیو نیست و دیو از وی می گریزد و شما نیز پیروی دیو می کنید باز آیید و قرآن را پیشوای خود سازید از کمال جهل ایشان ست که قرآن را و سرور پیغمبران را می گذارند و پیروی شیطان می کنند حکیم سنائی غزنوی

قطعه فرماید

گرد قرآن گرد زانکه هر که از قرآن گرفت	آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن
گرد نعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن	تا شود نور الٰهی باد و چشمت مقترن
سره در چشم سنائی چون سنائی باد نیز	گر زمانی زندگی خواهد سنائی بی سخن

اِنْ هُوَ نیست این قرآن اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ مگر پندی عالمیان را لِمَنْ شَاۗءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّسْتَقِيْمَ و این قرآن پند یست مر کسی را که خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن راستان را پند است و اما فاسقان و کافران و غافلان را از قرآن منفعت نیست چون راست نمی شوند و راستی را نمی خواهند وَمَا تَشَاۗءُوْنَ و نخواهید شما اِلَّآ اَنْ يَّشَاۗءَ اللّٰهُ مگر آنچه خدا تعالی خواهد رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ که پروردگار عالمیان ست امام حسن بصری رحمة الله علیه گفت که هیچکس اسلام نیارد تا خدا تعالی نخواهد و درین آیت دلیل ست که هیچکس کاری نکند از نیکی و بدی مگر بخواست حق تعالی و رطاعتها رضاء الله تعالی باشد و در معصیتها نباشد عصمنا الله تعالی عما لا یرضاه

سورة انفطرت ایاتها رکوعها

بِسْــــــــمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اِذَا السَّمَاۤءُ انْفَطَرَتْ ه چون آسمان بشکافد و بترقد وَاِذَا الْكَوَاكِبُ وچون ستارگان
انْتَثَرَتْ پراگنده شوند و فرو ریزند وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وچون دریاها رانده شود و در یکدیگر
کشاده شود تا همه دریا شود وحضرت رئیس ملت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه گفته ست که همه
آبهای دریاها را گرد کرده شود و در شکم ماهی که زمین بر پشت ویست درآورده شود و زمین را
هموار کرده شود تا هیچ بلندی و پستی در وی نماند بقول دیگر آب هر دریائی در زمین خود فرو
شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را ایک دریا کرده بند شود و آتش گردد تا دوزخیان را عذاب کرده شود و نعوذ
بالله من ذلک وَاِذَا الْقُبُوْرُ بُعْثِرَتْ وچون گورها شورانیده شود و زیر و زبر کرده شود یعنی آنچه در گورها باشد زنده
کرده شود درین آیت دلیل ست که حشر جسمانی حق ست بدانکه حشر بر دو نوع ست یکی روحانیت
و آن آنست که روح را در قالب درآرند فاما قالب دیگر سازند و حشر جسمانی آنست که روح را در
همین قالب درآرند و قالب را باز پیدا کنند چنانکه در دنیا بود و قول حق اینست عَلِمَتْ
نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ چون این حالها پدید آید بداند هر تنی آنچه پیش فرستاده ست از خیرها
و صدقه‌ها و فرزندان نیک وَاَخَّرَتْ و آنچه پس مانده باشد از نیکیها و بدیها و قیل ما
قدمت آنچه کرده باشد از عملها که فرموده شده ست وَاَخَّرَتْ آنچه نکرده ست و از عملها
بد ترک کرده ست ابو هریره رض روایت می کند از رسول علیه السلام که گفت هر که مردم را راه راست
بنماید وی را مقدار همه ایشان ثواب باشد بی آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که مردم را راه
بدعت و ضلالت بنماید وی را وبال همه ایشان باشد بی آنکه از وبال ایشان چیزی کم شود و لفظ
حدیث این ست قَالَ النَّبِیُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيُّمَا دَاعٍ دعا الی الهدیٰ فاتبع فَلَهٗ
اَجْرٌ مثل من اتبعه الا انه لا ینقص من اجورهم شیٔ وایما داع دعا الی الضلالة فاتبع
فله مثل اوزار من اتبعه الا انه لا ینقص من اوزارهم شیٔ يٰۤاَيُّهَا الْاِنْسَانُ
مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ای آدمی چه فریفت ترا و دلیر کرد بر بیفرمانی کردن پروردگار تو الْكَرِيْمِ نیکو
کارست که بر تو نیکیهای بسیار کرده ست طاعت او را چرا گذاشتی و بیفرمانی کردی ابن عطا گفت

رحمة الله علیه ما غرّک ای ما قطعک عن صحبة مولاک یعنی چه فریفت ترا که بریدی از خدای تعالی وصحبت با و نداشتی وصحبت بغیر او داشتی اصحبوا مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله وسخن محققان ست که صحبت با الله دارید واگر نتوانید صحبت بکسی وارید که او با الله صحبت دارد

فرد

غرق آبیم وآب می طلبیم ؛ در وصالیم وبیخبر ز وصال

هیچ دردی برابر این نخواهد بود که شب وروز بغیر او مشغول باشید یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او شب وروز با ماست وما شب وروز بغیر او مشغول این خطاب شود به بنده که ما ترا بودیم وبا تو بودیم وتو بغیر ما چرا مشغول بودی

فرد

ای دل عشاق بدام تو صید ؛ ما بتو مشغول وتو با عمرو زید

امام مقاتل گفت دلیر کرد او را عفو خداوند تعالی چون با ول مرتبه نگرفتش سعا گفت رضی الله عنه مرا دلیر کرد بر گناه نیکی خدای تعالی همیشه بر من واز امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان چند بار غلام خود را آواز داد وچند بار شنید وغلام آواز نمیداد امیر از وی پرسید که چرا جواب نمی گوئی گفت مرا اعتماد هست بکرم وعفو تو که مرا نخواهی زد امیر المومنین علی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی خواجه مارحمة الله علیه می فرمودند که چون برحمت او میرسیم امیدوار میشویم وازو الدفقیر این رباعی یاد دارم

رباعی جز وصل تو راه کی نماید ما را + جز جود تو سبزگی که شاید ما را + گرچه همه روکون طاعت داریم + بی فضل تو کار بر نیاید ما را ؛ الذی خلقک آن خدائی که آفرید ترا فسوّٰک پس راست کرد ترا وبهفت اندام درست واد ترا فعدلک پس برابر گردانید یعنی معتدل مزاج آفرید یعنی بر چهار طبع برابر کرد وقیل پس راست بالا کرد چنانکه می باید اعتدال الامر یداشت بعضی گفته اند راست بالا کرد فی ای صورة ورهر کدام هیکلی که ما شاء خواست رکّبک برهم نشاندت یعنی اعضاء ترا برهم نشانند

الترکیب برهم نشاندن یعنی آن خدائی که ترا راست کرد در سه تاریکی یکی در شکم مادر وز هدان
و مشیمه یعنی پرده درون زهدان که علم آدمی بآن نمیرسد و از تدبیر آن عاجز ست پس طاعت او
کن و معصیت مکن تا عزیز گردی کلا حقا چنان ست که شما می کنید بل تکذبون بالدین
بلکه چنین ست که دروغ میدارید پیغمبرانرا در آمدن روز قیامت و هر چه میخواهید میکنید و گمان میبرید
که شمارا حساب نخواهد بود و عذاب و زندگی نی پس از مردن نه چنانست و از شما غافل نیستم و ان
علیکم و بدرستی که بر شماست لحافظین ۵ هر آینه نگاهبانان یعنی فرشتگان کراما
بزرگواران و نیکوکاران کاتبین نویسندگان اند دو فرشته در روز و دو فرشته در شب
یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه میکنید از نیکی و بدی و همه را می نویسند تا نالیدن امام مجاهد
رحمة الله علیه گفت چون شب شود و بنده نیکیها کرده باشد شادمان شوند و اگر بدیها کرده باشد
غمناک شوند چون فرشتگان نسخهاء نیکی و بدی را حق سبحانه و تعالی فرماید که مقابله کنید
با آنچه در لوح محفوظ ست و آنچه این بنده کرده ست سر موی بیش و کم نیابند هر چه مباحات باشد
محو کنند و آنچه طاعت باشد بگذارند از بهر ثواب و عقاب و در حدیث آمده ست که مقعد ملکیک
یعنی جای نشست دو فرشته تو ثنایاک دو دندان کلان تست ولسانک قلمهما و زبان تو قلم
ایشان ست و ریقک و آب دهان تو مدادهما سیاهی ایشان ست و تو شرم نداری از خدا تعالی
و از ایشان و هر چه می خواهی میکنی و میگوئی خدا تعالی بر بنده نزدیکتر ست از همه نزدیکها نصیب مومن
اینست که غافل نباشد و بعبادات روی آرد ان الابرار بدرستی که نیکوکاران مومنان لفی نعیم
هر آینه در آسایش باشند در بهشت و ان الفجار و بدرستی که بدکرداران و کافران لفی جحیم
هر آینه در آتش دوزخ باشند یصلونها در آیند در آتش دوزخ یوم الدین در روز جزا یعنی
در قیامت وما هم عنها بغائبین و نباشند این بدکرداران از دوزخ غائب شوندگان
یعنی همیشه باشند و مراد از فجار کافران اند برین تقدیر و بقول دیگر همه کافران و فاسقان باشند فاما
فاسقان غائب نباشند از دوزخ از وقتی که خدا تعالی خواسته باشد و بعد از ان بیرون آیند
و باین قول معنی این باشد که کافر و فاسق غائب نباشند از برای در آمدن بدوزخ پس از برای تعظیم
روز قیامت یاد کرد و گفت وما ادراک ما یوم الدین ۵ ثم ما ادراک ما

مَا يَوْمُ الدِّيْنِ و چه دانا کرد ترا ای محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا
کرد ترا که روز قیامت چیست یعنی بعقل خود ندانی بزرگی و هیبت روز قیامت را هر چند بیندیشی
ازان بزرگ ترست بیان کرد روز قیامت را و گفت يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا
آن روز نتواند هیچ تنی هیچ تنی را رهانیدن از عذاب حق تعالی و این در حق کافران باشد که
دوستی می کردند تا یکدیگر را یاری دهند در کارها و از بتان امید شفاعت میداشتند و اما مومنان را
شفاعت انبیا و اولیا باذن الله تعالی باشد وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ یعنی حکم کردن دران روز
میان بندگان خدای تعالی را باشد و غیر او را نباشد و حضرت شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله علیه
گفت که اولیا و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبی جز خدای تعالی را و عوام خلق نمیدانند و بهر کس
حواله میکنند اللهم ثبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة

سورة المطففين وهي ست وثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيْلٌ وای ویل وادی ست در دوزخ که زرد آب دوزخیان دران جا جمع آید و مار و گژدم بسیار
باشد و روی دوزخیان بهر سند روی لِّلْمُطَفِّفِينَ مر کم بخشندگان را و کم پیمایندگان را الَّذِينَ
إِذَا اكْتَالُوا آنانکه چون بگیرند پیمانه را عَلَى النَّاسِ از مردمان علی بمعنی من باشد يَسْتَوْفُونَ
تمام بگیرند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون بپیمایند مردمان را یعنی از برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا بر
کشند برای مردمان بترازو يُخْسِرُونَ کم دهند یعنی چون از برای خود پیمانه کنند و برکشند تمام
بگیرند و چون بدهند کم بدهند یقال کلته وکلت له ووزنته ووزنت له و در کشاف
می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتلا شده است بکیل و ترازو او در دوزخ است گفتند اگرچه
پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن
عادت کند و گفته اند چون حضرت رسول علیه السلام از مکه بمدینه میرفت این سوره در میان راه
فرود آمد از بهر آنکه اهل مدینه را عادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون
رسول علیه السلام بمدینه در آمدند این سوره بر ایشان خواندند توبه کردند و تا این زمان بر آنند

که هیچکس برابر ایشان نیست در راستی اَلَا یَظُنُّ آیا نمیدانند اُولٰٓئِکَ آنها که کم و هند و زیادت
گیرند اَنَّهُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ بدرستی که ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مومنان را
باید که نکنند بلکه کسی کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود لِیَوْمٍ عَظِیْمٍ یعنی نمیدانند
که زنده خواهند شد از برای حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت ست یَّوْمَ یَقُوْمُ النَّاسُ
لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ آنروز که برخیزند مردمان از گورها از برای حکم خدای آفریدگار جهان تا
نیک را از بد جدا کند نیکان را به بهشت فرستد و بدان را بدوزخ کَلَّا نیست چنانکه ایشان
می کنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نکنند و کم دادن و زیادت گرفتن را حلال
دارند کافر باشند و جای ایشان دوزخ باشد و نامه ایشان و کردار ایشان در سجین باشد
چنانکه گفت جل جلاله اِنَّ کِتٰبَ الْفُجَّارِ بدرستی که نامه اعمال و کردار کافران لَفِیْ سِجِّیْنٍ
هر آینه در زیر هفتم زمین ست که جای باشش ابلیس ست و لشکر او وَمَآ اَدْرٰىکَ مَا سِجِّیْنٌ
و چه دانی تو ای محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجین بیان کرد و گفت جل جلاله کِتٰبٌ
مَّرْقُوْمٌ نامه ایست نوشته شده که هرگز محو نشود وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ وای
دران روز مر دروغ دارندگان را که قرآن را و رسول را راست نداشتند و حق مردم را زیادت
گرفتند و کم دادند و کعب الاحبار گفت جان کافران را بآسمان برند راه ندهند و درها بسته شود
بروی زمین برند زمین نیز قبول نکند بسجین برندش که جای ابلیس و لشکر وی باشد نعوذ بالله
من ذلک اَلَّذِیْنَ یُکَذِّبُوْنَ بِیَوْمِ الدِّیْنِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بروز
قیامت نباشد ایشان را و مراد از فجار کافرانند وَمَا یُکَذِّبُ بِهٖٓ و دروغ گوی نمیدارد
پیغامبران را و روز قیامت را اِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ اَثِیْمٍ مگر گناهکار از حد درگذرنده اِذَا تُتْلٰى
عَلَیْهِ اٰیٰتُنَا چون خوانده شود بروی آیتهای ما یعنی قرآن را قَالَ اَسَاطِیْرُ
الْاَوَّلِیْنَ گوید آن کافر که این افسانها نوشته پیشینیان ست یعنی بقرآن که کلام ماست ایمان
نیارند کَلَّا نه چنان ست که ایشان میگویند بَلْ رَانَ چنین ست که زنگ نهاد و هست عَلٰى
قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان مَّا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ آنچه می ورزیدند یعنی گناهان ایشان
سبب آن شده ست که دلهای ایشان سیاه شده ست و حق را قبول نمی کنند و ایمان نمی آرند در رسول

علیه السلام فرمود که چون بندهٔ مومن گناه کند نقطهٔ سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه کند
دل او روشن شود و اگر توبه نکند همه دل او سیاه شود امام زجاج گفت مراد از ران اول چیزیست
که بشومی معصیت بر دل پیدا شود چون ابر تنک که او را میغ گویند یعنی غباری و سیاهی که چون
گناه بیشتر کند دل بیشتر سیاه شود یعنی سیاهی بسیار در دل پیدا شود و همه دل او را بگیرد و چو
بیشتر شود طبع و ختم گردد یعنی مهر لعنت پیدا شود و بآخر کافر از دنیا برود نعوذ بالله من ذلک
كَلَّآ اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ ۝ حقا به درستی که این کافران باشند در آن روز
قیامت از پروردگار خود باز داشته شدگان یعنی خدای تعالی را نه بینند چنانکه مومنان بینند
این آیت دلیل ست که مومنان را دیدار خواهد بود و کافران را نے

بیت

دیدار حق ست مومنان را ۞ خوارزم نه بینند و دهستان ۞ یعنی اهل این دو شهر که
معتزلیانند دیدار نه بینند چرا که منکر اند ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيْمِ ۝ پس به درستی
که این کافران در آیندگانند در دوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود هٰذَا الَّذِيْ كُنْتُمْ بِهٖ
تُكَذِّبُوْنَ این دوزخ آنست که شما در دنیا دروغ گوی میداشتید پیغامبران را که خبر میداد
از دوزخ چون حال فجار و کفار را بیان کرد حال ابرار و مومنان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله
كَلَّآ حقا که اِنَّ كِتٰبَ الْاَبْرَارِ لَفِيْ عِلِّيِّيْنَ به درستی که نامهٔ نیکوکاران هر آئینه باشد در
زبر آسمان هفتم در زیر عرش وَمَآ اَدْرٰكَ مَا عِلِّيُّوْنَ ۝ و چه دانی تو ای محمد که چیست
علیون بیاد کرد و گفت جل جلاله كِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ ۝ يَّشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُوْنَ یعنی علیون نامهٔ ایست
نوشته که حاضر آرندش فرشتگان مقرب و بقول عبد الله عباس رضی الله عنهما علیون تختیست
از زبرجد سبز در زیر عرش و بقول ضحاک سدرة المنتهی ست و بقول مقاتل ساق عرش ست
و بقول دیگر بهشت ست چون عملهای نیکان را بآسمان برند فرشتگان مقرب از هر آسمانی در پی
وی بروند تا آنجا که جای وی باشد اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِيْ نَعِيْمٍ به درستی که هر آئینه نیکوکاران در آسایشها
باشند در بهشت عَلَى الْاَرَآئِكِ يَنْظُرُوْنَ بر تختهای آراسته مرصع بدر و یاقوت بر بالای این
تختها خیمها باشد نظر می اندازند وی اهل بهشت بسوی نعمتهای بهشت و مملکتهای ایشان که برابر
دنیا باشد بیک نظر همه را ببینند و این نیکان کسانی باشند که هر چه حق تعالی ایشان را فرموده باشد

نکنند و از هرچه ایشان را باز داشته باشد باز ایستند و اگر بدکردار باشند و بآخر عمر توبه کرده باشند و بر همان توبه مرده باشند از ابرار گردند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ؕ شناسی تو ای محمد در رویهای ایشان تازگی نعمتها و آسایشها رویهای بعضی چون آفتاب باشد و بعضی همچون ماه و بعضی همچون ستارگان يُسْقَوْنَ داده شوند مِنْ رَّحِيقٍ از شراب صافی خالص بی آمیزش سفید که در وی هیچ مضرت نباشد و همه منفعت باشد مَّخْتُومٍ مهر کرده شده که هیچکس بآن نرسیده مگر دست ابرار خِتٰمُهٗ مِسْكٌ مهر مشک باشد در وی یعنی آخر مزه وی بوی مشک باشد اللهم ارزقنا منه في الدنيا والآخرة

بیت

بهر مخموران حق جام طهور ٭ بهر این مرغان کور این آب شور

وَفِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُوْنَ ؕ و درین نعمتها خواهانی نمایندگان یعنی عمل صالح پیش گیرند و بکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بجویند این نعمتها را و طلب کنند آن را التنافس رغبت کردن بر چیزی شب و روز همت شما بر دنیاست و یکدیگر را حسد می برید و خون ناحق می کنید از برای دنیا و شما را هیچ پروای نعمتهای بهشت نیست همچنین مکنید بیت

گر ز رشک و حسد بری بدین بر ٭ کین رشک و حسد بهشت ابنیا را

و سفرهای دور می روید از برای دنیا و بمسجد از برای نماز جماعت نمی آیید و در کارهای دنیا مالهای بسیار خرج می کنید و از برای رضای حق تعالیٰ دانگی بفقیران نمیدهید وَمِزَاجُهٗ و آمیزش آن رحیق مختوم مِنْ تَسْنِيْمٍ باشد از چشمه که نام آن تسنیم باشد عَيْنًا يَّشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُوْنَ ؕ چشمه ایست تسنیم که بیاشامند از وی بندگان مقرب یعنی برگزیدگان خدای تعالیٰ که در خیرها می شتافتند و از گناهان دور می بودند و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما گفت که تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بهشتیان از آن در شراب خود بیامیزند تا لذت آن زیادت شود و چشمه تسنیم از زیر عرش رود و بکوشکهای بهشتیان فرود آید و او شیرین ترین و خوشگوارترین شراب بهشت است بیان کرد خدای تعالیٰ که کافران چه می کردند در دنیا بمومنان و گفت جل جلاله اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا بدرستی که آن کسانی که گناه می کردند و کافر می شدند در دنیا

همچون ولید مغیره و ابوجهل و یاران ایشان کانوا من الذین آمنوا یضحکون
بودند که میخندیدند بکسانی که ایمان می آوردند و افسوس می کردند بمومنان فقیر همچون بلال
و صهیب و عمار و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم و می گفتند اینها بهشتیانند هرگز چنین
نخواهد بود نصیب تو اینست که با درویشان صالح اعتقاد بد نکنی و ایشان را عزیز داری که
بادشاهان آخرت فقیران صالح و ما بر خواهند بود تا از شفاعت ایشان محروم نمانی
واذا مروا بهم یتغامزون و چون میگذرند مومنان بر کافران بچشم و ابرو اشارت
میکنند و افسوس میدارند و مسخرگی میکنند بمومنان واذا انقلبوا الی اهلهم و چون
باز گردند کافران با بر خویشان و کافران دیگر انقلبوا باز گردند فکهین شادان
و خندان و متکبران و فخر کنندگان از جهت مال و نعمت که دارند و از ین جهت که بفقیران
مسخرگی کرده اند و افسوس ساخته اند شادان باشند واذا رأوهم و چون کافران
مومنان را بینند قالوا ان هؤلاء لضالون گویند بدرستی که این مومنان گمراه شدند
و زیان کارانند که پیروی محمد می کنند و بسیاری هستند از منکران که درویشان را که معتقدان صالحانند
همچنین می گویند و از دولت و سعادت صحبت اولیاء الله محروم می باشند و بعذاب خدا تعالی هلاک
می شوند ظاهر حال این طایفه را می بینند و اما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد

قصد صورت کرد بر اهمد زده | ای بسا کس که صورت راه زده

الحدیث قلب المؤمن عرش الله تعالی وما ارسلوا علیهم حافظین و این کافران
فرستاده نشده اند بر مومنان نگاهبانان باشند و ایشان را باز دارند از آنچه میگفتند فالیوم
پس در آن روز یعنی در قیامت الذین آمنوا من الکفار یضحکون آنکسانی که ایمان
آوردند می خندیدند از کافران یعنی کافران در عذاب و عقوبت قیامت می بینند و شادی میکنند
علی الارائک ینظرون بر تختهای آراسته نشسته یعنی در جهای از یاقوت و مروارید نشسته
می نگرند از بهشت و دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیا بر می آیند
و فریاد می برند چنانکه نخود جوشد در دیگ مومنان شادی میکنند و میخندند هل

ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ بدرستی که جزا داده شدند کافران انچه بودند که می کردند
در دنیا از استهزا و افترا التثویب جزا دادن الهی عاقبت کار را بجزا گردان

سورة الانشقاق مكية وهي خمس وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

کافران می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود جواب آمد که اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ چون بیاید قیامت
آسمان بشگافد و پاره پاره شود و بر زمین افتد از هیبت آن روز وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا و بشنود آسمان
فرمان خدای تعالی را و قبول کند وَحُقَّتْ و سزاست آسمان را که فرمان خدای تعالی را قبول کند چونکه
آفریده اوست وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ و قیامت بیاید زمین را باز کشیده شود چنانکه سختیان را باز
کشند تا هموار شود و در روی هیچ کوه و بالا و پستی نماند بمقدار انگشتی تفاوت و ناهمواری نماند
تا خلق در روی گنجد چنانکه در خبر آمده است وَاَلْقَتْ مَا فِيْهَا و انداز زمین انچه در رویست از گنجها و مردگان
وَتَخَلَّتْ و خالی شود زمین و در روی هیچ چیز نماند وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود زمین مر حکم
خدای تعالی را یعنی حکم خدای را و سزاست زمین را که فرمان برداری کند امر خدای تعالی را جزاء اذا مقدر است
ای اذا کان هذه الامور کذلک لتبعثن ولتحاسبن یعنی چون چنین باشد که یاد کردیم
شما زنده کرده شوید و حساب کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها و بدیها يَآ اَيُّهَا الْاِنْسَانُ ای آدمی
اِنَّكَ كَادِحٌ اِلٰى رَبِّكَ كَدْحًا بدرستی که تو کار کننده بپروردگار خود را کار کردنی فَمُلَاقِيْهِ
پس بیننده تو بروز قیامت جزای کردارهای خود را از نیکی و بدی کردن الكدح در لغت کار کردن
و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی هر که هرچه میکند جزای آن بوی خواهد رسید پس نیکان جزا یاد کرد
و گفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ پس انکه داده شود كِتَابَهٗ بِيَمِيْنِهٖ نوشته اعمال او بدست
راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَّسِيْرًا حسابی
آسان بی مناقشه و مضائقه وَّيَنْقَلِبُ اِلٰى اَهْلِهٖ و باز گردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان
یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُوْرًا شادمان بسبب انچه یافته باشد
از خیر و کرامت وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهٗ وَرَآءَ ظَهْرِهٖ و اما آنکس که داده شود نامه او را از پس

پشت او فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَّيَصْلٰى سَعِيْرًا پس هرآينه بخواند ثبوررا يعنی
بطلبد هلاک خودرا يعنی آرزو برد که کاشکی زنده نشدمی وهميشه مرده ماندمی تادرآتش در
نيامدمی چون کسی را نامه از پس پشت دهند گردنش رابرتابند تاروبش از پس پشت شود
ودست چپ وی را بشکنند وبسوی پشت آرند ودست راستش را غل کنند ونامهٔ اورا در
دست چپش دهند قراءة عاصم وابو عمرو وحمزه يصلی بفتح یاست وباقی قراء يُصَلّٰى
بضم يا وتشديد لام بلفظ مجهول خوانده اند مؤمن اگرچه فاسق باشد نامهٔ او بدست راست
او دهند بيان کرد که بچه سبب کافررا نامه بدست چپ دهند وگفت جل جلاله اِنَّهٗ كَانَ
فِيْٓ اَهْلِهٖ مَسْرُوْرًا هر آئينه که بود کافر درميان قوم خود شادمان زيستی وبهوای نفس خود کار
کردی وپروای شريعت نداشتی وغم آخرت نبودش هرچه ميخواست می کرد ومال مردم می گرفت
وخون ناحق ميکرد ودر راحت وآسايش می بود ومؤمن غمناک می بود وفريان بيزار ونرسان
ازحضرت پروردگار وبخود بکفاف وعفاف قناعت کرده بود .بيت

ملک دنيا تن پرستان راحلال ما غلام ملک عشق بيزوال :. وديگر کافر قيامت را
منکر بود چنانکه خبر کرد جل جلاله اِنَّهٗ ظَنَّ اَنْ لَّنْ يَّحُوْرَ ۚ بَلٰٓى ۚ اِنَّ رَبَّهٗ كَانَ بِهٖ بَصِيْرًا
هر آئينه که کافر در دنيا گمان برده بود که هرگز بازنگردد يعنی بگفت که هرگز بعد ازمردن زنده نخواهم
شد وهرچه می کنم حساب نخواهد بود نصيب مؤمن است که از ملحدان ومنافقان ومباحيان واهل بدعت
حرام خوار که هرچه باشد بگيرند دور باشد که ايشان در حقيقت منکران قيامت اند وبسيار وقت باشد
که خودرا سيد وقلندر وابدال نام کرده اند وگويند که خمس مال خلق ازان ماست وهمه دنيا کابين فاطمه
زهرا است وعلما واهل حق را دشمن ميدارند ومريد بسيار گيرند وهمه را از شرع بيرون آرند وکار بيرون
شرع فرمايند

.بيت

:. ای بسا ابليس آدم روی هست :.	:. پس بهر دستی نشايد داد دست :.
:. دست ناقص دست شيطانست ودیو :.	:. زانکه اندر بند تکليف است وريو :.

ای هزاران رحمت برين نوع مردم وخدمت علمای حقانی وشيخ محقق کن تا ايمان بسلامت بری

نعوذ بالله من ذلك ظاهرهم الرفض و باطنهم الکفر و این طایفه را مزدکی خوانند و مذهب باطل ایشان را هر کس نداند و در وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیدا شده بودند و سلطان ایشان را برانداخت و باز در زمان سلطان سنجر باطنی ظهور کردند شیخ الاسلام شیخ احمد جام

قدس الله روحه العزیز ایشان را بشناخت و بسلطان گفت

سلطان ایشان را برانداخت و حق تعالی از برای رد کردن و گفتن کافر که قیامت نخواهد بود سوگند یاد کرد که احوال و اطوار بسیار در آدمی خواهد گذشت و در همه آن حق تعالی بینا بود بحال آدمی و قادر بر زنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فَلَآ پس نیست چنانکه کافری گویند که آمدن قیامت را منکر میشود اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ سوگند می خورم بشفق یعنی آن سرخی که بعد از فرو رفتن آفتاب پیدا می شود و قیل سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا می شود و این روشن تر ست و قیل همه روز ها مرادست وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و بحرمت شب و بحرمت انچه شب او را گرد کند از مخلوقات که در شب آرام گیرند الوَسَق گرد کردن وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ و بحرمت ماه چونکه جمع شود نور وی و تمام شود یعنی در ایام بیض الاتساق بهم آمدن و تمام شدن لَتَرْكَبُنَّ چون بضم با خوانده شود معنی این ست که هر آئنه بر نشینید شما هر آئنه و هر آئنه طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بر حالی پس حالی یعنی بر گردید از حالی بحالی یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسید و از پس مردن زنده شوید و بعرصات قیامت حاضر شوید و حساب و کتاب ببینید و صراط و دوزخ را و درکات او را و بهشت و منازل او را بدانید و ببینید و ما را بهمه حالها قادر و علیم و بصیر دانید و اگر لَتَرْكَبَنَّ بفتح با خوانده شود چنانکه قراءة ابن کثیر و حمزه و کسائی ست و اول قراءت باقی قراست معنی چنین باشد باین قراءت که بحرمت این چیزها که تو ای محمد بر آئی بر آسمانها طبق از زبر طبق یعنی در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه در معالم التنزیل تمسک باین آیت کرده ست بر حقیقت معراج رسول ما علیه السلام و در کتب کلامیه نیز مذکور ست و امام ضحاک گفت که در شب معراج رسول ما علیه السلام بیست و هشت هزار ساله راه را قطع کرده ست و امام فخر الدین رحمه الله در معالم التنزیل گفته ست که قطع این مسافت بعیده در اندک مدت محال نیست چنانکه بعلم اقلیدس معلوم شده ست که آفتاب را جسم عظیم ست که صد و شصت اندازه کره زمین ست و در آن مقدار

کر اسپ تیز رو که در وقت دویدن قدم نهد و بردارد و هزار ساله راه را قطع کند و در آن حدیث که رسول علیه السلام پرسید از جبرئیل علیه السلام که وقت نماز شام شد وی گفت لا و نعم و لیکن سببش حقیقت این سخن پس اگر بجذبات الوهیت سرور پیغمبران این مقدار مسافت را در یک شب قطع کند محال نباشد و بیش اولیا را الله این ظاهرست چون ارواح ایشان را عروج می افتد و از خواجه طیفور سجاوندی رحمة الله علیه منقول ست که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجه امام شمس العارفین سجاوندی که صاحب وقوف قرآن ست رحمة الله علیه گفته است که مرغ دلش هوای آشیانه آنجا دارد و از برای آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را بدانی که چیستی و کیستی امثال اینها بر تو پوشیده نماند

گر نمیدانی بجوز و لا بجوز ۞ خود ندانی تو که حوری یا عجوز

جان جمله علمها اینست این ۞ گر ندانی من کیم در ره یقین

اللهم ثبتنا علی تصدیق الانبیاء وارزقنا احوال الاولیاء چون حضرت ذو الجلال حال آدمیان را بیان کرد پس از آن سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استفهام و تعجب فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس چه بوده ست این کافرانرا که ایمان نمی آرند با وجود چندین دلائل عظام و بقراءة دوم لَتَرْكَبُنَّ معنی این باشد که چه بوده ست این کافرانرا که ایمان نمی آرند بمعراج رسول ما محمد علیه السلام وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ و چه بوده ست مر این کافران را که چون خوانده می شود بر ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمیگذارند و انقیاد احکام شریعت نمی کنند و قیامت را منکر میشوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را برخواندی سجده کردی بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا چنانکه کافران می گویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه چنین ست که ایشان يُكَذِّبُونَ دروغ گوی میدارند پیغمبران را و قرآن را وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ و خدای عز و جل داناست بآنچه ایشان نهان میدارند در دل خود و جمع میدارند در سینه خود الایعاء نگاه داشتن چیزی را در وعاء یعنی در ظرف فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژده ده ایشانرا بطریق استهزاء و خبر کن ایشان را بشکنجه دردناک و جاودانه دوزخ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا استثناء منقطع باشد وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آنکسانی که گرویده اند و عملهای نیک کرده اند لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مر ایشان راست مزدی که هرگز کم نشود و ما آخر نرسد المن بریدن و منت نهادن والله تعالی اعلم

سورة البروج مکیة وهی اثنان وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالسَّمَاۤءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ بحرمت آسمان با برجها یعنی دوازده برج که حمل[1] وثور[2] وجوزا[3] وسرطان[4] واسد[5] وسنبله[6] ومیزان[7] وعقرب[8] وقوس[9] وجدی[10] ودلو[11] وحوت[12] ست بدانکه در هرسی روز آفتاب یک برج را قطع می کند یاسی ویکروز یاسی ودوروز یا بیست ونه روز و در هر دو روز وچیزی از روز ماه یک برج را قطع می کند وآن بیست وهشت روز باشد ودر دو شب ماه پوشیده میشود اما آفتاب یکسال باید که تا دور فلک را قطع کند وماه درسی روز یا بیست ونه روز فلک را قطع کند واین دلیل ست بر کمال قدرت آفریدگار عز وجل از بهر این معنی سوگند یاد کرد بآسمان با برجها بقول دیگر همه ستارگان برج اوست وبقول دیگر دری آسمان برج اوست بدانکه برج عبارت ست از یک بخش از دوازده بخش آسمان وَالْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ وبحرمت روز وعده کرده شده که خواهد آمد یعنی روز قیامت وَشَاهِدٍ وبحرمت گواه یعنی روز آدینه که گواهی بدهد بر عملها وَمَشْهُوْدٍ وبحرمت حاضر آمده شده در وی یعنی روز عرفه که حاجیان وفرشتگان در وی حاضر شوند وغیر این نیز گفته اند وجواب قسم مقدر ست یعنی بحرمت این چیز که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن قیل بحرمت این چیزها که کافرانرا عذاب کرده خواهد شد وقیل جواب قسم اینست که قُتِلَ اَصْحٰبُ الْاُخْدُوْدِ بحرمت این چیزها که یاد کردیم که لعنت کرده شدند واز رحمت حق تعالی دور کرده شدند یاران خندق الاخدود هو الخندق واین اصحاب اخدود سه کافر بودند که مومنان را عذاب کردند که از دین حق باز گردید واین مومنان از دین حق برنگشتند یکی انطیانوس رومی دوم یوسف ذوالنواس بود سیم بخت نصر مغ بود در فارس وایشان خندق عظیم کنده بودند که درازی وی چهل گز بود وپهنائی او دوازده گز وی را پر آتش کرده بودند هر مومنی که از دین برنگشتی وی را دران خندق انداختندی فاما هیچ ضرر بمومنان نرسیدی واز آن آتش در بهشت درآمدندی ودرین سوره مراد آنست که در نجران ملک بود واو اسم مومنع بود وجهود بود وآن مومنان بر دین عیسی علیه السلام بودند آن جهود ظالم از حمیر بزمین نجران رفت ومومنان را بسوخت وانجیل را بسوخت حمیر قبیله ایست از یمن وسبب آن بود که مردی از مومنان قوم عیسی علیه السلام در نجران افتاد درمیان جهودان وبسیار جهودان ببرکت وی مسلمان شدند وبدین عیسی علیه السلام درآمدند واین ملک جهودان را قهر آمده وخندق عظیم کند وپر آتش کرد که هر که از دین

مسلمانی برنگشتی وی را در آتش انداختی و این پیش از رسول ما بود هرکه او را در آتش انداختندی صبری نمودی تا سید کار روزی زنی را آوردند وی فرزند شیرخواره داشت خواست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود فرزندش گفت ای مادر صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه گل و ریحان ست و بقول وهب رضی الله عنه آن کسانی را که در آتش انداختند دوازده هزار کس بودند و بقول امام کلبی هفتاد هزار کس بودند پس ازان آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد کافران را گرفت و همه را بسوخت و این قصه را قاضی عبد الصمد الغزنوی رحمة الله علیه آورده ست در تفسیر خود و در تفاسیر دیگر نیز مذکور ست مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مومن اینست که در بلاها ظالمان صبر کند و از دین مسلمانی برنگردد و نوکر و چاکر ظالمان نشود و از مبتدعان دور باشد و از برای دنیا ایشان را خدمت نکند و توکل بر حق تعالی کند ای عزیز من کسی را که غم دین باشد و بر دین و متابعت سید المرسلین باشد او را چه غم دنیا و تشویش او باشد شیخ سنائی غزنوی گوید

غزل

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی ∴ وزین آیات بی دنیا پشیمانی پشیمانی ∴

ازین رو که جهان پر دیو پر غول ست ایمان را ∴ که داند کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی ∴

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دل ∴ که محروم اند ازین دولت هوس گویان یونانی ∴

بهر ید از چنان جانی کز و کفر و هوا آید ∴ از ایرا در چنین جانها فرو ناید مسلمانی ∴

مسازید از برای نام و دام کام چون بردان ∴ جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی ∴

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ بدل اشتمال از اخدود و معنی چنین باشد که لعنت کرده شدند یاران خندق که یاران آتش زبانه زننده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آنکسان را که خندق کننده بودند و پر آتش کرده و مردم را عذاب می کردند بآن آتش إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون آن کافران بر کنار خندق نشستگان بودند القعود جمع القاعد یعنی مهتران ایشان بر تختها نشسته بودند بر کرانهای آن آتش و کهتران مردم را در آتش می انداختند وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ و ایشان آنچه می کردند بر مومنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان می بودند بآن عذاب مومنان وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و عیب نمی کردند آن کافران مومنان را

یعنی عیبی نداشتند آن مومنان نا کافران عیب کنند شان مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدای غالب
بهمه چیز که بهستاست و ستوده شده ست در همه وقت الَّذِيْ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
آن خدائی که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین ها وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدٌ وخدای
تعالی بهمه چیزها گواه ست و داناست بهمه چیزها پس جزای کردارها می دهد نیکی را و بدی را یعنی این
کافران بر مومنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر بدین جهت که ایشان ایمان آورده بودند
بخدائی که موصوف ست بصفات کمال و منزه است از نقصان و زوال یعنی می باید همچنین کس را
دوست دارید که ایمان آورده اند بخدا تعالی و دشمنی نکنند هیچکس که کافران کو راند و کار بر عکس
می کنند نصیب مومن اینست که با دوستان خدا تعالی دشمنی نکنند و جهد نموده بر این که ایشان
مریدان و دوستان باشند

مثنوی

پس توای ناشسته رو چیستی	پر نزاع و پر حسد بر کیستی
با دم شیران تو بازی میکنی	با ملائک ترک تازی می کنی

ابو جهل صفت مباش ابو بکر صفت باش اما سنت الهی بر این رفته ست کو هر صدیقی را زندیقی باشد که او
عارفان از جویبار سکران آب میخورد حق تعالی حال کافرانرا بیان کرد و گفت جل جلاله إِنَّ
الَّذِيْنَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بدرستی کسانیکه عذاب کردند مردان مومن را و زنان
مومنه را و در خندق انداختند ایشان را ثُمَّ لَمْ يَتُوْبُوْا پس توبه نکردند و از کفر و گناه باز نگشتند
فَلَهُمْ مر ایشان راست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيْقِ ط و مر این
کافران را بود عذاب آتش سوزان در دنیا که هم ازان خندق آتش بیرون آمد و ایشان را
بسوخت تا همه خلق بدانند که آتش بفرمان حق تعالی میسوزد حق سبحانه و تعالی صفت مومنانرا ذکر کرد و گفت
إِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ بدرستی
که آنکسانی که ایمان آورده اند و عملهای نیکو کرده اند ایشانرا باشد بوستانها که میرود در زیر درختان
آن جویها ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيْرُ ط اینست رستگاری بزرگ یعنی مومنان که در آتش خدود
صبر کردند مر ایشانراست بهشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب ابدی إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ

الشدید ه بدرستی که بدرستی گرفتن خدا تو سخت ست البطش گرفتن بسختی اِنَّهٗ هُوَ یُبۡدِئُ وَیُعِیۡدُ وبدرستی که خدا تعالی آفریدخلق را بار دیگر تا زنده کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافران را در دنیا و باز گرداند عذاب را بر ایشان در آخرت وَهُوَ الۡغَفُوۡرُ الۡوَدُوۡدُ وآن خدا ایست که نیک آمرزنده مومنان است و دوست دارنده دوستان خویش ست قیل آمرزنده عاصیان و دوست دارنده توبه کنندگانست تا توانی دوستان او را که مومنان اند دوست داری یعنی مومنان که دوستان حق تعالی اند و دوستان خاص او را که اولیاء الله اند بر نجانی تا ہلاک نشوی **بیت**

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد بر الله زد

در دوستان او را دوستداری و طالب صحبت ایشان باشی

مثنوی

از کلیم حق بیاموز ای کریم ∴ بین چه می گوید ز مشتاقی کلیم

در روم تا مجمع البحرین من تا شوم مصحوب سلطان زمن

با چنین جاه و چنین پیغمبری طالب خضرم ز خود بینی بری

سالها پرم به پر و بالها سالها چه بود هزاران لها

تو مبین این پا ئها را بر زمین زانکه بر دل میرود عاشق یقین

ذُو الۡعَرۡشِ الۡمَجِیۡدُ خداوند عرش بزرگ ست هیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجید بزرگ حمزه و کسائی بکسر دال خوانده اند و باقی قرا بضم دال خوانده اند فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیۡدُ کننده ست هر چه خواهد و هر کرا آنچه خواهد بدهد بد نصیب تو ابنست که حسد نبری و راضی باشی بقسمت الهی **ـه** قسمت قسام میبن هیچ مگو و مچخ کار بهتر بشود چونکه درو سنجی هَلۡ اَتٰىکَ حَدِیۡثُ الۡجُنُوۡدِ بدرستی که آمد بتو سخن لشکر فِرۡعَوۡنَ وَثَمُوۡدَ یعنی آن لشکر ها که فرعون و ثمودیان بودند که ما ایشانرا نیست کردیم بعذاب بزرگ کافران این امت را نیز ہلاک خواہیم کرد بَلِ الَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا فِیۡ تَکۡذِیۡبٍ بلکه آنانکه کافر شده اند در انکار اند آن عذاب را با وجود آنکه میدانند و مکابره می کنند و ایمان نمی آرند بقرآن که نامه الهی ست و کتاب عزیز و فرمان شریف ست وَّاللّٰهُ مِنۡ وَّرَآئِهِمۡ مُّحِیۡطٌ و خدا تعالی داناست بحال این کافران و تواناست بهلاک کردن ایشان در پس و پیش محیط ست یعنی گرد اگرد ایشان

گرفته است که نتوانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ نه چنان ست که کافران می گویند
که قرآن شعر ست و سحر و سخن محمد ست علیه السلام بلکه چنین ست که قرآن بزرگ است فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ
و سخن خدایتعالی است و در لوح محفوظ است که نوشته شده است و نگاه داشته شده است از تغییر
و تبدیل که یک حرف کسی در وی زیادت نتواند کرد و کم نیز نتواند کرد و عبدالله ابن عباس رضی الله عنه
گفت که در اوّل لوح محفوظ نوشته است که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ دينه الاسلام
ومحمد عبده ورسوله من آمن بالله وصدق وعده ورسوله ادخله الجنة وعبدالله
ابن عباس رضی الله عنه می گوید که لوح از یکدانه مروارید ست درازی وی همچون آسمان تا زمین و پهنائی
وی همچون از مشرق تا مغرب کرانهای وی مرصع کرده شده است بجواهر و غلاف وی از یاقوت سرخ
ست و قلم وی از نور ست سر او بعرش رسیده است و پایان او در کنار فرشته ایست که نام او ماطریون
و لوح در لوح ست یعنی کشادگیست بالای آسمان هفتم امام نافع محفوظ بضم ظا خوانده ست و باقی قرا
بجر ظا خوانده اند والحمد لله رب العالمین

سورة الطارق مكية وهي عشر آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ بحرمت آسمان وَالطَّارِقِ و بحرمت ستارگان که در شب پدید آیند و بروز ناپیدا باشند
الطرق بشب آمدن وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و چه دانی تو ای محمد که چیست طارق بیان کرد
و گفت جل جلاله النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارگان روشن و تابان ست و قیل مراد از طارق ستاره
ایست که بشب بر دود و جن را بزند تا بآسمان نتوانند برآمدن و بقول بعضی زحل ست و بقول بعضی پروین
مراد ست و جواب قسم این ست که إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ امام عاصم و ابن عامر
و حمزه بتشدید لمّا خوانده اند و اِن کلمه نفی ست و لمّا بمعنی الا ست و معنی چنین باشد که بحرمت آسمان
با ستارگان تابان که بشب پیدا آیند یا بحرمت ستاره بشب آینده که نیست هیچ تنی مگر بر وی است
نگاه بانی از حق تعالی و باقی قرا بتخفیف لما خوانده اند و ما زاید ست و اِن مخففه است از اِنّ ثقیله والضمیر
للشان معنی چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان که بدرستی که بر هر تنی است هر آئنه نگاه بانی از حق تعالی

وبقول بعضی آن نگاهبانان فرشتگانند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی و بدی تا در قیامت جزاء
آن بندگان برسانند وبقول بعضی فرشتگانند که مؤمن را نگاه میدارند از بلاها واز دیوان چنانکه
در حدیث آمده است که بهر مومنی صد و شصت فرشته موکل است که ویرا نگاه میدارند از دیوان چنانکه
عسل را نگاه میدارند از مگس تا غایتی که تقدیر کرده شده است چون تقدیر برآید نگاه ندارند ودر هدایه
آورده است که اختلاف است در شمار فرشتگان که نگاه میدارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید
کرد چونکه در بعضی روایت دو است ودر بعضی روایت پنج ودر بعضی روایت شصت است فَلْيَنْظُرِ
پس بنگر الْإِنسَانُ آدمی که مِمَّ خُلِقَ از چه آفریده شده است باز بیان کرد وگفت جل جلاله خُلِقَ
مِن مَّاءٍ دَافِقٍ آفریده شده است از آب ریخته شده در رحم مادرش يَخْرُجُ مِن بَيْنِ
الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ۝ که بیرون می آید آب از میان پشت پدر واز میان استخوان های سینه مادر که
میان دو پستان است الترائب جمع التریبه چون حضرت حق تعالی خواهد که فرزندی پیدا شود قوت بشهوت
مرد و زن برانگیزد تا هر دو بهم جمع آیند از پشت پدر و سینه مادر آبی جدا شود هر دو آب بهم بیامیزند
در حدیث آمده است که چهل روز نطفه وچهل روز خون بسته باشد وچهل روز گوشت پاره باشد همچون گوشت
خائیده بعد ازان فرشته را حق سبحانه وتعالی فرستد در شکم مادر تا چهار حکم را بنویسد کردارش را
که چه خواهد بود واجلش را که چند بزید وروزیش را که چند بخورد وبنویسد که نیک بخت است یا بدبخت بعد
ازان روح را در وی درآرند تا زنده شود نصیب تو این است که بدانی اول خود را که چه بودی واز
چه شدی اول آب گنده وآخرت خاک پراگنده پس منکر مباش که شوی زنده چنانکه گفت خدای
باقی ویاینده إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی که آفریدش اول عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ بر بازگردانیدن
آدمی برآئینه توانا است يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ روزی که آشکارا کرده شود کارهای نهان او
فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ پس نباشد مر این کافر را هیچ قوتی ویاری کننده وبیک قول
مراد ازین کارهای نهان فریضهاست چون نماز و روزه وغسل جنابت وغیر آن که در قیامت اینها را آشکارا
کنند که چگونه کرده است ودر حدیث آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که سه چیز است هر که
آنها بجا آرد وترک نه دهد ولی حق تعالی باشد نماز وروزه وغسل جنابت وبقول دیگر مراد ازین گناه گناهان
پنهان دیگرها وحیله ها باشد که آن را در آن روز آشکارا کنند والله تعالی اعلم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ

الرجع و بحرمت آسمان با باران والارض ذات الصدع و بحرمت زمین با شکافتن که بشکافد بگیاه و درخت انه بدرستی که قرآن لقول فصل هر آینه سخن خدای تعالی است که جدا کننده است میان حق و باطل وما هو بالهزل و نیست این قرآن سخن بیهوده و سخن آو میان انهم یکیدون کیدا و بدرستی که این کافران مکر می کنند بتو ای محمد تا بتو رنجی رسانند واکید کیدا ٥ و من جزای این مکر ایشان را مید هم در دنیا و آخرت صبر کن تو ای محمد در جفای کافران نصیب درویش این ست که در مکر دشمنان و حسد حاسدان صبر کند و بحق سبحانه و تعالی توکل کند که او کریم ست و جزای ایشان را بدهد و من یتوکل علی الله فهو حسبه

بیت

آنرا که توئی خرقه عریان نشود هرگز	دانرا که توئی چاره بیچاره نخواهد شد
بیمار شود عاشق اما بنمی میرد	مه گرچه شود لاغر استاره نخواهد شد

فمهل الکافرین امهلهم رویدا پس مهلت ده و فرصت ایشانرا تو ای محمد اندکی یعنی روزی چند امان ده ایشان را و تعجیل مکن در دعا بر ایشان که ما ایشان را هلاک خواهیم کرد چنانکه در جنگ بدر کردیم نصیب درویش اینست که تا تواند دعای بد نکند بر دشمنان خود و محبت و عداوت خلق را از حق تعالی بیند و شکر گوید که از منکران نیست هر محمدی را ابوجهلی باید که باشد و ابوبکر نیز باید

مصراع

در جمع سبک روحان هم بولهبی باشد

سورة الاعلی مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم ٥	ایاتها ۱۹ و رکوعها

سبح اسم ربك الاعلی بپاکی یاد کن ای محمد خدای خود را که برترست از همه بقهر و استیلا از مکان بقول دیگر بپاکی یاد کن نام پروردگار خود را و بقول دیگر بگو سبحان ربی الاعلی پس رسول علیه السلام فرمود که در سجده بگوئید سبحان ربی الاعلی و چون این آیت آمد که فسبح باسم ربك العظیم فرمود که در رکوع بگوئید که سبحان ربی العظیم معلوم شد که لفظ اسم زائد ست الذی خلق فسوی آن خدائیکه آفرید چیزها را پس راست کرد هر مخلوقی را چنانکه خواست آدمی را بشکل نیکو

و اسپ و شتر را بشکل دیگر هر یکی را چنانکه می بایست آفرید بحکمت بالغه وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ
آن خدائی که اندازه کرد روزیها را پس راه نمود در طلب کردن هر چیزی را بآنچه می بایست والهامات
الٰهی مر انسان را و حیوان را در طلب کردن داروها و غذاها حکمت بزرگ ست در کشاف و کواشی
آورده ست که چون مار افعی کور شود الهام دهد حق تعالیٰ او را که برگ بادیان را بچشم خود بمالد بینا شود
امام حمزه و کسائی قَدَرَ تخفیف خوانده اند و باقی قرات تشدید خوانده اند وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ آن خدائی که بیرون آورد چراگاه سبز را تازه و پر گل و ریاحین پس
گردانید ش خشک و ریزه ریزه غثاء خس خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن خدائی که بیافرید
از برای ستوران شما در سفر و حضر علفهای آماده کرده شده تا شکر گوئید در زمستان از خشک او
نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و ییلاقی برای ستوران شما پدید آورد و از برای شما
نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلاله سَنُقْرِئُكَ بر آئینه که قرآن خوان کردیم ترا و قیل بر آئینه خوانا
گردانیدیم ترا فَلَا تَنسَىٰ پس فراموش نکنی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچیز را که خدا تعالیٰ خواهد
که نسخ کند پس تو فراموش کنی آنرا لفظاً و معناً چون منسوخ تو شود فراموش تو شود إِنَّهُ يَعْلَمُ
الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ بدرستی که میداند خدای تعالیٰ آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو
فراموش گرداند چونکه اوست دانا بمصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ و آسان
کنیم مر ترا یعنی راه عمل نیک را از برای شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه آسان تر
باشد وادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذَكِّرْ پس وعظ گوی بقرآن و شریعت
إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ اگر سود دارد وعظ و اگر سود ندارد دوستان را و اہل ایمان را سود دارد
و کافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی اینست که وعظ بگوید اگر فاسقان او حیله گران سخت
آید و نفع نگیرند ازین آیت دانسته می شود که وعظ و نصیحت را بهیچ وجه ترک نتوان کرد تقدیره ان
نفعت الموعظة او لم تنفع هکذا فسره المفسرون لیکن لا بیان کرد و گفت که کرا سود میدار و
و کرا سود نمیدارد و گفت جل جلاله سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ بر آئینه پند گیرد بوعظ هر که از خدا تعالیٰ
بترسد وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ و دور شود از وعظ و پند را قبول
نکند بدبختی که در آید در آتش بزرگ که هفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی ثُمَّ لَا يَمُوتُ

فیها ولا یحییٰ پس آن بدبخت نه سوزد و نمیرد تا خلاص شود از عذاب و نه زید زیستنی که در وی آسایش باشد یعنی از سختی عذاب وی چنان باشد که در وقت مردن و جان کندن چنانکه در عرف می گویند که نه مرده ست و نه زنده نصیب تو این ست که ازین آیت وعظ و نصیحت را و صحبت واعظان و ناصحان حقانی را ترک نکنی و از ایشان نگریزی و ایشان را بدل دشمن نداری این فقیر می گوید بنده مومن طالب همیشه در طلب کردن نصیحت و پند است در اول از پدر و مادر و بعده از استاد و بعده از شیخ بعده از الهامات الوهیت که فالهمها فجورها وتقوٰها بسیار کسان باشند که از بسیار رفتن بوعظ عار دارند و بواعظان حقانی بچشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ و معین ایشان حق تعالی می باشد و از دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه ویرا زیان دارد

بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد	هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

بسفر مانان را یاد کرد و عذاب ایشان را بعده فرمان برداران را یاد کرد و گفت جل جلاله قد افلح من تزکیٰ بدرستی که نیکبخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول کرد و پاک شد از گناه و کفر وذکر اسم ربه فصلیٰ و خدا تعالی را یاد کرد و نام او را گفت و نماز گذارد یعنی الله اکبر گفت و خدا تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذارد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت رستگاری یافت آنکه صدقه فطر را داد و در اول روز عید فطر و تکبیرات نماز عید گذارد و در کشاف آورده ست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارم اگر نامه خود همین آیت را یابم یعنی قد افلح من تزکیٰ چون صدقه فطر و نماز عید بتکبیرها بجا آورده باشم مرا همین بس است بخاطر این فقیر می آید والله تعالی اعلم که درین آیت اشارت ست بمنازل سلوک اول توبه ست و تزکیه نفس بازالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده دوم بر ذکر لسانی و قلبی و روحی و سری سیوم رسیدن بمشاهدات قد افلح من تزکیٰ اشارت باول ست وذکر اسم ربه اشارت بدوم ست و فصلیٰ بسیوم چون صلوٰة معراج مومن ست و قرة عینی فی الصلوٰة اشارت باین ست والله تعالی اعلم بل تؤثرون الحیوٰة الدنیا ابو عمرو بیای غائب خوانده ست و باقی قراء بتای خطاب خوانده اند یعنی این باشد که شما کافران بر می گزینید زندگی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت

و وعظ و پندرا قبول نمیکنید از قرآن و اہل قرآن وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَّاَبْقٰى وحال اینست کہ آخرت بهترست از دنیا و باقی ست بر ہر کہ مومن باشد بدانکہ حق تعالی بیان کرد کہ سبب کفر و حق را قبول ناکردن دوستی دنیاست وحب جاه وسلطنت وحکوست قال النبی علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة وبسیار از امیران و دنیا داران باشند کہ ہرگز بوعظ اہل حق بیغرض حاضر نیابند وبسیار فقیران صالح باشند کہ ہرگز ترک ندہند

فرد

عز و غنا و سلطنت سر بجفات می کشد فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد

اِنَّ هٰذَا لَفِى الصُّحُفِ الْاُوْلٰى صُحُفِ اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى بدرستیکہ آنچه یاد کردیم درین سوره از وعد و وعید و دلایل توحید وغیر آن باشنده ست در کتابهای پیشینیان کہ آن کتاب ابراهیم و موسی ست علیهما الصلوة والسلام

سورة الغاشية مكية وهي ستة وعشرون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

هَلْ اَتٰىكَ حَدِيْثُ الْغَاشِيَةِ بدرستیکہ آمد ترا ای محمد سخن قیامت کہ آن فرو پوشنده ست بر همه چیزها و بقول دیگر غاشیه نام دوزخ ست کہ فرو پوشنده ست همه کافران را حق قیامت را و در قرآن ہزار جای یاد کرده ست تا خلق بترسند وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ رویها باشند دران روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عَامِلَةٌ کارکننده نَّاصِبَةٌ رنج بیننده باشند در دوزخ و کار شان این باشد کہ فرمایندشان تا بر صعود بالا روند و بکشیدہا برآیند و از بینداز و شان در صعود کوهیست از آتش در دوزخ و ایشان کسانی باشند کہ در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برای رضای حق تعالی نباشد تَصْلٰى نَارًا حَامِيَةً درآیند در آتشی سخت گرم باشد در حدیث آمده ست کہ دوزخ را سه ہزار سال تافتند تا سیاه شد اکنون همچنان سیاه ست ابو بکر و عمر و تصلی بلفظ مجهول خوانده اند یعنی درآورده شوند در دوزخ تُسْقٰى مِنْ عَيْنٍ اٰنِيَةٍ آب داده شوند در دوزخ از چشمهٔ گرم کہ گرمی وی بنهایت رسیده باشد کہ از وی گرم تر نباشد لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ نباشد مر آن دوزخیان را در دوزخ

خوردنی مگر از خار خشک که زهردار و قیل درختی است در دوزخ یعنی زقوم لَا يُسْمِنُ نه فربه کند
وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ و سود ندارد و کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن وی نفعی نباشد چون
صفت دوزخیان کرد صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویها
باشد در آن روز تازه از اثر رحمت لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ و از برای کوشیدن و عمل نیک کردن در دنیا
خشنود باشند و همچون ماه شب چهارده باشند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند باشند لَا تَسْمَعُ
فِيهَا لَاغِيَةً نشنوند در بهشت سخن بیهوده و باطل همه حکمت و حمد و ثنا گفته شود فِيهَا عَيْنٌ
جَارِيَةٌ در آن بهشت چشمهٔ آب روان باشد و مراد اینجا چشمهای روان بسیار است فِيهَا
سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ درین بهشت باشد تختهای بلند اگر از بالای آن چیزی بیفتد صد سال باید
تا بپایان رسد در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان المتحابین فی الله لفی
غرفة ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی کواکب السماء یعنی کسانی که بیکدیگر
دوستی دارند از برای رضای حقتعالی در دنیا هر آئینه در جایهای بلند باشند که نظر کنند بایشان اهل
بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند و چون خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن
تختها بنشینند پست شود و باز بلند گردد وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و در بهشت کوزها باشد
بی دسته نهاده از شراب پر بر لبهای جویهای بهشت بشمار ستارگان از جواهر مختلف بعضی از زر
و بعضی از نقره و غیر آن وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و نهیم بالشهای انداخته شده به پهلوی یکدیگر
صف بصف نهاده وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ و شادروانها یعنی قالینها و بساطها باشد در بهشت
گسترده قیل نهالینهای مخمل انداخته شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسول
علیه السلام بیان کرد کافران گفتند چون بر آیند برین تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را
فرستاد أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ آیا پس نه نگرند بشتران که چگونه آفریده
شده است چون خواهند که سوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتها آفریده است حق تعالی
در وی وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ و چرا نمی نگرند بآسمان که چگونه بلند کرده شده است چون خیمهٔ سبز
افروخته بی ستون و در وی عجائب بسیار آفرید وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و چرا نمی نگرند بکوهها
که چگونه ایستاده کرده شده است و چندین منفعتها در کوهها نهاده شده است وَإِلَى الْأَرْضِ

كَيْفَ سُطِحَتْ و چرا نمی نگرند بزمین که چندین هزار عجایب قدرت درو ی آفریده شده ست آن خدایی که قادرست بر آفریدن این چیزها قادرست بر آفریدن دوزخ و عذابهای وی و بآفریدن بهشت و نعمتهای وی چنانکه خبر کرد جل جلاله در اوّل این سوره فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ یعنی پس تو ای محمد پند ده و هر آئنه تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ و نیستی تو برگماشته شده برین کافران تا ایشان را بستم فرمائی ایمان آوردن و حکم این آیت منسوخ ست بآیت سیف یعنی فاقتلوا و قیل معنی اینست که تو ای محمد مجبور نیستی برین که راه راست و رایشان خلق کنی و پیدا کنی إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ تو راه بنمای و وعظ بگوی و پند ده تا کرا سعادت مساعدت کند تا حق را قبول کند و تا کرا بی سعادتی برین دارد که حق را قبول نکند زهی بی سعادتی که محمد رسول الله را پیش وی فرستند و یرا نشناسد و ایمان نیارد بلکه دشمن گیرد ش

نظم

ای بسا دولت که آید گاه گاه	پیش بی دولت بگردد او ز راه
ای بسا معشوق کاید ناشناخت	پیش بدبختی نداند عشق باخت
این غلط بین دیده را حرمان ماست	وین بقلب قلب سوء القضاست
دیده دل هست بین اصبعین	چون قلم در دست کاتب ای حسین
حجر نیاز و حجر تضرع راه نیست	زین بقلب هم قلم آگاه نیست
ای قلم بنگر که اجلالیستی	که میان اصبعین تو کیستی

قال النبي صلى الله عليه وسلم قلوب العارفين بين الأصبعين من اصابع الرحمن يقلبها كيف يشاء إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ لیکن آنکس که برگردد از ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدای تعالی ویرا عذابی بزرگ تر یعنی در دنیا و آخرت باین تقدیر استثنای منقطع باشد و اگر استثنای متصل باشد و معنی می گویند یکی آنکه تو پند ده قوم خود را که سود دارد پند ایشان مگر کسی را که کافر شود که او را پند سود ندارد و دیگر معنی این ست که تو مسلط نیستی برکشتن ایشان مگر بکسی که روی بگرداند از ایمان آوردن إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستی که باماست بازگشتن ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس باز بر ماست شمار کردن ایشان و جزا دادن ایشان ما جزای کردار ایشان

تو ای محمد برسان بایشان شریعت را تا حجت باشد برایشان اللّٰهم ثبت قلوبنا علی دینك
وطاعتك یا مقلب القلوب آمین

سورة الفجر مکیة وهی ثلثون آیة و دو رکوع

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْفَجْرِ بحرمت سپیده دم که وقت روشن شدن روز ست از میان تاریکی شب واین دلیل بزرگ ست وظاهر بر هستی حق تعالی و بر قدرت و علم و حشر ونشر و بقول عبد الله ابن عباس مراد از فجر نماز بامداد ست و بقول بعضی از سپیدهٔ اول ماه ذی الحجه ست وَلَيَالٍ عَشْرٍ و بحرمت شبهای دهه ماه ذی الحجه که دهه حاجیان ست و بقول بعضی دهه اول ماه رمضان ست وَالشَّفْعِ و بحرمت جفت یعنی روز عید رمضان وَالْوَتْرِ و بحرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول بعضی مراد از شفع آفریده ست واز وتر آفریدگار ست و غیر این نیز گفته اند حمزه و کسائی والوتر بکسر واو خوانده اند و باقی قرا بفتح واو خوانده اند وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و بحرمت شب چونکه روز شود و روی زود زود رفته شود و بقول بعضی ازین شب آن شب ست که حاجیان در روی از عرفات بمزدلفه روند و غیر این نیز گفته اند وجواب قسم محذوف ست ای لیعذبن یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هر آینه عذاب کرده شود کافران هر آئنه هر آئنه هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ هست درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ کسی را که عقل ست یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ ست باین اشیا که مظاهر عجائب قدرت ست و بدایع حکمت ست واین عاقلان اولیاء الله وانبیا اند که دیدهٔ دل ایشان بنور الله منور ست و بواطن ایشان پیش ایشان متصور ست هر ناشسته روی را بر معنی بار نیست

فرد

روی ناشسته نه بیند روی نور	لا صلوة گفت الا فی الطهور

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ آیا نمی دانی که چه کرده ست خدای تو با کافران پیشین یعنی میدانی که چگونه هلاک کرد خدای تعالی عادیانرا که ایشانرا ارم نام بود وایشان دو عاد بودند عاد اول را نام عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و وی از قوم هود علیه السلام بود و عاد پسین را دو پسر بود نام یکی شداد بود و نام دیگری شدید ایشان از قوم هود و صالح بودند و قبیل ارم نام بوستانی

بود که شداد عاد بنا کرده بود فعلی الاول ارم عطف بیان العاد و علی الثانی المضاف محذوف
ای بعاد صاحب اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِیْ که آن ارم بوستان شداد با ستونها و عمارتها
بود که لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ۵ که آفریده نشده است مانند آن در شهرها قیل عادیان
درازبالا بودند که قامت هر یکی هفتصد گز بود شداد ابن عاد را نهصد سال عمر بود آن ملعون دعوی
خدائی کرد و همه روی زمین را گرفت و بهشتی ساخت در بیابان عدن در مدت سیصد سال
چون تمام شد خواست تا با لشکرهای خود در آید در آن بهشت که مثل او کسی ندیده وصفت او در کتابها یاد
کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را بیک آواز که از آسمان آمد هلاک کرد
وَثَمُوْدَ و نه بینی و ندانی که چگونه هلاک کرد خدای تو ثمودیان را که قوم صالح بودند علیه السلام الَّذِيْنَ
جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ آنانکه بریدند سنگها را و کوشکها و خانها ساختند از سنگ در موضعی که
آنرا وادی القری نام است و دو هزار بار هزار و هفتصد کوشک کنده بودند در کوه با طاقها و درها
همه را حق تعالی هلاک کرد چون اشتر صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ و نه بینی و ندانی که
چه کرد خدای تعالی بفرعون که با میخها بود و بقول عبد الله ابن عباس رضی الله عنه مراد ازین میخها آنست
که لشکر بسیار داشت و ایشانرا خیمها بود که بمیخها استوار کردندی و بقول مجاهد مراد ازین آن میخها است
که مردمان را چهار میخ کردندی و هلاک کردندی بآن چنانکه علما روایت کرده اند که فرعون را خزینه داری
بود نام او خرقیل که ایمان آورده بود بموسی علیه السلام پنهان از فرعون و از نو ایشان نزدیک فرعون بود
و زن وی ماشطه دختر فرعون بود و این زن نیز ایمان آورده بود بموسی علیه السلام روزی دختر فرعون
دانست و بفرعون گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او بر نگشت آن زن را فرمود
تا چهار میخ کردند و دستها و پایهای ورا بمیخها دوختند و عروس فرعون آسیه خاتون نیز ایمان
آورده بود او را نیز این نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برنگشتند الَّذِيْنَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ
آنانکه بیفرمانی کردند حق تعالی را در شهرها فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس بسیار کردند در شهرها
تباهی را یعنی گناه بسیار کردند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ پس ریخت خدای تعالی بر ایشان
تازیانه شکنجه را امام سدی گفت یعنی هر یکی را دیگرگونه عذاب کرد عادیان را بباد و ثمودیان را بآواز که از
آسمان آمد و فرعون و فرعونیان را بغرق کردن در آب اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه پروردگار

تو ہر آینہ بمرصاد ست المرصاد راہ گذر و قیل راہ تنگ کہ گذر بروی باشد یعنی خدا تعالی میداند و می بیند و می شنود ہر چہ بر خلق میرود و ہر چہ میکنند بر وی پوشیدہ نیست در دنیا کافرانرا عذاب کند و در آخرت نیز و ہیچکس از وی پنہان نماند و قیل فرشتگان خدای تعالی بر صراط اند با گرزہا وانبورہا و بر پل صراط ہفت جای پرسند از ہفت چیز اول از توحید و ایمان دوم از نماز سیوم از زکوٰۃ چہارم از روزہ پنجم از صلۂ رحم ششم از طہارت و غسل ہفتم از حقہای پدر و مادر چون ازین ہمہ فارغ شوند و جواب باصواب بگویند بہ بہشت روند واگر نہ بدوزخ افتند نعوذ باللہ من ذلک چون حال کافران گذشتہ را بیان کرد و از عذاب ایشان رایاد کرد و از عادت ناپسندیدہ ایشان خبر داد کہ در نعمتہا شکر نگفتند و در بلاہا صبر نکردند با وجود آنکہ حق تعالی داناست و بیناست کہ ان ربک لبالمرصاد اشارت بآن ست باز از حال کافران این امت خبر کرد و گفت جل جلالہ فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ رَبُّهٗ اما آن کافر سعین یا ہمہ کافران چون بیازمایدش پروردگار را و فَاَكْرَمَهٗ پس نیکی کرد باو بمال و فرزند وَنَعَّمَهٗ و بناز و نعمت پرورش فَيَقُوْلُ رَبِّيْۤ اَكْرَمَنِ پس این کافر بگوید پروردگار من بمن نیکوئی کرد و عزت و حرمت خود درین بیند کہ حق تعالی مال دادش و خوش وقت کردش بنعمتہا وَاَمَّاۤ اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ رَبُّهٗ و اما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهٗ پس تنگ کرد بروی روزیش را فَيَقُوْلُ رَبِّيْۤ اَهَانَنِ پس بگوید پر خدای من خوار کرد کم شدن روزی را سبب خواری خود داند مقصود کافر از دنیا ہمین ست کہ عزت و حرمت بمال میداند خواری و مذلت بفقر میداند فاما مومن عزت و حرمت بتوفیق ایمان و طاعت و تقوی و زہد می بیند و خواری و مذلت بمعصیت و کفر و حرام می بیند حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند اللہ اتقلکم و نگفت ان اکرمکم عند اللہ اعلمکم و اغناکم و اقواکم حق سبحانہ این اعتقاد را بر کافران رد کرد و گفت جل جلالہ كَلَّا باز ایستید ای کافران ازین اعتقاد بَلْ نہ چنان ست کہ ایشان اعتقاد کردہ اند کہ چنین نیست لَّا تُكْرِمُوْنَ الْيَتِيْمَ نیکوئی نمی کنند بر یتیمان و این دلیل بدبختی و خواری ایشان نیست و مومنان نیکوئی می کنند بر یتیمان و این دلیل نیکبختی و کرامت ایشان ست تا آخر ہمچنین بدان و اللہ تعالی اعلم و کافران یتیمانرا سیراث نمیدادند وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ و یکدیگر را میفرمودند بطعام دادن گدائی را و خود نمیدادند نیز وَتَاْكُلُوْنَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَّمًّا

ومیخورند میراث را خوردنی فراخ وپهن وهرچند یابند می خورند وفرق نمیکنند میان حلال وحرام
گویا که در دنیا حرام نیست مال خود را ومال دیگر را میخورند وهیچ غم آخرت نمی خورند واندیشه نمی کنند
کمتر از ستور نباشید که ستور علف را بوی میکند آنچه مصلحت ونافع ست میخورد ودیگر را نی وَتُحِبُّونَ
الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ط ودوست میدارید مال را ودوست داشتنی بسیار حلال باشد یا حرام همه را
گرد میکنید تکرمون تا تحبون بتای خطاب خوانده اند وبیای غیبت نیز خوانده شده ست بدانکه
پیش این مردم زمانهٔ ما گوشت فربه می باید چه حلال وچه حرام ومال بسیار می باید که باشد چه حلال
وچه حرام علی الخصوص شیخان ودانشمندان خدای ناترس را اللهم اجعلنا من المتقین
كَلَّا نه چنان ست که شما می کنید ومیگویید ومال یتیم را میگیرید ومیخورید واز حرام پرهیز نمی کنید باز
ایستید ازین اعتقاد وبدینچنین مکنید إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ط چون کوفته شود زمین را
کوفتنی یعنی جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی سخت تا هموار شود ودروی هیچ کوهی وبلندی نماند
وَجَاءَ رَبُّكَ ط وبیاید فرمان پروردگار تو یعنی همه خلق زنده شوند وجزا داده شوند وَالْمَلَكُ
صَفًّا صَفًّا ط وبیایند فرشتگان درحالتی که صف صف باشند گرداگرد آدمیان را وپرهاین را گرفته شوند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ
بِجَهَنَّمَ وآورده شود دوزخ را ودرآن روز هفتاد هزار مهار هر مهاری بدست هفتاد هزار فرشته باشد مر این دوزخ را آواز
غریدن باشد شیخ ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده ست که چو این آیت آمد که وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ تا آخر رنگ
روی مصطفی علیه السلام متغیر شد که هرگز چنان متغیر نشده بود امیر المومنین علی رضی الله عنه ایشان را
درکنار گرفت وگفت یا رسول الله چه حالت ست رسول علیه السلام این آیت برخواند وگفت یا علی
این ساعت جبرئیل علیه السلام آمد وخبر کرد از حال قیامت يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مر آن روز
یاد گیرد آدمی وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ط وچه سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روز چونکه در دنیا پند نگرفت
وحق را قبول نکرد وایمان نیاورد وگناه را ترک نکرد يَوْمَئِذٍ الثانی بدل من الاول وهما
بدل من اذا دکت الارض وجواب اذا دکت الارض یتذکر يَقُولُ يَا لَيْتَنِي
قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ج گوید کافر در قیامت ای کاشکی من پیش فرستادمی در دنیا ایمان وطاعت را
از بهر زندگانی آخرت فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ بکسر
ذال وثا یعنی یعذب ویوثق قراءة ست وبفتح هردو نیز خوانده اند بر اول معنی چنان باشد که درآن روز

عذاب نکند چون عذاب خدا تعالی هیچکس را و بند نکند چون بند کردن او هیچکس و بقرات دوم
معنی چنین باشد که در آن روز عذاب کرده نشود چون عذاب کافر هیچکس را و بند نهاده نشود هیچکس را
چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کرده شود مرکافران را و بند نهاده شود ایشانرا عذابی
و بندی که در دنیا و آخرت همچون آن عذاب هیچکس را نبوده باشد و نخواهد بود نعوذ بالله من ذلک
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً گفته شود مومن را در وقت
مردن و در بعضی تفاسیر آورده ست که چون عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را در گور نهادند مرغی آمد
سبز و در گور او در آمد و شنودند آوازی که قوله یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر و قیل در وقت زنده شدن
بقیامت ای نفس آرمیده با یمان و طاعت بازگرد به پروردگار خود یعنی برحمت او خوشنود شو و خدا تعالی
از تو خوشنود شود فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در آی در میان بندگان من وَادْخُلِي جَنَّتِي
و در آی در بهشت جاودان من عبدالله ابن عمر روایت کرده ست که چون مومن را اجل در رسد
دو فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند ای جان آرمیده بحق ایمان و طاعت بیرون آی بنعمت
و آسایش از تو خدا تعالی خوشنود ست جان او بشادی بیرون آید و عالم از نور او منور گردد و فرشتگان
از آسمان نظاره کنند و درهای آسمان را بگشایند و این مومن را آمرزش خواهند فرمان آید که جان آن
مومن حق تعالی را سجده کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را به نزدیک جانهای مومنان برد و گور
او را بروی فراخ گردانیده شود و تا راحت و آسایش بجان آن بنده رسد و اگر چیزی از قرآن
خوانده باشد نور او آن گور را منور و فراخ گرداند و خوش بخسپد چون کسیکه نو عروس خواسته باشد
اللهم ارزقنا و چون اجل کافر در رسد دو فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند ای نفس پلید
بیرون آی از تن پلید بعذاب دردناک که حق تعالی از تو خوشنود نیست نعوذ بالله من ذلک

سورة البلد مکیة وهی عشرون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ بعضی میگویند که کلمه لا زایده ست و معنی وی چنین میشود که سوگند

یاد میکنم باین شهر مکه یعنی بحرمت مکه و بعضی می گویند که لا زائد نیست و معنی چنین ست که نیست چنانکه
کافران می گویند که ما را رنج نخواهد بود و قسم بهذا البلد بحرمت مکه وَأَنتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ و حال
اینست که تو حلالی درین شهر مکه یعنی ترا روا است که درین شهر جنگ کنی با کافران و بکشی هر کرا خواهی
از ایشان و غیر ترا این روا نیست و ترا روا ست در یک ساعت از روز که فتح مکه باشد وَوَالِدٍ
و بحرمت پدر وَمَا وَلَدَ و بحرمت فرزندان که بزایند و مراد ازین آدم ست و فرزندان او و بقول
دیگر مراد ابراهیم ست و فرزندان او و بقول دیگر هر پدر و فرزند که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ
فِي كَبَدٍ بدرستی که آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم او را تا رنج دنیا و آخرت بکشد قیل
آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم ست و بقول بعضی همه آدمیان ست و بقول مقاتل
مراد ازین انسان کافر معین ست که در قریش مشهور بود بقوت و زور و دشمن رسول علیه السلام بود
نام او کلده بوده ست أَيَحْسَبُ آیا پندارد آن کافر که کلده هست أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ که
هرگز قادر نشود بر وی هیچکس یعنی گمان می برد که خدا تعالی بر وی قادر نیست و وی را هلاک نخواهد کرد
درین گمان بود که ناگاه درد شکمش بگرفت و در خاک غلطیدن گرفت و میگفت که مرا کشت خدای محمد
يَقُولُ می گوید آن کافر أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا نیست کردم یعنی خرچ کردم مال بسیار در دشمنی محمد و در
میگفت چون وی فقیر بود حق تعالی بر وی رد کرد و گفت جل جلاله أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ
آیا گمان می برد این کافر که ندیده ست وی را هیچکس یعنی خدا تعالی میداند که وی دروغ می گوید و شرم
نمیدارد از خدا تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابوجهل ست لعنة الله علیه بعد ازین
حق تعالی یاد کرد دلیل بر قدرت خود برین کافر و برین که وی را زنده کند و عذاب کند و آن دلیل بر
نفس کافر بود پس گفت جل جلاله أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ آیا نیافریدیم مر این آدمی را دو چشم
بینا وَلِسَانًا و زبان گویا وَشَفَتَيْنِ دو لب بر بالای دندانها وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ
و نمودیم وی را دو راه راه نیکی و راه بدی و قیل دو پستان ها و در را یعنی آن خدائی که قادر ست بر آفریدن
این چیزها قادر ست بر هر چیز که خواهد و همه چیز را داند پس حال این کافر را داند و خرج کردن وی را
در دشمنی محمد علیه الصلوة والسلام میداند و قادر ست بر هلاک کردن او و زنده کردن او و این
کافر از عذاب قیامت غافل ست و غم آن ندارد و نمیداند که چند راه دشوار در پیش دارد و استعداد

آن نمیکند حق تعالی از غفلت این انسان خبر کرد و گفت فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس هنوز این کافر نگذشته
است راه دشوار را که آن عقبهٔ قیامت است و قیل پس نگذشته رنج و سختی از بالا و بقول کعب
الاحبار آن عقبه هفت درکهٔ دوزخ است و بقول دیگر کوهی است در دوزخ غیر پل صراط و بقول امام کلبی
آن عقبه پل صراط است که بر روی دوزخ نهاده شده است از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر و سه هزار
ساله راه است هزار سال برآمدن و هزار سال همواری و هزار سال فرود آمدن و بر مومن حقیقی چنان
باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود و بعضی همچون برق بگذرند و بعضی همچون باد و بعضی همچون اسپ
تیزرو و بعضی دوان دوان و بعضی خیزان خیزان و بعضی فتند در دوزخ و نتوانند گذشتن و بقول
بعضی مراد ازین عقبه اعمال صالح است بطریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگذشتن
عقبه پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکرد آن کافر عملهای نیک را که سبب باشد آن مرخلاصی
ویرا از دوزخ و آن عملهای صالح اینست که بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا اَدْرٰىكَ مَا الْعَقَبَةُ
و چه دانی تو ای محمد ﷺ سبب گذشتن آن عقبه فَكُّ رَقَبَةٍ کشادکردن از بندگی یعنی بنده را آزاد
کردن است اَوْ اِطْعَامٌ یا دادن خوردنی است فِيْ يَوْمٍ ذِيْ مَسْغَبَةٍ در روز گرسنگی یعنی در
روزی که در وی گرسنگی باشد يَّتِيْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بی پدری را که با خویشی باشد یعنی خویشاوند
اَوْ مِسْكِيْنًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا گدائی را که با درویشی باشد یعنی گدائی که بر خاک افتاده باشد
یعنی طعام دادن او از برای رضای حق تعالی باشد و از برای روی و ریا نباشد ثُمَّ كَانَ
مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا باز باشد از آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی این آزاد کننده و طعام دهنده
ز مومنان باشد نه از کافران وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و این مومنان یکدیگر را وصیت کننده
باشند بصبر در بلاها و طاعتها وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کننده یکدیگر را بر رحم کردن
بر خلق اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامهٔ
اعمال ایشان را در قیامت بدست راست دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشد شان
یعنی بهشتیان باشند نصیب درویش اینست ازین آیت که این خصلتها بجد تمام کنند یکی ایمان
است دوم وصیت کردن بصبر در طاعتها و بلاها سیوم رحم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن
بنده بتمام یا مدد کردن در بهای او پنجم طعام دادن مستحقان را برای رضای حق تعالی نه

نیکبختی این کارها باشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و آن کسانکه نگرویدند بآیت های ما یعنی بقرآن و پیغامبران و دلائل توحید ایشانند خاوندان شومی و بسبب آن بدیهای ایشان نامه های ایشان را بدست چپ دهند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ برایشان باشد آتشی که همیشه دران آتش بسته باشند القراءة موصدة بلاهمزة وبالهمزة

سورة الشمس مكية وهي خمس عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ و بحرمت آفتاب وَضُحَاهَا و بحرمت روشنائی آفتاب وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا و بحرمت ماه چون برآید بشب از پس آفتاب و این در نیمه اول ماه باشد بدانکه در نیمه اول ماه از پس آفتاب می باشد و در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب میباشد و این ظاهرست در نیمه اول نور انیت ماه در طرف مغرب ست و نقصانش در طرف مشرق و در نیمه آخر بر عکس آنست و در شرح کشاف سید یمنی آورده ست که امام فراگفت که ماه نور از آفتاب می گیرد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه نیز گفته ست که احتمال دارد که چنین باشد یقال فلان يتبع فلانا في كذا اى يأخذ منه برین تقدیر معنی چنین باشد که بحرمت ماه چون نور گیرد از آفتاب و علمای نجوم و هیئت نیز برانند که ماه از آفتاب نور میگیرد وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا و بحرمت روز چونکه روشن کند دنیا را یا تاریکی را وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و بحرمت شب چونکه پوشد آفتاب را یا زمین را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا و بحرمت آسمان یا بنای آسمان وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا و بحرمت زمین و گسترانیدن وی یعنی پهن کردن وی وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا و بحرمت تن آدمی و راست کردن اعضای او فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا پس بیان کرد حق تعالی وی را راه تقوی و خدا ترسی و راه گناه و کافری و بدی را قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که نیکبخت شد کسی که نفس خود را پاک ساخت از کفر و گناه و عمل کرد بانچه فرموده بود و قیل نیکبخت شد کسی که حق تعالی وی را پاک کرد از کفر و گناه وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و بدرستی که زیان کار شد شد و نومید شد کسی که نفس خود را پوشید بکفر و گناه و عمل نکرد بانچه فرموده شده بود

از نیکیها قیل ہلاک شد کسی کہ حقتعالی ویرا توفیق طاعت نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از ان کافران کہ نفس خود را بکفر و گناه پوشیدند و حق تعالی ایشان را عذاب کرد خبر داد و گفت جل جلالہ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰىهَا دروغ گوی داشتند ثمود باین رسول خدای عز و جل کہ آن صالح پیغمبر بود علیہ السلام بسبب کفر و بیفرمانی إِذِ انْبَعَثَ أَشْقٰىهَا چونکہ برخواست و شتافت بدبخت ترین ثمود یا ان قدار بن سالف بود یا مصدع بن دہرہ بود شتر صالح را کہ معجزہ او بود و کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا پس گفت مر ایشان را رسول خدای تعالی کہ صالح بود دور باشید از شتر ماده خدای تعالی کہ معجزهٔ پیغمبر اوست و از کشتن وی و از گرفتن نصیب آب او یعنی بخشش او را تمام بوی دهید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا پس دروغگوی داشتند صالح را پس پی کردند شتر را بعد از ان کشتند اشتر را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰىهَا پس ہلاک کرد حق سبحانہ و تعالی ایشان را بسبب گناه ایشان و برابر کرد ہمہ را در ہلاک کردن کلان و خورد ایشانرا بزمین برابر کرد ایشان وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا و نترسد خدا تعالی از عاقبت ایشان یعنی ہیچکس را بخدا تعالی ان را اعتراض نرسد کہ ہرچہ خواہد در ملک خود بکند و قیل و نترسد آن بدبخت تر ایشان با این کار ایشان القراءت فلا يخاف بالفاء ولا يخاف بالواو و این قصہ گذشت در سورة الحاقہ والله تعالی اعلم

سورة الليل مكية وهي عشرون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى و بحرمت شب چونکہ پوشد تاریکی وی عالم را وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلّٰى و بحرمت روز چونکہ روشن شود بدانکہ روز و شب دو دلیل بزرگ اند مر خلق را کاہ کم شود یکی و دیگر زیادت شود و از پس یکدیگر در آیند تا عالمیان بدانند کہ ایشان را خدائیست دانا و توانا و قدیم و حکیم و کریم و علیم و رحیم کہ تاریکیرا ببرد و روشنائی بیارد و بر عکس آن تا خلق را آسایش باشد وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثٰى و بحرمت خدائی کہ آفرید نر و ماده را و قیل و بحرمت آفریدن نر و ماده و آفریدن نر و ماده این دلیل عظیم ست از دلایل توحید و اسلام نر و ماده را در درون مادر ہیچکس نتواند آفرید مگر خدای عظیم و قادر حکیم کہ ویرا شریک و انباز نیست کہ اگر باشند عاجز باشند و با عیب و معیوب خداے را نشاید إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى بدرستی کہ کوشش شما ہر آئینہ پراگنده است

بعضی دنیا می طلبند و بعضی آخرت و بعضی هر دو و بعضی رضا و لقای مولا تعالی و عمل مومن از برای
بهشت است و عمل کافر از برای دوزخ و بعضی می گویند این آیت در حق ابوبکر صدیق رضی الله عنه و
و ابی سفیان الحرب پدر معاویه نازل شده است و قیل در حق ابوبکر نازل شده است که بلال را خرید از
خواجه کافرش و آزاد کردش و آنچنان بود که ابوبکر در خانه این کافر بگذشت آوازی شنید که شخصی
احد احد می گفت آن کافر را طلب کرد و گفت این کیست که احد احد می گوید گفت غلام منست که به محمد
ایمان آورده است در آفتاب خوابانیده ام اورا و خار بر سینه اش نهاده ام و سنگ عظیم بر بالای او نهاده
ام تا باشد که از ایمان محمد برگردد و او برنمیگردد ابوبکر بهای گران داد و او را بخرید و آزاد کرد و آن
جماعت دیگر را نیز که هفت کس بودند که کافران عذاب میکردند از برای اسلام آوردن ایشانرا نیز
خرید و آزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ فاما هر که بداد مال خود را از برای
رضای حق تعالی و مومنان را خلاص کرد وَاتَّقَىٰ و از خدای تعالی ترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و راست
گوی داشت خدای تعالی را و رسول او را به نیکوتر چیزی یعنی به بهشت یا گفتن لا اله الا الله فَسَنُيَسِّرُهُ
پس هر آئینه آسان کنیم ما وی را لِلْيُسْرَىٰ مر آسان تر را یعنی راه بهشت را آسان کنیم بر وی و توفیق
عطا کنیمش و دهیم چنانکه ابوبکر را دادیم وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخیلی کرد و مال خود را نداد و در راه
حق تعالی خرج نکرد وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیاز داشت خود را از حق تعالی و نیازمندی نکرد وَكَذَّبَ
بِالْحُسْنَىٰ و دروغ گوی داشت به بهشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس آسان کنیم هر آئینه وی را لِلْعُسْرَىٰ
مر دشوارتر را یعنی راه دوزخ را آسان کنیم بر وی چنانکه این کافر بلال را عذاب می کرد تا از
اسلام برگردد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ و سود نداشت وی را مال وی که چون
هلاک شد افتاد در دوزخ یا افتاد در گور و قیل چه سود داشت وی را مال وی إِنَّ عَلَيْنَا
لَلْهُدَىٰ ۔ بدرستی که هر آئینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان
آرد توفیق دهیمش وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ۔ و بدرستی که ماراست این جهان و آن جهان
هر که از ما آنچه طلبد بدهیم چنانکه ابوبکر را دادیم هم دنیا دادیمش و هم عقبی که پدر و مادرش و پسرانش
و دخترانش همه ایمان آوردند هیچکس را از صحابه این دست نداد فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۔
پس بیم کردیم و بترسانیدیم شمارا از آتش که زبانه می زند یعنی بزرگ است هر بار که زبانه زند کافرانرا

از دوازده ساله راه بر اندازد و زنجیرها و غلها در گردن وی باشد و فرشتگان عذاب گرزها بر سر
وی میزنند تا در آتش افتد لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ در نیاید در آن آتش با
زننده مگر آن کافر بدبخت که دروغگوی داشته باشد خدا را و روی گردانیده باشد و حق را قبول
نکرده باشد الاشقی بمعنی الشقی باشد مومن عاصی را حق تعالی بیامرزد یا در دوزخ دیگر از دوزخ عاصیان را
بمقدار گناهش بدارد و آخرش بیرون آرد و مرجیه می گویند مومن بدوزخ در نیاید و تمسک باین آیت
می کنند و جواب آنست که مراد ازین آتش مخصوص است و مرجیه طائفه اند که می گویند با وجود ایمان گناه
بنده را زیان نمیدارد وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ۝ هر آئینه دور کرده
شود این آتش را که یاد کردیم از آن پرهیزگاری که میدهد مال خود را در کارهای خیر و پاک میدارد مال
خود را و تن خود را از کفر و گناه و حرام همچون ابو بکر صدیق رضی الله عنه الاتقی بمعنی التقی بود
وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ و نیست مر کسی را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی
ابو بکر صدیق که هفت کس را از مومنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب میکردندشان
تا از ایمان برگردند از برای رضای حق تعالی نه از برای چیز دیگر إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ
رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ یعنی نکرد ابو بکر این کارهای خیر را مگر از برای طلب کردن خشنودی پروردگار
خود که برترست از همه بقهر و استیلا نه بمکان وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ۝ هر آئینه ابو بکر خشنود شود بدر آمدن
بهشت از خدا تعالی درین سوره فضل ابو بکر معلوم میشود وای بر رافضی باد که ابو بکر و عمر و عثمان
رضی الله عنهم دشمن میدارد و وای بر خارجی باد که شاه مردان امیر المومنین علی را رضی الله عنه دشمن میدارد

فرد

رافضی را دوست دارم خارجی را دوست تر
رافضی برکنده چشم و خارجی ببریده سر

بدانکه این کارهای نیک و خصلتهای نیک در چهار یار بوده است و در بسیار از مومنان بوده است
و خواهد بود اللهم اجعلنا منهم

سورة الضحى مكية احدى عشر آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

والضحی بحرمت چاشتگاه وقیل بحرمت آن چاشتگاه که حق تعالی بموسی سخن گفت واللیل اذا سجی وبحرمت شب یعنی بیارامید یعنی تاریک شود وخلق دروی بیارامند قیل بحرمت شب معراج محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ما ودعک ربک وما قلی ای که نگذشت حق تعالی ترا ودشمن نگرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه پیش جهودان خبر فرستادند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان هست یا نی که درمیان ما کسی پیدا شده ست محمد نام ودعوی پیغمبری می کند وصفت ویرا بیان کردند جهودان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شده ست این مرد را که دعوی پیغمبری میکند ازوی سه چیز بپرسید یکی از اصحاب کهف دوم از ذوالقرنین وسیوم روح اگر روح را بیان نکند وآن دو را بیان کند پیش ما فرستیدش تا ما ببینیم که راست هست یا دروغ رسول علیه السلام کافران مکه از این سه چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم وان شاء الله نگفت جبرئیل پانزده روز نیامد بقول امام کلبی وبقول امام ضحاک چهل روز نیامد وبقول دیگر بیست وپنج روز نیامد وبقول دیگر پانزده روز نیامد کافران مکه گفتند خدای محمد محمد را گذاشت ودشمن گرفت بعده خدای تعالی این سوره را فرستاد وسوگند یاد کرد باین چیزها که ما محمد را فرو نگذاشتیم ودشمن نگرفتیم بدانکه هرجا که سوگند بغیر حق تعالی یاد کرده شود بنزدیک بعضی کلمه رب مقدرست یعنی بحرمت رب والضحی وبحرمت رب واللیل و وبعضی بزرگان گفته اند احتیاج بتقدیر کردن نیست ازبهر آنکه این سوگندست بصفات عظام حق تعالی یعنی سوگندست بصفت آفریدن این مخلوقات عظام واین سوگند پیش عاشق خوشترست از هرچه باشد همچون سوگند محبوب ومعشوق پیش محب وعاشق که گوید بحرمت ابروی من وبحرمت موی من وبحرمت گوی من وبحرمت روی من عاشق داند لذت این سخن را

بیت

هم روت خوش هم موت خوش هم پیچ زلف و هم قفا   هم شیوه خوش هم عشوه خوش هم لطف خوب هم جفا

قطعه

عاشق داند زبان عاشق * ای دست تو نیستی چه دانی * گوساله سامری چه داند * رمز ارنی و لن ترانی

مسکین کسی که از حلاوت وحرارت عشق نصیبی ندارد

مصرع

محروم ز آتش تو جز بو لهب ندیدم

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ و هر آینه ترا آن جهان بهتر است ازین جهان یعنی ما ترا و دشمن نگرفتیم و فرو نگذاشتیم در آن جهان و درین جهان و آخرت ترا بهتر است از دنیا که انجا وصال دائمی و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود اکرم و شهود اعظم که آرزو بر ندا مرا عالم انجا دست دهد ترا **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ** ۝ و هر آینه بدهد خدا تعالی ترا پس راضی شوی تو از وی یعنی در آن جهان حق تعالی ترا چندان عطا ها دهد که راضی شوی و آن دیدار او باشد و شفاعت امت و سیر فی الله که غیر متناهی ست محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صمدی بعمر ابدی هر چند سیر کند آن غیر متناهی بود فاما در مقام شهود مع تفاوت درجات شهودی راضی باشد رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود تا یکی از امت من در دوزخ باقی باشد من راضی نشوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی ست و امید بسیار ست ازین ایت نصیب عاشق اینست که رضای محبوب جوید اگرچه طلب ورا نهایت نیست هر دو عالم را بعاشق عرض کنند التفات بآن نه کند

بیت

دریک ز آب سیر شدن نشدم زهی زهی	لایق این گمان من نیست درین جهان زهی
کوه بکینه لقمه ام بحر بکینه جرعه ام	من چو نهنگم ای خدا باز نما بمن رهی

عبد الله بن عباس رضی الله عنه از مصطفی علیه الصلوٰة والسلام روایت کرد که او گفت سبب نزول این آیت آن بود که من از خدا تعالی پرسیدم کاشکی نپرسیدمی گفتم یارب ابراهیم را خلعت خلت دادی و موسی را کلام بیواسطه شنوانیدی و سلیمان را مملکت عظیم دادی مرا چه دادی پس این سوره والم نشرح در بیان عطا که حق تعالی داده بود بمصطفی علیه السلام آمد **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ** آیا نیافت ترا ای محمد بی پدر و بی مادر پس جای داد تا در پیش عم تو ابو طالب پدر رسول علیه السلام مرد او در شکم مادر بود و چون مادرش مرد دو ساله بود و چون جدش عبد المطلب مرد او هشت ساله بود و قیل ترا در یتیم یافت پس در گوشها و در دلها جای داد و بدوستی تو عالم را آفرید **وَوَجَدَكَ ضَالًّا** و یافت ترا که نمیدانستی آنچه حالا میدانی یعنی تو پیغمبر نبودی و قرآن و عرفان نبود ترا **فَهَدَىٰ** پس راه نمود ترا به پیغامبری و قرآن و عرفان و قیل در خردگی راه گم کرده بودی و در کوههای

مکه مانده بودی ابوجهل بفرمان ما ترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قیل در سفر شام راه گم کرده بودی
که از کاروان جدا شده بود و ابلیس مهار شتر او را گرفته بود و از راه دور انداخته بود جبرئیل علیه السلام
ابلیس را بپر خود زد و بولایت حبشه انداختش و رسول علیه الصلوة والسلام را بکاروان رسانید و قیل
معنی ضالا محبا باشد یعنی یافت ترا دوست خود پس راه نمودت بمعرفت ذات صفات خود ووجدک
عائلا و یافت ترا فقیر فاغنی پس توانگر کرد ترا بمال خدیجه رضی الله عنها و بغنیمت ها ی او
فاما الیتیم فلا تقهر و اما یتیم را قهر مکن و مال وی را مگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی
میدانی که حال یتیمان چه باشد واما السائل فلا تنهر اما خواهنده را پس بانگ بر مزن
و چیزی بوی بده اگرچه اندک باشد یا بخوبی جوابش گوی و از فقیری خود یاد آور واما بنعمة
ربک فحدث و اما نیکیهای خدای تعالی بر تست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوی و خبر کن از آنها
و شکر کن که این نعمتها بتو دادیم و هیچکس نداده ایم نصیب درویش اینست که از حال خود یاد کند
فقیر بود غنی شد جاهل بود عارف و عالم شد یتیم بود یعنی کسی نداشت که تربیت کندش در
دین استاد و شیخ را بر گماشت حق تعالی تا تربیت کردندش و وی را توفیق داد تا فرمان برداری
شیخ و استاد کرد اگر انقیاد نه کردی از سعادت ابدی محروم بودی

قطعه

خدمت اکسیر کن هموار تو
جور میکش بدل از دلدار تو
عیب کم گو بنده الله را
متهم کم کن بدزدی شاه را

پس واشما این نعمتها را یاد کند مصرع ای شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو والسلام علی تابع الهدی

سورة الم نشرح وهی مکیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لک صدرک آیا گشاده نکردیم مر سینه ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا
بایمان و حکمت پیغمبری و این بقول امام مقاتل است و بقول امام کلبی گشادن سینه او چنان
بود که چون رسول ما علیه الصلوة والسلام سه ساله بود در پیش دایه خود حلیمه می بود و بصحرا

رفته بود ناگهان قبیله جبرئیل و میکائیل علیه السلام آمدند و رسول را از میان ایشان برگرفتند
و بیکطرف بردند و سینهٔ او را بشگافتند و دل او را بیرون آوردند و در طشت زرین با آب زمزم
بشستند و خون بسته از دل او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش بهرهٔ دیو ست و هیچ
زخمی از آن بر رسول ما نرسید و دست بر شکم او مالیدند چنانکه بود درست شد وَوَضَعْنَا
عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ و نهادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بار گران را که گران
کرده بود پشت ترا الانقاض گران کردن چنانکه از بار گران کسی دوتا شود و از غم نیز دوتا میشود
چنانکه در عرف میگویند که از اندوه بر دل من بار گرانست که پشت من دوتا شده ست و هر کسی
چیزی گفته اند این بار گران غم امت بود که دور کردند ترا وعده شفاعت دادند که وَلَسَوْفَ
يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى و بعضی گفته اند جفای کافران بود و این فقیر می گوید که روا باشد
که این بار گران درد نایافت باشد چنانکه ابن فارض گوید

شعر

وحزن يعقوب بث اقله | وكل بلا ايوب بعض بليتي

و برداشتن این بار غم و اندوه آن باشد که مقصود دست دهد و هجران بوصال مبدل
شود ابن فارض گوید

شعر

سقيتني حمى الحب راحة مقلتي | وكاسي محيا من الحسن جلت

نظم

مصطفی را هجر چون بفروختی | خویش را از کوه می انداختی
تا بگفتی جبرئیلش هین مکن | که ترا بس دولتست از امر کن
همچنین می بود تا کشف حجیب | تا بیابد آن گهر را خود ز جیب
عاشق و معشوق و عشقش بر دوام | در دو عالم بهره مند و نیکنام

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برداشتیم و بلند کردیم مر ترا در یاد کردن یعنی هر جایی که
خدا تعالی را یاد کنند ترا نیز یاد کنند در بانگ نماز و خطبها و در کلمهٔ توحید لا اله الا الله

محمد رسول الله و در دنیا و آخرت شرف دادیم ترا که هیچکس را ندادیم کنتم خیر امة در حق تو و امت تو گفتیم

قطعه

سلام علی خاتم الانبیاء	سلام علی سید الاصفیاء
محمد که عالم پر از نام اوست	سجود ملایک ز اکرام اوست
محب ساکین و محبوب حق	که از شرم رویش کند گل عرق
طفیل وجودش زمین و زمان	منور ز رویش مکین و مکان
غلام تو شاهان روی زمین	تو با بینوایان امت قرین

فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس هر آینه با هر دشواری آسانی ست هر آینه با آن دشواری آسانی دیگر ست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوٰة والسلام گفت بشارت مر شما را که یک دشواری را دو آسانیست هر که را از دوستان دشواری پیش آید صبر کند و طاعت را نگذارد این دشواری را با آسانی بدل کند در دنیا بنعمت دادن و در آخرت بداون جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود

بیت

هلا نومید نباشی که ترا یار براند	گرت امروز براند نه که فردات بخواند

بیت

بامید وصالت میدهم جان	و گرنه طاقت هجران ندارم

شعر

اذا ضاقت بك البلوی ففکر فی الم نشرح	فعسر بعد یسرین اذا فکرته تفرح

صحت و نعمت بود به بیماری و فقیری رفت چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یکی عسر را دو یسر بود فَاِذَا فَرَغْتَ پس چون بپرداختی از نماز فَانْصَبْ پس رنجه شو بدعا بعد از نماز نیاز پیش آر و لقای حق تعالی جوی و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون بنده نماز بگذارد و دعا نکند نماز او را بر روی او باز زنند وَاِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ و به پروردگار خود خواهانی نمایی

و تضرع و زاری کن و لقای او را طلب کن که مقصود از طاعت این ست **بیت**

بنده دایم خلعت و دادار جوست ٭ خلعت عاشق همه دیدار اوست ٭ عاشقی را کن خدا انگاه مزد ٭ جبرئیل مؤتمن انگاه دزد ٭ امام شمس العارفین محمد سجاوندی رحمة الله علیه گفت است که بنده را باید که مزد نطلبد که هیچ غلامی از خواجه مزد کار نگرفته ست دولت و سعادت در عبادت ست

بیت

بندگی کن تا شوی عاشق اجل	بندگی کسبیست آید در عمل ٭
بنده آزادی طمع دارد ز حد	عاشق آزادی نخواهد تا ابد

سورة التین مکیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالتِّينِ بحرمت انجیر **وَالزَّيْتُونِ** و بحرمت زیتون که از وی روغن زیت بیرون می آید قیل مراد دو کوهیست بشام که یکی را طور سینا گویند و دیگر را طور زیتا و درین دو کوه انجیر و زیتون بسیار می شود **وَطُورِ سِينِينَ** و بحرمت کوه بابرکت یعنی آن کوه که حق تعالی بموسی علیه السلام در آن کوه سخن گفت **وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** و بحرمت این شهر راست و استوار قیل یعنی مکه **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** و بدرستی که آفریدیم آدمی را **فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** در نیکوترین صورتی و راست ترین بالای التقویم راست گردانیدن مصدر ست بجای اسم یعنی نیکوتر قامتی و هیأتی هیچ حیوانی را حق تعالی بدین صورت نیافرید و هیچ چیز را این خوبی و جمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که آدمی بدین صورت و خوبی نماند و گفت جل جلاله **ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ** پس بازگردانید آدمی را بفروترین فرودان یعنی چون بی ایمان بمیرند بقعر دوزخ برسانیم **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** مگر کسانیکه ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند ایشان را بدوزخ در نیاریم **فَلَهُمْ أَجْرٌ** پس ایشان را باشد مزدی **غَيْرُ مَمْنُونٍ** مزدی نبریده شده و کم شده یعنی مزد ایشان را بدهیم و به بهشت در آریم ایشان را که هرگز بپایان نرسد و قیل دیگر معنی این باشد که بازگردانیم آدمی را بفروترین حالتی یعنی به پیری رسانیدیم او را تا تن او ضعیف شود و عقل او نقصان یابد و جمال او کم شود **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** لیکن آن کسانیکه ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند **فَلَهُمْ** پس ایشان را

والتین و الزیتون ... (حواشی خطی در حاشیه)

باشد اجرٌ غیرُ ممنونٍ مزدی بی پایان فعلی الاول الاستثناء منصل وعلی الثانی منقطع
فما یکذبک بعدُ بالدین ۖ پس چه ترا بران داشت ای کافر که دروغ گوی بیداری
بقیامت وقیل فما یکذبک فما یجعلک یا انسان کاذبا بالبعث لان کل مکذب
کاذب پس بعد از بیان حجج ساطعه وبرهان قاطعه واحوال عجیبه که بر تو بگذشت از اول حال تو
که نبودی پیدا شدی وآب منی وعلقه ومضغه وطفل وجوان وپیر گشتی برای روز حساب وجزا
یعنی بقیامت وقیل که دروغگوی میدارد ترا بقیامت ای محمد یعنی کلمه ما بمعنی من باشد بعد پس
ازین بیان وحجت وبرهان الیس الله آیا نیست خدایتعالی باحکم الحاکمین داورترین
داوران یعنی داد دهنده ترین داودها ان یعنی بر کافران ومومنان وبرهمه چیزها حاکم است انتقام
از دشمنان بکشد ودوستان را عزیز دارد در دو جهان پس ای محمد هرچند ترا دشمنان بدگویند غم
نخور که حاکم مطلق منم این دشمنان سگانند ودوستان همچون ماه تابانند

نظم

بدر بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاعنان همچون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوی صدر تو
آن سگان کر کرند از امر انصتوا	از شفه وع وع کنان بر بدر تو
هرکه بر بدر تو دارد دل کرو	گردنش را می زنم تو شاد رو

اللّٰهم اجعلنا من اولیائک

سورة العلق مکیة وهی تسع عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

اقرأ باسم ربک الذی خلق یعنی بخوان ای محمد قرآن را بنام پروردگار خود یعنی بگوی
بسم الله الرحمن الرحیم چون قرآن بخوانی وبقول ابن عباس وعائشه ومجاهد وعطا وحسن
بصری رضی الله تعالی عنهم اجمعین اول سوره که آمد اقرأ بود وبقول امیرالمومنین علی الحمد لله رب العالمین
اول آمد وبقول بعضی یا ایها المدثر اول آمد وعائشه رضی الله عنها میگوید اول چیزی که بر رسول علیه الصلوة
والسلام پیدا شد خوابهای راست بود هرچه بشب در خواب دیدی در روز بوی رسیدی همچنانکه

دیده بود بعد از آن خلوت را دوست داشتی و توشه گرفتی و بکوه حرا رفتی و در غاری که آنجا تنها
می بود تا روزی آوازی شنید که یا محمد و هیچکس را ندید بار دیگر نیز شنید و هیچکس را ندید بار دیگر باز آوازی شنید که یا محمد و دید شخصی چون
آفتاب روشن بر تختی نشسته از زر و تاجی از نور بر سر و حله سبز پوشیده بر صورت آدمی مصطفی
بترسید و خواست که خود را از کوه در اندازد و آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل و تو پیغامبر آخر الزمانی
مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان ای محمد گفت من خواننده نیستم تا سه بار چنین کرد
باز گفت اقْرَأْ باسم ربك الذي خلق رسول بخانه آمد و دل او می لرزید گفت زملونی و دثرونی
او را پوشیدند تا ترس از دل او رفت و گفت ای خدیجه می ترسم که دیوانه شوم گفت مترس که تو بر
ضعیفان رحم میکنی و مهمانرا نیک میداری و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را در کارهای
ایشان یاری میدهی تو هرگز دیوانه نشوی پس خدیجه رسول علیه السلام را پیش ورقة بن نوفل برد
و او پسر عم خدیجه بود بدین عیسی در آمده بود و خط عبری نوشتی گفت ای پسر عم از محمد بشنو که چه
می گوید رسول علیه السلام آنچه دیده بود گفت ورقه گفت این جبرئیل ناموس اکبرست و به پیغمبران بیآید
ای محمد مبارک باد ترا ما عزیز شدیم که هرگز خوار نگردیم شادمان باش این بار اگر نیز هرچه گوید یاد گیر
و پیش من بگوی باز رسول الله علیه الصلوة والسلام جبرئیل را دید نگریخت گفت اقرأ باسم ربك
الذي و جبرئیل پای خود را در زمین زد چشمه آب روان شد طهارت ساختن رسول را بیاموخت
و دو رکعت نماز بیاموخت رسول علیه الصلوة والسلام باز بورقه گفت ورقه گفت ترا فرمود که بایمان
کسی را دعوت کنی گفت نی ورقه گفت اگر فرموده بودی من ایمان می آوردم ای فرزند اگر من
زنده بودمی در آنوقت که ترا از شهر بیرون کنند من ترا مدد و نصرت کردمی بعده ورقه فوت شده
و رسول صلی الله علیه وسلم گفت من او را در خواب دیدم که جامهای سفید داشت یعنی بهشتی بود و این تصدیق
وی را قبول کردند والله اعلم خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفرید همه آدمیان را از پاره خون بسته یعنی آدم را
از خاک آفرید و فرزندان او را از خون اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ بخوان ای محمد و حال آنکه خدای تو
کریم است که کرم او را نهایت نیست الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آن خدایی که بیاموزانید خط نوشتن را
بقلم آن کریم است که نعمت خط و کتابت را بیاموزانید مر آدمیان را و علم خط علم بزرگ است که دین
و دنیا تعلق بآن دارد که اگر علم خط نبودی کار فرزندان آدم نظام نیافتی عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

بیاموزانید جنس آدمی را آنچه نمیدانست و قیل مراد ازین انسان آدمست یعنی آدم را بیاموزانید
الله تعالی همه اسما را و چیزهایی که نمیدانست قیل محمدست صلی الله علیه وسلم که بخط وکتابت علوم
اولین وآخرین بیاموزانیدش بدانکه گفته اند که نزول سوره از اول او تا آخرست بدقی از اینجا که كَلَّا
إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ حقا که جنس آدمی و قیل ابو جهل هرآینه درمیگذرد در گناه و در بیفرمانی کردن از
حد أَن رَّآهُ که بیند خود را اسْتَغْنَىٰ بی نیاز و توانگر إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ بدرستی که بازگشت
همه بخدا تعالی ست بی مال و جاه و عاجز و فقیر شده و محتاج گشته یحیی بن معاذ گفت طغیان
دو است طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آنست که معتقد خود شد و عجب آرد و طغیان مال آنست
که متکبر شود و از زهد و عبادت باز ماند أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ دیدی تو ای محمد
آنکس را که باز میداشت بنده را چون نماز می کرد نماز کننده محمد بود و باز دارنده ابو جهل علیه اللعنة این
این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را بینم نماز می کند و خدای خود را سجده کند پای برگردن او نهم و او را
هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند و رسول را ازین خبر کردند رسول علیه السلام گفت هیچ نتواند کرد
اگر نزدیک من آید فرشتگان او را پاره پاره کنند بعد روزی رسول علیه السلام نماز میگذارد آن
ملعون قصد وی کرد چون نزدیک او رسید باز پس گریخت کافران گفتندش ترا چه شد که بازگشتی
گفت میان من و میان محمد خندقی پر آتش پیدا شد واژدهائی قصد من کرد اگر باز نمی گشتم می سوختم
واژدها مرا هلاک میکرد پس این آیت آمد که أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ یعنی ای محمد دیدی
و دانستی که ترا چون نگاه داشتم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن از آن حال و نترس و باز
فرمود جل جلاله أَرَأَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ آیا دیدی تو ای محمد و دانستی
که این دشمن تو که ترا از نماز منع می کرد اگر باشد بر راه راست و تقوی چه درجه باشد ویرا در بهشت و چه
ثواب باشد ویرا چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود أَرَأَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ آیا دیدی و دانستی
که این دشمن تو اگر دروغ گوی دارد ترا و روی از حق بگرداند و ایمان نیارد چه عذابی باشد ویرا در دنیا
و عقبی چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش باز فرمود أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ آیا
ندانست این دشمن ملعون تو که خدای تعالی می بیند و میداند حال او را خدای تعالی جزای او خواهد
داد و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت چون رسول را علیه الصلوة والسلام ابو جهل از نماز باز نتوانست

رسول علیه السلام اورا ترسانید از عذاب حق تعالی و بانگ بروی زد آن ملعون گفت مرا از خدای خود می ترسانی چندان لشکر در مکه بیارم از سوار و پیاده که مکه پر شود و هیچکس را مجلس چون مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد كَلَّا حقا که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ اگر باز نگردد ابو جهل ازین کار لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بگیریم موی پیشانی اورا و بخواری بر زمین زنیم او را از موی پیشانی نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ دروغگوی خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس بخواند ابو جهل قوم خود را و لشکر خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ بدرستیکه بخوانیم ما زبانیه دوزخ را یعنی فرشتگان عذاب را كَلَّا نه چنانست که او میگوید لَا تُطِعْهُ فرمان برداری مکن اورا وَاسْجُدْ و سجده کن وَاقْتَرِبْ و نزدیکی جوی برحمت من نصیب واعظ در امر معروف و نهی منکر این ست که در کار خود استوار باشد و از دشمن نترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشد چنانکه مصطفی را علیه افضل الصلوة والسلام بود مثنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه در حق مصطفی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات فرماید

مثنوی

بدر بر صدر فلک شد شب روان　　سیر را نگذارد از بانگ سگان

طاغیان همچون سگان بر بدر تو　　بانگ میدارند سوی صدر تو

کار هادی این بود تو هادئی　　ماتم آخر زمان را شادئی

هین روان کن ای امام المتقین　　این خیال اندیشگان را تا یقین

هر که در فکر تو دارد دل گرو　　گر دنش را من زنم تو شاد رو

آن چراغ او به پیش صرصرم　　خود چه باشد ای بهین پیغمبرم

اللهم اجعلنا من التابعین للنبی الامی العربی الهاشمی محمد صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین

سورة القدر مکیة و مدنیة　بسم الله الرحمن الرحیم　خمس آیات

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بدرستیکه فرستادیم قرآنرا در شب اندازه کردن یعنی شبی که حق سبحانه و تعالی تقدیر کند هرچه دران سال خواهد بود جبرئیل علیه السلام همه قرآنرا در شب قدر از لوح محفوظ بیکبار آورد تا بیت العزة که در آسمان چهارم ست بعد ازان در مدت بیست سال

وبقول دیگر بیست سه سال نجما نجما بدنیا آورد بر رسول علیه الصلوٰة والسلام وَمَا أَدْرَاكَ
مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ وتو چه دانی ای محمد که چیست شب قدر لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
شب قدر بهتر ست از هزار ماه که درین هزار ماه همه روز روزه دارد و شب را بیدار دارد
ونماز گذارد و این شب در ماه رمضان ست وهر سال باشد علما برین اند که در ده
آخر باشد و در طاقهای ده باشد و در همه ماه احتمال دارد که باشد در جفت وطاق وبعضی می گویند در
شب بیست وهفتم ست وهرکه نماز شام ونماز خفتن را بجماعت بگذارد از شب قدر نصیبی یافته باشد
وحکمت در پنهان داشتن آنست که شبهای بسیار بیدار باشی تا بثواب آن برسی بیت
خواهی که بهلال طاعت گردد بدر هر سه سه روزه دار ان هر شب شب قدر تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ
فرود می آیند فرشتگان وَالرُّوحُ وجبرئیل فِيهَا دران شب بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بامر پروردگار
خود از وقت فرو رفتن آفتاب تا برآمدن صبح مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از برای هر کاری از نیک وبد تا
سال دیگر سَلَامٌ هِيَ یعنی همه آن شب خیر باشد وسلامت وشیطان در آن شب هیچ کاری
نتواند کرد وقیل بسیار سلام گویند فرشتگان بهر مومن ومومنه که بیدار باشند وفرشتگان
بروی گذر کنند وسلام گویند بروی حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ آن شب سلام باشد تا صبح روشن شدن قال
النبی صلی الله علیه وسلم من قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه
وما تاخر عائشه رضی الله عنها از رسول علیه الصلوٰة والسلام پرسید که اگر من شب قدر را دریابم
چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت که بگو اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عنی اللهم ارزقنا
ثواب هذه اللیلة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین ودر تنبیه الغافلین آورده ست که چون
شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بزمین وعلم سبزی باشد بوی آن
علم را بر بام کعبه نهند وفرشتگان بر زمین پراگنده شوند وسلام گویند بر هر که بیدار باشد از مومنان
ایستاده باشند یا نشسته در نماز باشند یا در ذکر مومنان را دریابند وبر دعاهای ایشان آمین گویند
تا صبح بدمد آنگاه جبرئیل علیه السلام ندا کند که یا معشر الملائکة الرحیل الرحیل یعنی ای فرشتگان
بازگردید باسمان فرشتگان گویند ای جبرئیل حق سبحانه وتعالی چه کرد بمومنان محمدی جبرئیل گوید
حق تعالی بنظر رحمت در ایشان نظر کرد وگناهان ایشان را عفو کرد وبیامرزید مگر چهار طائفه را اول مدمن

خمر را یعنی کسیکه شراب خورد و شراب فروشد دوم عاق را یعنی مادر و پدر آزار را سیم قاطع رحم را
یعنی کسیکه بخویشان نپیوندد و حق خویشی بجای نیارد وچهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نگوید
با برادر مسلمان این چهار طایفه را نیامرزد و دیگر همه را بیامرزد و بعضی گفته اند که سود خوار را نیز نیامرزد
پس ای مؤمن ازین پنج افعال توبه کن تا از فضیلت شب قدر بی نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید
حنفی آورده ست که هرکه در شب قدر دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله
احد بخواند وچون سلام دهد هفتاد بار استغفر الله گوید از جای برنخیزد تا بروی و پدر و مادر وی
رحمت کرده نشود و حق سبحانه وتعالی فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند
تا سالی دیگر و فرماید تا در بهشت از برای این بنده مؤمن درختان نشانند و کوشکها بنا کنند والله
اعلم پس باید که هرکه در ماه رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد هر شب بامید شب قدر تا باشد
که باین ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد بامید شب قدر در هر رکعتی فاتحه
یکبار و سورهٔ اخلاص سه بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد دو بار و ثواب سورهٔ اخلاص برابر
یکی از سه بخش قرآن ست اللهم ارزقنا فضلك برحمتك يا ارحم الراحمين

مكية وهي ثمان آيات	بسم الله الرحمن الرحيم	سورة البينة

بدانکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن سول
ما علیه الصلوة والسلام اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان چون بیرون آید ما بوی ایمان آریم و همه
یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیامد از قول خود برگشتند بعضی ایمان آوردند و بعضی نی چون
حق سبحانه وتعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند
و ترسایان که اهل انجیل اند وَالْمُشْرِكِينَ و بت پرستان و انباز گویان مر خدای تعالی را مُنفَكِّينَ
جدا شوندگان یعنی همه اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان که محمد ست علیه الصلوة والسلام حق است
حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا نمایند اتفاق بودشان که آمد بایشان گواه راست پیدا رَسُولٌ مِّنَ
اللَّهِ و آن محمد رسول الله بود علیه الصلوة والسلام و معجزات بسیار آورد و یکی از معجزات او آن بود
که امی بود و خط و خواندن نداشت با وجود این قرآن را آورد که همه فصحا و بلغای عرب عاجر شدند از

آوردن یک سوره مثل آن حق سبحانه وتعالی ازین خبر کرد وگفت يَتْلُوا می خواند این رسول ما علیه الصلوة والسلام بر ایشان صُحُفًا کراستها یعنی کاغذهای نوشته مُّطَهَّرَةً پاکیزه کرده شده از غل ولهو ولغو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته بود می خواند از یاد بی آنکه حرف وخط را شناسد فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ دران کاغذها که نوشته شده است دروی قرآن وحکمها باز بیان کرد حق که این اختلاف بعد از آمدن رسول ما علیه الصلوة والسلام از برای حسد وهوای نفس بود پس گفت جل جلاله وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وپراکنده نشدند آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهودان و ترسایان در دین خود متفرق نشدند و بر نگشتند از حق بودن دین محمد وآمدن محمد علیه الصلوة والسلام إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر از پس آمدن حجت پیدا ودرین آیت سرزنش است مر جهودان را و ترسایان را که ایشان ایمان نیاوردند با وجود آنکه اهل کتاب بودند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وفرموده نشدند این اهل کتاب در توریت وانجیل مگر بدین پاک که بندگی کنند مر خدایتعالی را بی آمیزش بکفر وبازگشتگان از کفر بمحمد علیه السلام وباشند بر دین ابراهیم و دین محمد علیه السلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارند نماز را وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وبدهند زکوة وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ واین دین وملت راست است ودر قرآن نیز همبرین فرموده شده است پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان بدین اسلام از جهت سروری کردن ودر میان کافران وحسد بردن مر پیغامبران را ومتابعت نفس کردن نصیب تو این است که حق را قبول کنی وحسد نبری با اهل حق وانکار ایشان نکنی چو فعل به ترا بتو بگویند

بیت

ذره گر برگ هستی باشدت	کافری وبت پرستی باشدت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند ونگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از جهودان وترسایان وَالْمُشْرِكِينَ واز بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ اند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشندگان در دوزخ نعوذ بالله من ذلك أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان وخرسان وگاوان وخران واز همه آفریدگان بدتراند چون حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان نیز بیان کرد وگفت جل جلاله إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

بدرستی که آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل است برین که مومنان صالح با عزت بسیار است نزد سبحانه و تعالی ٭

مثنوی

برترند از عرش و کرسی و خلا	ساکنان مقعد صدق و صفا
خلق اطفال اند جز مست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا

مسئله اینست که پیغمبران آدمیان برتر اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضلند از عامه آدمیان و مومنان صالح افضل اند از عامه ملائکه دلیل برین آیت ست جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ جزا و پاداشت ایشان نزد پروردگار ایشان بهشتهاء مقیم است و دایمی که می روند در زیر درختان هر بهشتی جویها از آب و شیر و عسل و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین ست که می رود بی مغاک بخلاف آب جوی دنیا خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا جاوید باشندگان اند در بهشت همیشه رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود باشد حق سبحانه و تعالی ازین مومنان وَرَضُوْا عَنْهُ و این مومنان نیز خوشنود باشند از الله تعالی ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ این همه مرکسی را باشد که از خدای تعالی بترسد و از گناهان باز ایستد شیخ ذوالنون مصری رحمة الله گفت که رضاء بنده از خدای تعالی آن باشد که راضی باشد بهر چه بوی رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیل ست که ترس خدای تعالی بهترین همه عبادتها ست اللهم ارزقنا بفضله

سورة زلزلت مکیة مجی	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	تسع آیات

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی یعنی سخت جنبانیده شود که بر روی زمین هیچ عمارتی نماند و کوه و بالا و پستیها هموار شود و صورت زمین را بدل کنند لقوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و در خبر آمده ست که زمینے همچون نقره آفریده شود و قیل این زلزله دو بار باشد یکی در آن وقت که خلق را هلاک کنند و یکی در آن وقت که خلق را زنده کنند و قیل این زلزله در اول باشد و بس و قیل در دوم باشد و بس و اختیار کشاف این است وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین بارهای خود را یعنی آنچه در زمین باشد از مردگان و گنجها را همه بیرون افکند تا بر روی زمین افتد وَقَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا و بگوید آدمی یعنی کافر منکر قیامت چه

بوده ست این زمین را که چنین سخت می جنبد فا ما مؤمن معتقد قیامت گوید هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون یعنی این آن قیامت ست که وعده کرده بود خدا تعالی آمدن وی را و راست گفتند پیغامبران و در کشاف چنین آورده ست که گفته شد و قیل جنس انسان مراد ست یَوْمَئِذٍ دران وقت که این چنین شود تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا سخن گوید و خبر دهد زمین از آگاهیهای خود یومئذ بدل من اذا والعامل فیهما تحدث والمفعول الاول لتحدث محذوف ای تحدث الارض الخلق اخبارها یعنی دران روز زمین خلق را خبر کند از هرچه بروی کرده اند از نیکی و بدی بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا سخن گوید بسبب آنکه خدا ایتو فرماید زمین را تا خبر کند که فلان کس خون بناحق کرد و زنا کرد و بد بسیار کرد و فلان کس برمن نماز گذارد و روزه داشت و کارهای نیک کرد و همه اعضای او گواهی دهند و زمین نیز گواهی دهد بفرمان خدا تعالی این را منکر مباش که از عرش تا بفرش همه فرمان پذیرند اگر عقل تو با آن پی نبرد مولانا جلال الدین رومی خبر می دهد

مثنوی

نسبتی گر هست مخفی از خرد ‌ ‌ هستی همچون خرد کی پی برد

آتش نمرود را گر چشم نیست ‌ ‌ با خلیلش چون ترحم کردنیست

گر نه کوه و سنگ با دیدار شد ‌ ‌ پس چرا داود را او یار شد

گر نبودی چشم دل حنانه را ‌ ‌ چون بدیدی هجر آن فرزانه را

باد را بی چشم اگر بینش نداد ‌ ‌ فرق چون میکرد اندر قوم عاد

گر نبودی نیل را آن نور دید ‌ ‌ از چه قبطی را ز سبطی میگزید

این زمین را گر نبودی چشم جان ‌ ‌ از چه قارون را فرو خورد آنچنان

تا بدانی که حکیم ست و خبیر ‌ ‌ مصلح امراض و هم درمان پذیر

یَوْمَئِذٍ يَّصْدُرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِّيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ دران روز باز گردند مردمان از حسابگاه پراگندگان تا نموده شوند جزای اعمال و کردارهای خود را این آیت را دو معنی گفته اند اول آنکه مردمان پس از حساب باز گردند بهشتیان به بهشت با رویهای تابان و خوش حالان و دوزخیان باز گردند بدوزخ سیاه رویان با غلها و زنجیرها تا جزای کردارهای خود را نموده شوند دویم آنکه باز گردند از گورها تا بجای حساب و نموده شوند جزای کردارهای خود را فَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَّرَهٗ پس هر که کند اندازهٔ مورچه خوردی یا اندازهٔ ذره که درون خانه در میان شعاع افتاب دیده شود از نیکی جزای او را ببیند وَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَّرَهٗ و هر که کند اندازهٔ ذره از بدی جزای آنرا ببیند بعضی گویند اگر کافر اندازهٔ ذره نیکی کند جزای آنرا در دنیا

ببیند در تن خود و مال خود و فرزندان خود تا چون بمیرد وی را هیچ نیکی نباشد و مؤمن که اندازهٔ ذرهٔ بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوی برسد در تن وی رنجی و بلائی و بیماری یا در مال وی و فرزندان وی نقصان شود تا چون بمیرد وی را هیچ گناه نباشد تا بقیامت عذاب نکنندش نصیب مؤمن اینست که وا یا نیکی کند اگر بدی کند بتوبه و استغفار عذر آن بخواهد اللهم اجعلنا من الصالحین

سورة العادیات مکیة او مدنیة و هی عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْعَادِيَاتِ بحرمت اسپان دونده ضَبْحًا دم می زنند ایشان دم زدنی فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا پس بحرمت اسپانی که میدوند بر سنگ و آتش بیرون می آورند از سنگ بسمهای شان چون بر زمین باسنگ ریزه دوند در شب فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا پس بحرمت اسپان که غارت کنند وقت صبحدم مرکافران را فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا پس برانگیزند بسمهای خود گرد از زمین که بروی بدوند فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا پس درمیان جمع دشمن شوند و در آن جای دویدن یعنی حمله کنند در جنگ و خود را درمیان لشکر دشمن اندازند إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی قیل کافر لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ مر پروردگار خود را ناسپاس ست یعنی شکر ناگوینده ست نعمت حق تعالی را و قیل بخیل ست و قیل کنود کسی ست که نیکیهای حق تعالی فراموش کند و معصیتها را یاد کند و قیل کنود کسی ست که تنها بخورد و بندهٔ خود را گرسنه دارد و عطاهای خود را باز دارد وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ و بدرستی که این آدمی هر آئینه گواه ست بر این کرده که کنود ست وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ و بدرستی که این آدمی از بهر دوستی مال سخت ست یعنی بخیل ست مال بسیار جمع می کند و زکواة نمیدهد و از صحبت اهل الله گریزانست مقصود وی جز دنیا نیست و هرگز دوستی نمی کند با دوستان حق تعالی نصیب تو اینست که با دوستان حق تعالی دوستی کنی از برای جاه و مال و دشمنی نکنی با ایشان تا از انوار باطن ایشان محروم نمانی

مثنوی

همچو چغدان دشمن بازان شدیم	لاجرم وامانده و حیران شدیم
میکنیم از غایت جهل و عما	قصد آزار عزیزان خدا
با سلیمان خو کن ای خفاش رو	تا که در ظلمت نمانی تا ابد
کور مرغانیم و بس ناساختیم	کان سلیمان را همی نشناختیم

آن سلیمان پیش جمله حاضرست ٭ لیک غیرت چشم بند و ساحرست

افلا یعلم آیا پس نداند این آدمی اذا بعثر ما فی القبور چون زیر و زبر کرده شود و شورانیده شود
آنچه در گورهاست یعنی چونکه زنده کرده شود در روز قیامت روح را و استخوانهای پوسیده را جمع
کرده شود و این آیت دلیل ست برین که حشر اجساد حق ست وحصل ما فی الصدور و جمع
کرده شود آنچه در سینهاست یعنی آنچه در دلهاست از کفر و ایمان و نفاق پیدا کرده شود و جزای آن داده
ان ربهم بهم یومئذ لخبیر ٭ و بدرستی که پروردگار ایشان در آن روز دانا آگاه باشد و بداند
کردارهای ایشان را و اعتقادهای ایشان را و بدهد جزای آنرا بایشان اللهم لا تخزنا یوم القیمة

سورة القارعة مكية وهي احدى عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

القارعة روز قیامت کوبنده است دلها را بترس و اندوه ما القارعة چه دانی که چیست
این کوبنده یعنی چیزی بزرگ ست وما ادراک ما القارعة چه دانا کرد ترا و چه دانی تو ای محمد
که چیست این کوبنده یوم یکون الناس کالفراش المبثوث کوبنده سخت گردن گردن
کشان را و متکبران و کافران را در آن روزی که باشند مردمان در آن روز چون پروانه پراگنده ضعیف
تحیر زده در مانده وقیل همچون ملخ پیاده در انبوه بعضی به بعضی در آمیخته ای کالجراد المنفرقة وتکون
الجبال کالعهن و باشد کوهها همچون پشم رنگین المنفوش از هم باز کرده شده یعنی کوهها
بااین بزرگی و مردمان بااین قوت و مال و عزت از هیبت قیامت چنین ضعیف و ناتوان می شوند بیان
حال مردم کرد و گفت جل جلاله فاما من ثقلت پس هر که گران شود موازینه
برکشیده شده های وی جمع موزون باشد یا ترازوهای وی جمع میزان باشد فهو فی عیشة راضیة
پس وی در زندگانی باشد پسندیده یعنی در بهشت باشد واما من خفت موازینه واما
هر که سبک آید برکشیده های وی یا ترازوهای وی فامه هاویة پس مادر وی یعنی جای باشش
وی دوزخ باشد الهوی فروافتادن از بالا وما ادراک ما هیه ٭ و چه دانی تو ای محمد که چیست
این دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله نار حامیة آتش ست سوزان نعوذ بالله من ذلک

سورة التكاثر مكية وهي ثمان آية

ثم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلۡهٰكُمُ مشغول کرد شمارا اَلتَّكَاثُرُ فخر کردن بر بسیاری مال و فرزندان و جمع کردن آن مشغول کرد شمارا از طاعتهای حق تعالی حَتّٰی زُرۡتُمُ الۡمَقَابِرَ تا مردید بگورستان رسیدید این سوره در حق جهودان فرود آمد نصیب مومن اینست که بسیار بدنیا مشغول نشود و استعداد مردن و آخرت کند و بتوبه و استغفار روی آرد و عذر گناهان خواهد كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُوۡنَ حقا که زود باشد که بدانید که در چه کار غلط بوده اید و آنرا در وقت مردن بدانید ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُوۡنَ پس حقا که زود باشد که بدانید در گور چون عذاب گور را بچشید که در چه کار بودید و چه غافل بودید از برای آخرت خود هیچ غم نداریدواز برای غله و کاه چندان غم بخوری که از برای گور و روز قیامت از وه بخش آن یکی غم نخوری الٰهی مارا از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شهوت هشیاری بخش باز فرمود كَلَّا لَوۡ تَعۡلَمُوۡنَ عِلۡمَ الۡيَقِيۡنِ ؕ حقا که اگر بدانید دانستن یقین که شمارا چه حال خواهد بود پس از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لو مقدر ست باز فرمود جل جلاله لَتَرَوُنَّ الۡجَحِيۡمَ هر آینه بدانید و به بینید دوزخ را هر آینه هر آینه باز تاکید کرد و گفت جل جلاله ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيۡنَ الۡيَقِيۡنِ پس هر آینه به بینید دوزخ را هر آینه هر آینه دیدن بچشم اینجا علم الیقین داری فردای قیامت عین الیقین شود و سود ندارد چون طاعت نکرده باشی سود نکرده باشد باز فرمود ثُمَّ لَتُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ النَّعِيۡمِ پس هر آینه پرسیده شوید هر آینه هر آینه دران روز قیامت از نعمتها که خدا تعالی بشما داده بود در دنیا چه کردید آنها را و بکجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید و شکر گفتید یا نه بیت ای شکر نعمتهای تو ؛ چندانکه نعمتهای تو ؛

الٰهی از خواب غفلت و از اسراف کردن نعمت و از عذاب قیامت نگاه میدار آمین

سورة العصر مکیة وهی ثلث آیات

بسم اللہ الرحمن الرحیم

وَالۡعَصۡرِ بحرمت روزگار قیل بحرمت شب و روز قیل بحرمت نماز دیگر اِنَّ الۡاِنۡسَانَ لَفِىۡ خُسۡرٍ هر آینه هر آینه همه آدمیان در زیان کاری اند اِلَّا الَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا مگر آن کسانیکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکارهای نیک کردند وَتَوَاصَوۡا بِالۡحَقِّ ۙ و یکدیگر را بکارهای حق وصیت کردند یعنی خود

کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را بصبر فرمودند در بلاها و طاعتها نصیب تو این ست که خود را از زیان ابدی در امان داری و عملهای نیک کنی و دیگران را
بر آن داری و امر معروف و نهی منکر بکنی تا سود دنیا و عقبی حاصل کنی

سورة الهمزة مکیة وهی تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر بدگوی و غیبت کننده را در پیش روی لُّمَزَةٍ و هر بدگوی و غیبت کننده را در پس و بقول دیگر ویل وادی ست در دوزخ پر کرده از ریم و زرد آب دوزخیان که از تنهای ایشان رفته باشد و دوزخیان پرسند از وی و این وادی جای بدگویان و غیبت کنندگان باشد و این سوره در حق کافری فرود آمد که رسول را علیه الصلوة والسلام و مومنان را غیبت کردی در پس ایشان و بد گفتی در روی ایشان نصیب تو اینست که زبان خود را از بد گفتن مسلمانان نگاه داری و خدا تعالی را حاضر و ناظر بینی و هجو کس نکنی الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ این که گرد کرد مال را و شمار کرد و شمرد و آماده کرد وی از برای حوادث روزگار و زکوة نداد يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ گمان می برد که مال وی جاوید گرداند وی را در دنیا كَلَّا حقا نه چنان ست که او گمان می برد بلکه وی بمیرد و مال وی را از عذاب قیامت هیچ سود ندارد لَيُنبَذَنَّ هر آینه انداخته شود این غیبت کننده را فِي الْحُطَمَةِ در دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و توچه دانی ای محمد که چیست حطمه این حطمه درکه ایست در دوزخ که هرکرا که در وی بیندازند بسوزد و بشکند نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ این حطمه آتش خدا تعالی است که برافروخته شده ست بقهر و غضب او که بر شود و برسد در دلها إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ بدرستی که آن آتش دوزخ برین دوزخیان در بسته باشد همیشه که هرگز از وی خلاص نیابند نعوذ بالله من ذلك فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ای انهم کائنون فی عمد ممددة یعنی باشند این دوزخیان بر ستونهای بزرگ کشیده شده یعنی درهای آتش دوزخ باشد در گردنهای ایشان زنجیرها این قول ابن عباس ست رضی الله عنهما و بقول دیگر درهای دوزخ را از پس بندند بستونهای آتشین و استوار کنند تا ایشان نومید شوند از بیرون آمدن نصیب تو اینست که از بد گفتن مسلمانان را و هجو کردن و غیبت کردن توبه کنی و از گرد کردن مال و زکوة ندادن توبه کنی و زبان را بتلاوت و ذکر مشغول داری تا باشد که از این عذاب

در دوزخ خلاصی یابی ان شاء الله تعالی

سورة الفیل مکیة وهي خمس آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی تو ای محمد کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحٰبِ الْفِیْلِ ۝ چگونه کرد خدا تو بیاران فیل یعنی ندانستی و خبر بتو رسید که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که با ایشان پیل بود بقول امام مقاتل یک پیل بود و بقول امام ضحاک هشت پیل بود بزرگتر را نام محمود بود از برای آن اصحاب فیل گفته شد و اضافت بیکی کرده شده بود و این هلاک کردن این لشکر در آن سال که رسول ما علیه الصلوة والسلام از مادر آمد و قیل پیشتر بود به بیست سال و قیل به بیست و سه سال و قیل به چهل سال پیشتر بود اَلَمْ یَجْعَلْ كَیْدَهُمْ فِیْ تَضْلِیْلٍ آیا نکرد سگالش ایشان را یعنی مکر ایشان را ناچیز و باطل کرد و مکر ایشان آن بود که خانهٔ کعبه را خراب کنند حق تعالی ایشان را خراب کرد وَّاَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا و فرستاد بر ایشان حق تعالی مرغانی اَبَابِیْلَ کاکله و قیل کلهای مرغان را که سر ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سگ بسیاه و قیل سفید بودند و قیل سبز بودند تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّیْلٍ می انداختند آن مرغان بآن لشکر سنگهای پخته شده بآتش قیل من سجیل یعنی از آسمان اول فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّاْكُوْلٍ ۝ پس گردانید حق تعالی آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده یعنی ناچیز کرد شان همچون برگ کشت که ستوران بخورند و در زیر پای ایشان ناچیز گردد و عارف رومی در مثنوی از آن خبر میدهد

مثنوی

همچون آن اصحاب فیل اندر حبش	کعبه کردند حق آتش زد کشش
قصد کعبه ساختند از انتقام	حال شان چون شد فرو خوان از کلام
لشکری را مرغکی چندی شکست	تا بدانی کین صلابت از حق است
گر ترا وسواس آمد زین قبیل	رو بخوان تو سورهٔ اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاهی از ترسایان در صنعای یمن کلیسائی ساخت یعنی مسجد ترسایان ساخته که مثل آن کسی ندیده بود و فرمود که مردم بکعبه نروند و باین خانه که من ساخته ام بیایند و حج گذارند شبی آتش افتاد و آن خانهٔ او بسوخت و ویرا گفتند که این کعبه ترا عرب سوخت از قهر خانهٔ کعبه آن کافر سوگند

خورد که خانهٔ کعبه را ویران کنم یکی از امیرای خود که نام او ابرهه بود با لشکر بسیار فرستاد و با
ایشان فیلی بود محمود نام پیشرو لشکر آنرا ساخته بود چون بولایت عرب رسیدند ملک عرب با لشکر
عرب با ایشان جنگ کرد لشکر عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان
مال مکیانرا غارت کردند و از ان جد رسول علیه السلام عبد المطلب را دویست اشترش گرفتند
عبد المطلب پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام وی را ابرهه گفت چرا
آمده پیش من گفت از برای اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه مرا از تو خوش آمد
چرا درخواست نکردی کعبه را که فخر همهٔ عرب باوست تا با تو بخشم تا من برگشتمی اشترانرا بدو داد
عبد المطلب گفت این خانه کعبه را خداوندیست که او را نگاه میدارد و مرا بآن چه کار عبد المطلب بمکه
آمد و مردمانرا فرمود تا گریختند و بکوهها در آمدند او ماند و یک کسی دیگر عبد المطلب حلقه در کعبه را
گرفت و گفت شعر یا رب لا ارجو لهم سواکا یا رب فامنع منهم حماکا ان
عدو البیت من عاداکا ✢ امنعهم ان یخربوا فناکا یعنی ای پروردگار من
امید ندارم از هیچکس مگر از تو باز دار این لشکریانرا از خانه کعبه که از آن تست و دشمن کعبه
دشمن تست ابرهه لشکر را آراست و بطرف خانهٔ کعبه روان شد تا بحرم کعبه رسید هر آنکه گرداگرد
کعبه یک روزه راه و دو روزه راه را حرم میگویند یعنی حرامست کشتن صید او و بریدن درخت
او پیشرو ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که ای محمود این حرم کعبه است
سجده کن خدا یتعالی را و باز گرد در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هرچند بر سر او زدند در حرم
در نیامد و عبد المطلب دعا میکرد و دست در حلقهٔ کعبه زده بود که ناگاه از غیب لشکر مرغان پیدا
شدند مانند فراشتک در منقار هر یکی سنگی از لشک کلانتر و از نخود خوردتر بر سر هر یکی سنگی می
آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسید نوشته بود و از کلاه آهنین میگذشت و مرد را و اسپ را
هلاک میکرد تا همه لشکر هلاک شد مگر آن پیل که خدا یتعالی را سجده کرده بود و یک کس از لشکر گریخت
و پیش نجاشی رفت و خبر لشکر را بوی گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر را تمام کرد
سنگ را بر سر او زد و وی نیز افتاد و مرد نصیب مؤمن ازین قصه آنست که با دوستان حق تعالی دشمنی
نکنند و بر بندگان خدا یتعالی ظلم نکنند و خود را مانند خطاسیه و بلعمیه نسازد و نا مردم را مرید

خود سازد وایشانرا از راه صالحان بگرداند بتواضع دروغی وجامهٔ سالوسی زود باشد که بتیر خذلان مردود درجهنم شود و خوف آن باشد که بی ایمان از دنیا برود ونعوذ بالله من ذلک

مثنوی

صد هزاران شهر را خصم شهان	سرنگون کردست ای بدگرهان
خشم مردان خشک گرداند سحاب	خشم دلها کرد عالم را خراب
اضعف مرغان ابابیل ست او	پیل را بدرید و نپذیرد رفو

سورۃ القریش مکیۃ وھی خمس آیات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بدانکه در کشاف وکواشی آورده ست که در مصحف ابی کعب رضی الله عنه الم ترکیف ولایلاف یک سوره داشته ست و درمیان بسم الله نوشته نشده ست وامیرالمومنین عمر رضی الله عنه هردو سوره را در یک رکعت نماز شام خوانده ست ومعنی چنین باشد که هلاک کرد حق تعالی لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را ناچیز همچو برگ کشت خورده شده لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ از بهر سازواری دادن قبیله قریش که آن اهل مکه اند واز برای عزت داشتن ایشان در سفرها هیچکس ایشانرا نرنجاند که ایشان مجاوران کعبه اند اٖلٰفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَالصَّيْفِ ۝ از برای ملازمت کردن وخوی کردن ایشان دو سفر را یکی در زمستان در یمن ویکی در تابستان بشام در هر سالی دو بار سفر کردندی از مکه واستعداد باشیدن کردندی در مکه از خوردنی وپوشیدنی بیاوردندی چندانکه کفایت کردی ایشانرا حق تعالی امنت می نهد بر ایشان که لشکر دشمن شمارا هلاک کردیم بمرغان آسمانی تا عزت کعبه وشرف شما در همه جایها پیدا گردد وهیچکس قصد شما نکند اذا کان الامر کذلک فَلْيَعْبُدُوْا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ چونکه چنین ست پس بندگی کنند اهل مکه یعنی قریش خداوند این خانه را الَّذِيْٓ اَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوْعٍ آن خدای که خوردنی داد شمارا از پس گرسنگی وَاٰمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ وایمن کردانید شمارا از ترس در همه سفرها وشمارا عزیز میدارند خلق وضرری نمیرسانند تا شما در مکه طعامها و نعمتها بیارید وبخورید واز هیچکس ترس نباشد شمارا فی از عرب ونی از عجم پس می باید که کافر نشوید

وبندگی حضرت خدا تعالی بکنید و بت پرستی نکنید و این همه عزت شما وعزت کعبه و مکه بسبب رسول ماست محمد علیه السلام که در میان شما پیدا شد ما بعلم قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او جای او را از دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد او را و پیروان او را بطریق اولی نگاه داریم وهل انت یا مکة الاوادٍ شعر فلك الله علی البلاد نصیب درویش اینست که دوستان حق تعالی را خدمت کنی تا ببرکت ایشان در امان مانی از بلا و شر دین و دنیا چون دانستی که ببرکت دوست خود دشمن را از شهر او باز میدارد و از پیروان دوست خود اگر بلا را بگرداند در دنیا و عقبی از کرم او دور نباشد

مثنوی

سرمه کن تو خاک برگزیده را | که بسوزد هم بسازد دیده را | کحل دیده ساز خاک پاش را | تا ببینداز یکی سر او باش را
اگر ازین شاگردی این افتقار | سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار | پس رو و خاموش باش از انقیاد | زیر ظل شیخ و امر او ستاد
ورنه گرچه مستعد قابلی | مسخ گردی تو ز لاف کاملی | هم ز استعداد وامانی اگر | سرکشی از اوستاد و شیخ شهر
هان وهان ترک حسد کن با شهان | ورنه ابلیسی شوی اندر جهان | شیخ اگر زهری خورد شهدی شود | تو اگر شهدی خوری زهری شود
کو بدل گشت و بدل شد کار او | لطف گشت و نور شد هر نار او

اللهم ارزقنا حبك وحب من احبك و معنی این سوره را غیر این نیز گفته اند والله تعالی اعلم

سورة الماعون | بسم الله الرحمن الرحیم | مکیة وهی خمس آیات

اَرَاَیْتَ الَّذِیْ یُکَذِّبُ بِالدِّیْنِ آیا دیدی تو ای محمد ﷺ آنکس را که دروغ گوی میدارد ترا در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد بروز قیامت که مردم زنده شوند از برای حساب و جزا دادن و در تفسیر عثمانی آورده ست که نزول این سوره در حق ابی جهل بود و عادت این ملعون آن بود که چون کسی بیمار شدی بر سر بالین او نشستی و گفتی که مرا وصیت کن و چیزی بمن بده و مالهای یتیم را گرفتی و اگر از وی طلب کردی یتیم را بزدی و سخت گفتی در حق وی این آیت آمد فَذٰلِكَ الَّذِیْ یَدُعُّ الْیَتِیْمَ و در کواشی آورده است که این جواب بشرط مقدرست تقدیر وی چنین ست که هیچ شناختی آن کافر را که قیامت را منکرست اگر نه دانستی بدانکه این کافر کسی است که میراند یتیم را از پیش خود و حق او را میگیرد و بوی نمیدهد وَلَا یَحُضُّ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ ۵ و بر نمی انگیزد یعنی نمیفرماید کسی را بر طعام دادن گدائی و خود نیز چیزی نمیدهد

ویقول عبد الله بن عباس ... [illegible] ... نزول ...

و دیگر انرا نمی فرماید تا طعام دهند گدایان را نصیب تو این ست که حق یتیم را نگیری و فقیر انرا طعام بدهی دلبفرمائی و دیگران را طعام دهند و نشان کسی که قیامت را منکر ست دو چیز ست اوّل رحم ناکردن یتیم را و حق او را گرفتن و نا دادن باید که تا توانی هرگز وصی یتیمان نشوی و مال یتیم را تصرف نکنی

حکایت

روزی در پیش پدر خود بودم رحمة الله علیه از خانه همسایه آب آوردند نخوردند و گفتند در کاسه یتیمان چون آب خورم هرکه در کاسه یتیمان آب خورد آن آب او را نخورد دوم رحم ناکردن بر فقیران و گدایان وطعام نادادن ایشان و نافرمودن و نیمهٔ دیگر این سوره در حق منافقان آمد که در نماز ها تقصیر میکردند وکارها بریا میکردند و بخیلی میکردند فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و در کشاف آورده ست که تقدیر چنین ست که چون کافر چنین ست پس هلاکی باد مرکسی را که از نماز خود غافل شود تا فوت شود آن نماز بروی و قیل ویل جائی معین ست در دوزخ که زرد آب دوزخیان جمع شود در وی و ماران و کژدمان در وی بسیار باشند و دوزخیان از وی بترسند الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ انکسانی که ایشان بنمایند عملهای خود بدیگر را یعنی آنچه می کنند از طاعتها بروی و ریا میکنند و از بهر رضای حق تعالی نمیکنند ویل از ان ایشان ست وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۞ و باز وارند زکوة را و قیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانه را بهمسایگان و محتاجان ندهند همچو بیل و تبر و دیگ وغیر انها از رسول علیه الصلوٰة والسلام پرسیدند که ماعون چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش هر که آتش بکسی دهد چنان باشد از روی ثواب که هرچه بآن آتش پزد بوی داده باشد و نمک نیز چنین ست و هرکسی را آب دهد در جائی که آب فراخ باشد چنان باشد که برده آزاد کرده باشد و اگر جائی آب دهد که عزیز باشد چنان باشد که برده را زنده کرده باشد باذن الله تعالی نصیب تو این ست که در نماز ها تقصیر نکنی و از وقت نگذارانی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگردد بگذاری که در آخروی علمارا اختلاف ست باتفاق ادا کنی بهتر باشد و دیگر نصیب تو اینست که کارها را برسم و ریا عادت نکنی

اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك

سورة الکوثر مکیة	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وهي ثلث آيات

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝ بدرستی که ما دادیم ترا ای محمد کوثر را یعنی نیکی بسیار دادیم ترا و قیل کوثر دانستن قرآن و قرآن ست قیل پنجم وقت نماز ست و قیل لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ ست و در کشاف و کواشی آورده ست که رسول علیه الصلوة والسلام گفت کوثر جوئی ست در بهشت که آب وی شیرین تر از عسل ست و سفید تر از شیر ست و سرد تر از برف و وی کرانهٔ وی از زبرجد ست و امتان من از ان آب بخورند و اول کسانی که بیایند بر کوثر فقیران صحابه و غریبان مهاجر باشند و آن حوض من باشد و آب وی از سدرة المنتهی باشد و آن حوض را چهار رکن باشد بر هر رکنی یکی از چهار یار من باشد هر که چهار یار مرا دوست دارد از آن آب دهندش و هر که یکی از ایشان را دشمن دارد از ان آب ندهندش فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۝ پس نماز گذار از برای پروردگار خود و اشتر قربانی کن از برای رضای پروردگار خود که عزت دین و دنیا و همه معجزات تو و کرامات و مقامات امت تو از حضرت او ست دشمنان تو بت پرستی می‌کنند و قربان از برای بتان میکنند تو و امت تو بندگی و طاعت من کنید که من شما را شرف و عزت و خیر بسیار داده ام هیچ نبی هیچ امتی را آن نداده ام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝ الشانی دشمن دار الشانئ دشمن داشتن الابتر دم بریده یعنی بیفرزند بدرستی که دشمن تست دم بریده بی خیر و بی طاعت در کشاف آورده ست که کافران می‌گفتند که محمد صنبور ست یعنی فرزند و برادر ندارد چون وی بمیرد دین او برافتد حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده ست و هم در کشاف آورده ست که ابتر خر بیدم را گویند یعنی دشمن تو همچون خر بیدم ست که در دنیا کم بها و کم مقدار ست و در آخرت ملعون ست و چون بمیرد بر وی لعنت گویند و عذاب باشد وی را تا قیامت و هر که امت تو باشد بر تو صلوات فرستد و ترا دوست دارد و بر بالای منبرها و منارها نام ترا با نام احد یاد کنند و برای محبت تو جان بازی‌ها کنند و هر سالی چندین هزار عاشق بزیارت تو بیایند لشکیب د. ولیش این ست که دوستی دوستان او را شعار خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالی دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

مثنوی

یک سواره میرود شاه عظیم	در کف طفلان چنین در یتیم
دیده این شاهان ز عامه خوف جان	کین گروه کورند شاهان بی‌نشان

چون که حکم اندر کف یزدان بود	لاجرم ذوالنون دران زندان بود
ورچه در ماست نهان در قطرهٔ	آفتابی درج اندر ذرهٔ
آفتاب خویش را از ذره نمود	واندک اندک روی خود را بر کشود
جملهٔ ذرات دروی محو شد	عالم ازوی محو گشت وصحو شد
چون قلم در دست غداری بود	بیگمان منصور بر داری بود

اللهم اجعلنا من اولیائك واگر ولی حق را فرزند نباشد هیچ باک نیست همه پیروان وی فرزندان وی اند از روی معنی ودر دعا وسلام تو صالحان داخل ست که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

سورة الکفرون مکیة	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وهی ست آیات

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ بگو ای محمد این کافران را که لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستم وبندگی نمی کنم انچه شما آنرا بندگی می کنید درحال یعنی من بتان شما را هرگز بندگی نخواهم کرد وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُوْنَ مَا أَعْبُدُ ونه شما بندگی خواهید کرد در زمان آینده آن خدای را که من بندگی او می کنم در حال وَلَا أَنَا عَابِدٌ ونه بندگی کننده ام در استقبال مَا عَبَدْتُّمْ انچه شما بندگی میکردید در زمان گذشته وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُوْنَ ونه شما بندگی میکنید مَا أَعْبُدُ انچه من بندگی میکنم او را لَكُمْ دِيْنُكُمْ مر شما راست دین شما یعنی بت پرستی وَلِيَ دِيْنِ ومراست دین من یعنی اسلام ومسلمانی وحکم این سوره منسوخ ست بآیت سیف قوله تعالی:

فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ سبب نزول این سوره این بود که کافران مر رسول الله را صلی الله علیه وسلم گفتند که تو یکسال خدایان ما را بندگی کن تا ما خدای ترا بندگی کنیم این سوره آمد رسول علیه الصلوة والسلام برایشان خواند وگفت شما بدین خود کار کنید ومن بدین خود بر این بودند اجازت جنگ نبود تا این آیت آمد که فاقتلوا المشرکین واین آیت را آیت سیف گویند نصیب مؤمن ازین سوره اینست که صبر کند در کارها وبسفیهان وبی ادبان وبی باکان وناپاکان اشتغال ننماید تا نصرت الٰهی ظاهر شود ودر حدیث آمده ست که هر که این سوره را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش خوانده باشد ودر کواشی آورده ست که این سوره وسورهٔ اخلاص را مقشقشان می گویند هر که این سوره وسورهٔ اخلاص بخواند از نفاق وکفر بیزار باشد بدانکه در اول رکعت سنت نماز بامداد این سوره را بخواند

و در دوم قل هو الله را بخواند

سورة النصر مکیة وهی ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری کردن خدای تعالی وَرَاَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا و بینی تو مردمان را که در می آیند در دین خدا تعالی یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیله قبیله بسیار و انبوه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس بپاکی یاد کن باستایش پروردگار خود را باسزا یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات باسزا را اثبات کن یعنی حق تعالی را منزه و پاک دان ازین که وی را جسم باشد و در جائی باشد و یا از جائی باشد و یا از چیزی باشد یا همچون چیزی باشد یعنی صفات سلبی را از وی نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیوة و خلق و ارادت و حکمت لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر ذوالجلال والاکرام اشارت باین ست وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه از وی اِنَّهٗ بدرستی که وی و قیل از بهر آنکه وی كَانَ تَوَّابًا بود و هست و خواهد بود و نیک قبول کننده ست توبه بندگان گناه گار را و این کان را کان سرمدیه گویند یعنی کلمه کان که در صفات حق تعالی آمده باشد همچو کان الله علیما حکیما بانکه در بیشتر تفاسیر آورده ست که مراد ازین فتح فتح مکه ست و نصرت بر اهل مکه ست و خواجه امام ابو بکر اصم رحمة الله علیه گفته ست که فتح مکه اینجا مراد نیست از بهر آنکه فتح در سنه ثمان بوده ست و این سوره در سنه عشرین نازل شده ست و اذا از برای استقبال میباشد والله اعلم

سورة تبت مکیة وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

چون این آیت آمد که وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ الْاَقْرَبِیْنَ یعنی ای محمد بیم ده و بترسان خویشان نزدیکتر خود را از عذاب قیامت رسول علیه الصلوٰة والسلام بر کوه صفا که بمکه ست بر آمد و باواز بلند خویشان خود را آواز داد چون حاضر شدند گفت بترسید از عذاب سخت و بگوئید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ و ایمان آرید و دین حق را از من قبول کنید عم رسول صلی الله علیه وسلم ابولهب لعنة الله علیه سنگی گرفت تا بزند رسول را علیه الصلوٰة والسلام و گفت تبا لك اَلِهٰذَا دعوتنا یعنی هلاکی باد

نزا از برای این طلب کردی ما را حضرت باریتعالی این سوره را فرستاد و گفت جل جلاله تَبَّتْ یَدَا
اَبِیْ لَهَبٍ القراءة بسکون الهاء و فتحها هلاک و زیان کار باد دو دست آن کافر که ابولهب ست
وَّتَبَّ و هلاک شود مَآ اَغْنٰی عَنْهُ مَالُهٗ و سود ندارد و ویرا مال بسیار او وَمَا کَسَبَ و انچه
گرد کرد و قیل فرزندان او سود ندارند او را پنج پسر بود همه بتوت د پسر را کسب گویند سَیَصْلٰی
بدرستی که زود باشد که در آید این کافر نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ آتشی را که زبانه زننده ست یعنی آتش دوزخ
که همیشه گرم و تپان باشد وَّامْرَاَتُهٗ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی زود باشد که در آید در آتش و زن ابو
لهب که هیزم کش ست و هیزم کش را حمالة الحطب گویند یعنی بردارندهٔ هیزم و در حدیث آمده ست که
هیزم کش در بهشت در نیاید القراءة بالرفع حمالة الحطب و بالنصب فِیْ جِیْدِهَا حَبْلٌ
در گردن وی باشد رسنی مِّنْ مَّسَدٍ ۵ از لیف خرما قیل زنجیر محکم باشد
در گردن وی المسد المحکم زنجیری از آهن هفتاد گز از دهانش در آرند و از راه دیگر
بیرون آرند و در گردنش به پیچند قیل حمالة الحطب از بهر آن گفته شد و یرا که خار
مغیلان آوردی و در راه مصطفی علیه الصلوٰة والسلام و یاران او انداختی چون بیشتر
ایشان پای برهنه بودند خار در پای ایشان در آمدی و او همسایهٔ رسول بود و دایم
رسول را میرنجانید نصیب تو اینست که دشمنی نکنی بدوستان حق تعالی تا بعذاب
ابدی مبتلا نشوی منکر مباش همچون ابولهب و صادق و صدیق باش همچون
ابابکر صدیق فاما دوستان حق تعالی را ابولهب می باشد ۵

	مصرعه	
	در جمع سبک روحان هم بولهبی باشد	
	نعوذ بالله من ذلك ۵	
	سورة الاخلاص مکیة وهی اربع ایات	

بسم الله الرحمن الرحیم

قل هو الله احد ۰ بگوی ای محمد که خدا یکیست یعنی بی مانند و بی شریک ست و یکی از جهت عدد نشاید
گفت از بهر آنکه او محدود نیست و متجزی و متناهی نی سبب نزول این سوره آن بود که کافران گفتند یا محمد خدای
خود را صفت کن که از چیست از زر ست یا نقره ست یا غیر آن و وی را شریک هست یا نی حق سبحانه وتعالی
این سوره را فرستاد که بگوی ای محمد خدای من خدای عالم ست و او یکی ست در ذات و صفات
خود مانند هیچ چیز نیست الله الصمد خدای ست که پناه نیازمندان ست همه کس محتاج با او باشند
و او محتاج بهیچ چیز و هیچکس نیست و قیل معنی الصمد آنست که مجوف نیست یعنی میان کاواک نیست و بخوردن
و آشامیدن حاجت ندارد الصمد اشارتست بر ثبوت جمیع صفات کمالی و از لم یلد تا آخر اشارتست بنفی
جمیع نقصان و زوال نصیب درویش اینست که اختیار خود را بالصمد گذارد و خود را محتاج داند چندین وقت
در عدم بود بی اختیار فیض می یافت مثنوی صد هزاران سال بودم در قطار + همچو ذرات هوا
بی اختیار + گر رهم زین چار میخ چار شاخ + کی جهم در مسرح جان این مناخ + هر که از هستی نگردد او فنا + نیست
ره در بارگاه کبریا + چیست معراج فلک این نیستی + عاشقان را مذهب و دین نیستی + لم یلد کس از وی
نزاد یعنی وی را زن و فرزند نیست ولم یولد و او از کس زائیده نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدیم ست
و محدث نیست ولم یکن له کفوا احد ۰ و نیست و نبوده ست و نخواهد بود وی را
مانند هیچکس و در حدیث آمده ست که قل هو الله احد برابر ثلث قرآن ست یعنی هر که
یکبار خواند چنان باشد که از سه بخش قرآن یکی را خوانده باشد نصیب تو اینست که هرچه
در فهم و عقل تو گنجد که خدای تعالی آنست او از آن منزه و مبرا است و عقل
و فکر را در کنه ذات او راه نیست هیچکس و هیچ چیز مستحق معبودی و لایق
مسجودی نیست مگر خداوند یگانه احد و صمد منزه از والد و ولد و بی نیاز
از معونت و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف
او عبارت تنگ و سابقان عرصه معرفت را در تعریف
سیر او پای اشارت لنگ نهایت ارباب عقول را در بدایت
معرفت او جز تحیر و تلاشی دلیلی نی و بصیرت صاحب نظران را در مشعلۀ انوار عصمت او جز تعامی و تعاشی

و تعاشی ۲۸

وتلاشی سبیلے فی ظواہر اشیاء و رظاہریت او باطن و بواطن اکسوان درباطنیت او ظاہر حبیب اوراد درمقام محمود محمدی از ادراک کنہ ذات صمدی در عمر ابدی عاجز ہست سے اعتصام الوری بمغفرتک عجز الواصفون عن صفتک تب علینا واننا بشر ما عرفناک حق معرفتک

سورة الفلق مدنیۃ وھی خمس آیات

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ الفلق سفیدہ دم وھو بمعنی المفلوق من الفلق شگافتن لان اللیل یفلق عنہ النہار فلق الشیٔ بشکافت چیزیرا فلقا سمعت کذا من فلق فیہ شنودم از شکاف دہان وی بگوی ای محمد پناہ می گیرم بپروردگار فلق یعنی سپیدہ دم کہ از شب بیرون می آید قیل فلق چاہیست در دوزخ کہ چون کشادہ شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب او در تفسیر عنابی آوردہ ہست کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ در آن چاہ کہ فلق ست شش طایفہ باشند امیران ظالم وکسانی کہ وصی یتیمان باشند و در مال ایشان خیانت کنند و حق یتیم را تلف کنند و کلانتران بازار و بہا و شہرہا کہ بد باشند و میان رعیت خود راستی نکنند و دیگر بچگان امرد کہ لواطت را بر خود روا دارند و دیگر آنانکہ با ایشان لواطت کنند و دیگر آن کسانی کہ از برای رباطہا و عمارتہای خیر و یا از برای فقیران از خلق عدلی ستانند و بخود خرج کنند و قیل آنچہ می کشاید آنرا حق تعالی ہمچون دانہ خرما وغیر آن کہ درختان از وی بیرون می آیند ہمچون ابر کہ باران از وی بیرون می آید و چشمہای آب و ارحام مادران کہ فرزندان از وی بیرون می آیند مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچہ خدا تعالی آفریدہ است ہمچون ماران و کژدمان و دیوان و پریان و آسیبان بد الخلق آفریدن وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ و از بدی شب تاریک چون درآید قیل الغاسق پروین چون ناپیدا شود وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ و از بدی زنان کہ جادوی کنند و بدمند در گرہہا وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ الحسد والحسود بد خواستن و از بدی بدخواہ چون بدخواہی کند بدانکہ در کواشی وغیر آن آوردہ ہست کہ سبب نزول این دو سورہ آن بود کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را جادوئی کردہ بودند ولید بن اعصم جہود و دختران او رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام شش ماہ دران جادوی بود و بیمار شد و بعروسان خود صحبت نمیداشت و سوی اعضای او درشت شدہ بود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام در خواب

بود که دو فرشته آمدند یکی آن دیگر را پرسید که این مرد را چه شده ست دیگری گفت او را جادوی کرده اند دیگر پرسش
پرسید که جادوی که کرده ست گفت ولید با دختران پلید موی را از شانهٔ ریش او گرفته ست و در
دندانهای شانه یازده بار گره کرده اند و بزه کمان او را در غلاف نخل خرما نهاده اند و در زیر گل در
چاه معین ست و سبب خلاصی او این ست که کسی برود و آنرا بیارد از ان چاه و این دو سوره را
بخواند آن گرهها کشاده شود وی صحت یابد چون رسول علیه الصلوة والسلام بیدار شد این
را یاد شده بود فرستاد کسی را که در آن چاه در آمد و آن زه کمان را با گرهها بیرون آورد چون
سورت ... لب گره کشاده می شد چون تمام بخواند هر یازده گره کشاد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام
صحت یافت والله اعلم و معتزلیان جادوی را منکر اند

سورة الناس مدنية وهي ست آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ الناس والاناس مردمان الاناس جماعة بگو ای محمد پناه میگیرم به پروردگار
مردمان مَلِكِ النَّاسِ به پادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ بخدای مردمان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
از شر و بدی دیو وسوسه کننده یعنی اندیشه بد در دلها افکننده الْخَنَّاسِ دیو باز پس رونده
سر در کشنده در حدیث آمده ست که دیو الخناس دیوی باشد باز پس رونده و سر در کشنده در
درون آدمی ست و دهان وی همچون دهان خوک ست و بقول امام مقاتل و امام قتاده دهان وی
همچون دهان سگ ست دهان را بر دل آدمی نهاده ست و اندیشهای بد در دل وی می اندازد و چون
آدمی خدای را یاد کند باز پس رود و چون غافل شود باز گردد و اندیشهای بد پیدا کند همچون
زنا کردن و شراب خوردن و خون ناحق کردن در دل آدمی اندازد و همچون خون در رگ وی در آید الَّذِیْ
یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ آن دیو که اندیشهای بد افکند در سینهای آدمیان ؛
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ آن وسوسه کننده از آدمیان و دیوان باشد چنانکه حق تعالی گفت وکذلك
جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یعنی همچنین گردانیدیم ما هر پیغمبر را دشمنان
که دیوان و آدمیان باشند و دیوان و پریان میگویند دیو مردم از دیو عرفی بد ترست بیت

وقنا ربنا عذاب النار		زنهار از قرین بد زنهار

نصیب درویش صادق آنست که از یار بد و از همنشین بد که منکر حال درویشان باشد دور باشد

... بکسی که بیگانه باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد **مصرع**

... بود از مار بد **رباعی** با هر که نشستی و نشد جمع دلت وز تو نرمید

... و کلت زنهار از آن قوم گریزان می باش ورنه نکند روح عزیزان بحلت

و دور باشد از کسی که خود را بصالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ شده و از حرام

حقیقت هیچ نصیبی ندارد و مریدان را از حرام خوردن و گرفتن منع نمی کند نعوذ با

... حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پناه گ...

... ل بد ایشان خاطر خود را پریشان ندارد و عمل کند بآیت خذ العفو وامر بالعرف

واعرض عن الجاهلین واز حق تعالی محبت صالحان و دوستان او طلب کند اللهم ارزقنا

بفضلك **مثنوی**

ای خدای بی نظیر اشیار کن — گوشها را حلقه واری زین سخن
گوش ما گیر و بدان مجلس کشان — کز رحیقت می خورند آن سرخوشان
چون بما بوئی رسانیدی ازین — سر مبند آن مشک را ای رب دین
از تو نوشند ار ذکور و ار اناث — بیدریغی از عطا یا مستغاث
داده دل را هر دمی صد فتح باب — ای دعا ناگفته از تو مستجاب
کار تو تبدیل اعیان و عطا — کار من سهو است و نسیان و خطا
سهو نسیان را مبدل کن بحلم — من همه جهلم مرا کن جمله علم

اللهم لك الحمد علی توفیق الابتداء

والاختتام یا ذا الجلال

والاکرام

حمد وافر قدیمی را که قرآن مجید و فرقان را برای ا... ضلالت نازل فرمود
بر شاهراه هدایت رسانید و تحفهٔ درود نامحدود بر آن ... محمد پاک طینت صاف
سیرت که باخبار اخیار صحیحهٔ آیات معضلات را بالتفسیر والتقریر تبیی... آنها آگاه
و بر آل اطهار و اصحاب کبار باد که بجد و جهد تمام بر تبلیغ و تشییع و تفـ... خالق انام
فرموده بر طرق مراد چراغ بلاغ نهاده تحیر زدگان را جهالـ... وارادم مراصد
... انید اما بعد بر رای صاحبدلان عالی ظرفان مخفی نماند که هرگاه که تفسیر یعقوب چرخی
که مالامال است از فواید و خالی است از حشو و زوائد

مثنوی

... خوبی و حسن درین کتاب	که راه نجات است و نهج صواب
دمادم بظرف سخن خواندست	ز سر شریعت هم آگاه ماندست
بناهای بدعت بکنده ز بن	بناسیس سنت نهاده سخن
چو خواهی که نوشی شراب نعیم	و باشی بفردوس اعلا مقیم
ز گفتار یعقوب چرخی بگیر	که وصل شوی بابشیر و نذیر

اما بعد

برای صفای ضمیر طالبان حق و خواهندگان معانی آیات ادق مخفی و محتجب مباد که درین زمان باعث عدم
طبع اکثر برادران دینی فوائد آن محروم لهذا اضعف عباد الله الصمد قاضی فتح محمد تعلیم یافته اخوی صاحب
معظم و مکرم جناب قاضی ابراهیم صاحب مرحوم ابن قاضی نور محمد صاحب مغفور و جناب ملا
نور الدین ... صاحب بسعی بلیغ از مولوی محمود صاحب و مولوی عبد الرحمن صاحب
تصحیح ... مطبع حیدری واقع معموره بمبئی بتاریخ ۲۴ ماه جمادی الآخر ۱۲۹۷
هجری ... تاریخ ۳ ماه جون ۱۸۸۰ عیسوی بزیور طبع آراسته گردانیده فواید بخش
اهل اسلام ساختند

قطعهٔ تاریخ

هزار و دوصد و نود و هفت از هجرت	... که شد طبع این کتاب شریف
نان برشتهٔ طبع آمده که اندر دهر	... گهی نو لونی بدین تعریف